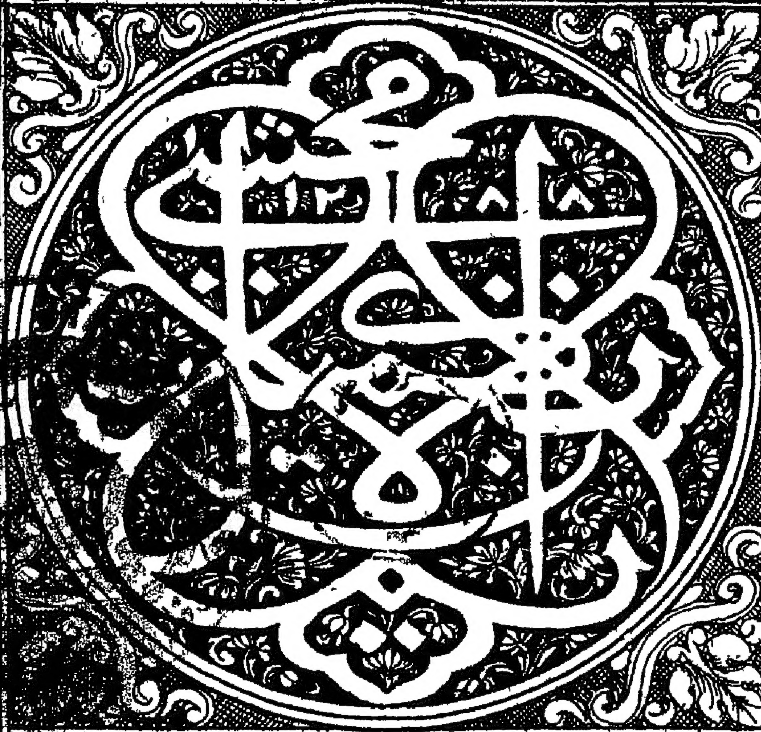
ومن یتوکل علی اللہ فهو حسبه

من تصنیف زبدۃ المحدثین عمدۃ المفسرین برگزیدۂ اہل حق حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی

با حواشی عالم شہیر مولانا مولوی سید وجیہ الدین صاحب قادری مد ظلہ العالی وتصحیح فاضل جلیل [illegible]



فطانت دستگاہ حافظ محمد لطف اللہ صاحب [illegible] و باہتمام ذرۂ بی [illegible] غلام حسین

بمطبع خاص بفرمائش شفیق محمد نظام الدین صاحب تاجر کتب [illegible] مطبوع گردید

در مطبع ہاشمی میرٹھ طبع رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَاِمَامِ الْمُتَّقِیْنَ وَخَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَتْبَاعِهٖ اَجْمَعِیْنَ

اما بعد میگوید فقیر حقیر اضعف عباد الله القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین الترک الدهلوی البخاری که این رساله ایست مسمی بتکمیل الایمان وتقویة الایقان در بیان عقاید اسلام وقواعد ملت بر طریق سنیه اهل سنت وجماعت مشتمل بر فواید شریفه ومعانی لطیفه وتوضیح کلام وتبیین مرام به بیانی که اگر خدا خواهد در دلها کارگر آید ودر بواطن نور یقین بیفزاید نوشتم آنرا از برای هر مومن طالب وطالب صادق واقتصار کردم در وی بر اثبات مذهب حق وبیان قول صحیح وتعرض نکردم بذکر مذاهب زایغه وایراد اقوال باطله ونرفتیم براه بحث وجدال وطریق قیل وقال وتجرید کردم از دلائل کلامیه وتدقیقات فلسفیه تا طالب را در ورطهٔ حیرت وتذبذب نیفگند واز وصول مقصد وحصول مطلب باز ندارد اِنَّهٗ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ وَبِیَدِهٖ اَزِمَّةُ التَّحْقِیْقِ

حَقَائِقُ الْاَشْیَاءِ ثَابِتَةٌ مدار جمیع عقاید واحکام برین اعتقاد است که هر چیز را حقیقتی ثابت در نفس الامر که ما قطع

نظر از علم و اعتقاد مردم را ثابت و واقع است و مجرد وهم و خیال نیست تابع علم و اعتقاد نه یعنی
آب آب است و آتش آتش در نفس الامر و حقیقت نه آنکه اگر آتش را مثلاً اعتقاد کنیم آب بود و آب را
اگر آتش گوئیم آتش باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را اگر گرم اعتقاد کنیم گرم است
این فرقه را که اینچنین اعتقاد کنند سوفسطائی گویند و این سخن بحکم عقل و شرع یاوه و باطل است
هیچ عاقل نگوید که حقیقت آب و آتش مجرد وهم و خیال است و اگر هست تابع اعتقاد است و جمعی دیگر
از ایشان در هر چیزی شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک دارند این نیز مکابره
و نامعقول است و با ایشان به بحث و مناظره بس نتوان آمد سزای ایشان آن بود که ایشانرا باید سوخت
اگر بحقیقت آتش و گرمی آن معترف آمدند ملزم شدند و اگر بسوختند و دم زدند فهو المراد و العالم
حادث هر چه ماسوای ذات حق و صفات اوست حادث است یعنی از عدم بوجود آمده
و قدیم نیست بدلیل خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم کان الله و لم یکن معه شیء
خدا بود و چیزی نبود با وی و بدلیل آنکه عالم متغیر و محل حوادث است و هر چه اینچنین باشد قدیم نبود چه هر قدیم متغیر نشود و بحکم
هیچ با و از ذات و صفات حق که تغیر و تبدل ابدا راه نیست تعالی شانه و عظم برهانه و هو قابل
للفناء عالم بعد از وجودش فانی و هالک شدنی است قال الله تعالی کل شیء
هالک الا وجهه پس ملائکه و بهشت و دوزخ و امثال آن که خبر بدوام آنها وارد و باقیه است
نیز فانی شوند اگرچه بمقدار یک لحظه باشد بعد از آن باقی مانند و هرگز فنا پذیر نشوند و لصانع
عالم را پروردگاری است که از عدم بوجودش آورده زیرا که چون عالم حادث است
و معنی حادث آنکه اول نبود و بعد از آن شد و هر چه اینچنین بود او را کسی باید که از نابود به بود

ور چه اگر از خود بود همیشه موجود چون همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد قدیم

پروردگار عالم قدیم باید و اگر قدیم نبود حادث بود و پس از جملهٔ عالم بود نه پروردگار عالم

واجِبُ الوُجُود یعنی وجود وی از ذات وی بود نه از غیر و الاحتیاج بغیر بود و هرچه چنین

بود خدائی را نشاید و معنی لفظ خدا خود آینده است یعنی خود بخود موجود شونده و البته باید

که منتهای سلسلهٔ موجودات بیک ذاتی بود که از خود موجود باشد و الا همچنین بی نهایت بود

و این معقول نباشد وَاحِدٌ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ بحقیقت ایجاد عالم و انتظام وی

جز بیک صانع و یک حاکم راست نیاید حَیٌّ عَلِیْمٌ قَادِرٌ مُرِیْدٌ پروردگار عالم زنده است و دانا و توانا

و مختار هرچه کند بارادت و اختیار کند نه بجبر و اضطرار زیرا که پیدایش اینچنین عالمی عجیب و غریب متقن

و محکم بی این صفات نیاید و صورت نه بندد و از مرده و جاهل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز

این صفات در مخلوقات وی پیداست اگر در وی نبودی از کجا پیدا شدی بیت

خشک ابری که بود ز آب تهی ٭ ناید از وی صفت آب دهی مُتَکَلِّمٌ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ گویا

و شنوا و بینا چه گنگ و کر و کور ناقص بود و ناقص خدائی را نشاید و قرآن مجید بدان ناطق است و

حقیقت این صفات را بلکه جمیع صفات الٰهی را بقیاس و عقل در نتوان یافت الا آنکه حق سبحانه و تعالی

نمونه ازان در ذات آدمی خلق کرده است که بدان بصفات وی تعالی بوجهی از وجوه پی برد اما

بحقیقت صفات آدمی بصفات وی نماند وَصِفَاتُهٗ قَدِیْمَةٌ بَاقِیَةٌ صفات وی سبحانه و تعالی

قدیم اند و باقی چنانچه ذات وی وَلَا یَقُوْمُ بِذَاتِهٖ حَادِثٌ ذات پاک خداوند تعالی

محل حوادث نبود و هرچه از کمالات و صفات حقیقیه اوست در ازل ثابت است چه حادث محل حوادث

بود وقدیم محل حوادث نگردد ولیس بجسمٍ ولاجوهرٍ ولاعرضٍ ولامصوّرٍ

ولامرکّبٍ ولامعدودٍ ولامحدودٍ ولافی جهةٍ ولافی مکانٍ ولافی زمانٍ

پروردگار عالم جسم وجوهر نیست یعنی تن نیست وجزو تن هم نیست وعرض نیست یعنی از جنس صفاتی که تن دارد نیست مثل سیاهی وسفیدی ومصوّر نیست که او را صورتی وشکلی باشد ومرکب نیست که پاره پاره بهم پیوسته باشد ومعدود نیست که او را توان شمرد ومحدود نیست که حدی ونهایتی داشته باشد ودر جهت نیست یعنی بالا وپائین وپیش وپس وچپ وراست نیست ودر جائی نیست ودر زمانی چه اینها همه از صفات عالم است وپروردگار عالم برصفات عالم نبود ومراد بآنکه در زمان نیست آنست که زمان شامل ومحیط او نیست یعنی وجود او موقوف بر زمان نیست چه در آن حالت که زمان نبود وی بود حالانیز که زمان است وی تعالی موجود است لیس در زمان نیست ولیکن با زمان است ولامثل

له ولاشبه له ولاضدّ له ولاندّ له ولاظهیر له ولامعین له وپراجل جلاله در ذات وصفات مانندی نیست ونه ضد ونه ند او راکه برخلاف او رود وضد مخالف جنس را گویند که از غیر جنس وی باشد وند از یکجنس بود که برخلاف او رود ونه ظهیر ونه معین که مددگار وی باشد ولایتّحد بغیره ولایحلّ فیه وپروردگار عالم با غیر خود یکی نشود ودر غیر خود در نیاید چه یکی شدن دو چیز محالست که دوئی با یکی منافات دارد ودر آمدن در غیر از صفات اجسام است مثل آب در گل وآتش در سنگ وروشنائی در خانه وشخصی در سرای ازینجا مذهب حلول واتحاد باطل گردد ومتّصفٌ بجمیع صفات الکمال ومنزّهٌ عن سمات النقص والزوال

حاصل جمله سخن اینست که هرچه از جنس بقا وکمال است او را ثابت است واز هرچه نشان نقص وزوال دارد

از آن منزه است جل جلاله و تعالی شانه وَهُوَ مَرْئِيٌّ لِلْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ و اعتقاد باید کرد
که خدای تعالی روز قیامت خود را به بندگان مومن نماید کما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ میفرماید
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که بتحقیق شمایان زود باشد که به بینید پروردگار خود را بروز قیامت
بیشک و بی شبهه چنانچه ماه شب چهاردهم را مقصود تشبیه رویت برویت است نه مرئی بمرئی
و در دیدار وی تعالی روز قیامت مقابله و مواجهه و قرب و بعد نبود و نظر را قوت بصیرت دهند
آنچه امروز بدیدهٔ دل بینند فردا بچشم سر نگرند و بالجمله امروز او را بکیف
میدانند فردا بیکیف به بینند که عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امروز باطن است فردا ظاهر
شود و آنچه غیب است شهادت گردد چون شارع خبر بدان داده است اعتقاد آن واجب بود و کیفیت
آن را بجز خدا کس نداند و در بعضے کتب مذکور شده و شهرت یافته است که ملائکه را دیدار نباشد الا جبرئیل را
علیه السلام که در تمام عمر یکبار به بیند و جن را نیز دیدار نبود و شیخ جلال الدین سیوطی در رساله خود تحقیق
کرده است و این سخن صحیح نیست زیرا که شیخ ابوالحسن اشعری که امام و رئیس اهل سنت و جماعت است
در کتاب خود تصریح کرده است که ملائکه را در بهشت دیدار بود و امام بیهقی نیز بر آن تنصیص کرده و احادیث
نقل نموده است و بعضے از ائمهٔ متاخرین نیز ذکر کرده اند اما اگر جن را منع کنند جای آن دارد زیرا که
امام ابوحنیفه و جماعهٔ از ائمه برآنند که ایشان را ثواب نبود و در بهشت نه در آیند غایت کار و نهایت
جزای ایشان آن بود که ایشان را از آتش دوزخ نجات دهند و با وجود آن فضل خدا واسع است
تواند که در وقتی از اوقات باین نعمت فایز گرداند اگرچه هر روز و هر جمعه نبود چنانکه آدمیان را بود

ودر رؤیت زنان نیز اختلاف کرده اند وحق آن است که ایشان را گاه گاهی مثل ایام عید در دنیا
که ایام بار عام وتجلی تام باشد دیدار بود نه چنانکه خواص مومنان را صبح وشام وعوام ایشان را در
روزهای جمعه چنانچه احادیث درین معنی ورود یافته است این حاصل کلام سیوطی است گفتیم
وبتوفیق الله است که نساء در عموم مومنین داخل اند چنانکه ملائکه وجن پس همه داخل این بشارت
باشند غایت آنکه توان گفت که این کرامت مخصوص آدمیان را باشد وجن وملائکه را نبود اگر دلیلی برین
بگذرد فلا محذور فیه ولیکن اخراج نساء جایز نباشد وچگونه تجویز توان کرد که فاطمه زهرا
وخدیجه کبری وعائشه صدیقه ودیگر نساء اهل بیت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ومریم وآسیه
که سیدات نساء عالم اند وکامل تر وعارف تر اند از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی ممنوع
ومحجوب باشند ویا از عوام مردان درین نعمت وکرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشان را از عموم مومنات
که در احادیث توقیت ایشان باعیاد واقع شده است مخصوص ومستثنی دارند صورت دارد
چنانکه سیوطی خود نیز بران اشارت کرده است وآنکه گویند که نساء مقصورات در خیام باشند سخنی
ضعیف است اگرچه در آنجا خیام حجاب نبود چنانکه بیوت دنیا ودر ورود صیغه جمع مذکر در یایها
المؤمنون انکم سترون ربکم بطریق تغلیب شایع است والله اعلم ونیز سیوطی گفته
که درین تخصیص نکته ایست بادرستیکه شما ای مسلمانان سرانجام است که خواهید دید شما پروردگار
خود را چنانکه شمایان می بینید ماهتاب را در شب چهاردهم این وعده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
در حق مردان از روی تخصیص مردان نیست بلکه باعتبار زیادتی است یعنی چون
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از معراج باز آمد پیش عائشه صدیقه رضی الله عنها گفت که در بهشت

مردان بسیار اند و در دوزخ زنان بسیار لیکن اینجا معلوم میشود که دیدار از مردان بسیار خواهند یافت

و از زنان کم باعتبار بسیاری بصیغهٔ جمع مذکر فرموده و زنان از ضمن آن معلوم میشوند والله اعلم و نیز

سیوطی گفته است که این تحقیقات تخصیصات و تفضیلات در رویت بعد از دخول بهشت است الا

در موقف مخصوص بکسی نبود بلکه کافر از و منافقان نیز بود ولیکن بصفت قهر و جلال و کفار بعد از ان

محجوب شوند تا حسرت و عذاب زیاده بود والله اعلم و در رویت وی سبحانه و تعالی در منام نیز

خلاف است و صحیح جواز اوست و از سلف نقل آن بسیار آمده و از امام احمد حنبل رحمة الله منقول است

که رب العزت را در خواب دیدیم و پرسیدم که یارب افضل عبادات و اقرب طرق نجات تو چیست فرمود

تلاوت قرآن و از امام اعظم رحمة الله علیه نقل است که صد بار رب العزت را در خواب دیدم و ابن سیرین که از

اکابر تابعین و قدوهٔ علمای تعبیر خواب است میگوید هر که پروردگار تعالی را در خواب ببیند در بهشت در آید

و از هر غم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مشاهدهٔ قلبی است نه رویت بصری و اگر به بصر بیند مثالی از و

دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست ولیکن مثال هست مثل دیگر است مثال دیگر مثل مساوی در جمیع صفات

را گویند و در مثال مساوات در جمیع صفات شرط نیست مثلاً عقل را با آفتاب در جمیع صفات مثلیت نیست با وجود

آن آفتاب را مثال عقل می آرند بمناسبت آنکه چنانچه محسوسات منکشف بنور آفتاب است انکشاف معقولات

بعقل بود و این مقدار مناسبت عقل را از آفتاب در مثال بودن کفایت کند چنانچه پادشاه را تمثیل با آفتاب

و وزیر را بماه کنند اگر یکی آفتاب را در خواب بیند تعبیرش آن بود که پادشاه را دریابد و اگر ماه را بیند

تعبیرش آن بود که وزیر را دریابد و حق تعالی فرموده مَثَلُ نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ

اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ و وی تعالی منزه است از آنکه مصباح و زجاجه و مشکوة و شجره و زیت

مثلی بوده و قرآن را حبل متین تمثیل کرده است و شک نیست که حبل مثل قرآن نیست بلکه مثال اوست و عالم منام

عالم مثالست و کیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز همین طریق بوده و تمام تحقیق این کلام در بعضی رسایل امام حجة الاسلام باید

طلبید الله الموفق و در جواز رویت وی سبحانه و تعالی در دنیا به بصر در بیداری دو قول است و استاد ابو القاسم

قشیری صاحب رساله فرموده است که قول صحیح عدم جوازست و این سخن در جواز امکان

اوست ولیکن عدم وقوع رویت و تحقق آن در غیر آنحضرت را در شب معراج متفق علیه

و اجماع محدثین و فقها و متکلمین و مشایخ طریقت است که اولیا را حاصل نیست در تعرف میگوید که

هیچ یکی از مشایخ را ندانیم ادعای آن کرده باشد و از هیچ یکی حکایت آن بصحت نرسیده

مگر طائفه جاهل که الشیا را کسی نشناسد و مشایخ اتفاق دارند بر تضلیل مدعی آن تکذیب وی کرده اند

و گفته اند که ادعای آن علامت عدم معرفت حق است هرکه این دعوی کند در حقیقت خدا را نشناخته

باشد و شیخ علاء الدین قونوی در شرح تعرف گفته اگر از کسی معتبر نقل آن بصحت رسد

تاویلش باید کرد و در تفسیر کواشی مذکور است که معتقد رویت الهی بچشم سر در غیر آن حضرت

را صلی الله علیه و آله وسلم غیر مسلم است و جمال الدین اردبیلی در کتاب انوار در فقه شافعی

میگوید هرکه مومن خدا را عیاناً در دنیا می بینم و مشافهةً با وی کلام میکنم کافر گردد و در عقیده

منظومه میگوید شعر

وَمَنْ قَالَ فِي الدُّنْيَا يَرَاهُ بِعَيْنِهِ ؛ فَذٰلِكَ زِنْدِيقٌ طَغٰى وَتَمَرَّدَا ؛ وَخَالَفَ كُتُبَ اللهِ وَالرُّسُلَ كُلَّهَا ؛ وَزَاغَ عَنِ الشَّرْعِ الشَّرِيفِ وَأَبْعَدَا ؛ وَذٰلِكَ مِمَّنْ قَالَ فِيهِ إِلٰهُنَا ؛ يُرٰى وَجْهُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَسْوَدَا ؛ فَنَسْأَلُ اللهَ الْعَافِيَةَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ

العلیّ العظیم، وخالقٌ لجمیعِ الاشیاءِ وپیدا کننده همه چیزها اوست تعالی شانه وتقدّس

وزمین وآسمان وزمینیان وآسمانیان ذات وفعل ایشان همه بخلق وقدرت اوست ومُبْدِئها

ومُقدِّرها وتدبیر کننده جمیع امور وتقدیر کننده جمیع اشیا اوست تدبیر عبارت است از علم

بعواقب امور وانفاذ آن در ایجاد آنها وتقدیر ایجاد اشیا بر قدر مخصوص واندازه معین در ازل پس

خیر وشر ونفع وضرر وحسن وقبح همه بقضا وقدر اوست وعالمٌ بجمیع المعلومات

داناست بهمه معلومات جزوی وکلی وهیچ ذره از ذرات از علم وی تعالی بیرون نبود وازوی

غائب نبود وهو بکلّ شیءٍ علیمٌ ولا یغیب علیه شیءٌ وهیچ چیز بر پروردگار

عالم تعالی شانه واجب ولازم نبود از لطف وقهر وثواب وعقاب فرد کردگار آن کند که خود خواهد حکم

بر کردگار نتوان کرد، ثواب مطیعان بفضل اوست وعقاب عاصیان بعدل اوست ووی تعالی

در هر دو حالت محمود است هم در عدل وقهر وهم در فضل وکرم هیچکس بر وی حقی نیست واستحقاقی نه الا آنکه

وی خبر داده است که مطیعان را ثواب دهم عاصیان را عقاب کنم اینچنین خواهد بود که وی تعالی گفته است

ولیکن بر وی واجب نیست واگر فرضا خلاف آن کند دیگر را مجال نیست که گوید چرا چنین کردی

ولا غرضَ لفعله کارهای پروردگار را غرض نبود چه صاحب غرض محتاج بود وباوجود آنکه

هر کار او را حکمتهاست ودیگر را به یافت حقیقت آن راه نبود وفواید حکمت راجع بخلق است

واو را بدان احتیاج نیست ووجود وعدم خلق ومنافع ومصالح ایشان نسبت بذات وی تعالی

یکسان است ولیکن وی تعالی بمقتضای جود حقیقی وارادهٔ خود میکند هرچه میخواهد وحالانکه رعایت

حکمت ومصلحت نیز بر وی تعالی لازم وواجب نیست جل جلاله وعظم سلطنته ولا حاکم سواه

بحکم حکم اوست و از حکم وی تعالی فعل واجب و حرام و حسن و قبیح بسبب ثواب و عقاب گردد و فعل حسن آنکه وی تعالی بدان امر کرده و فعل قبیح آنکه از وی نهی فرموده پس حسن و قبیح راجع بامر و نهی شارع باشد عقل را درینجا مدخلی نیست تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب است و این قبیح موجب عقاب پس شاهق جبل یعنی آنکه بوی دعوت شرع نرسیده باشد که وی در کوهستان پیدا شده و همانجا از عالم رفته و با مردم اختلاط نکرده در آخرت ماخوذ و معاقب نگردد الا از جهت ایمان و توحید نزد بعضی مشایخ که گویند که این قدر معرفت که عالم را صانع است و صانع عالم یکیست و موصوف بصفات کمال است بر شرع موقوف نبود عقل و نظر بتغیر عالم و انتظام وی حکم بر آن کند و هم بحکم عقل ایمان واجب گردد و نص قرآن مجید که فرموده است وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا حجت فرقه اول است میفرماید که ما عذاب کننده نیستیم هیچ کس را تا اول پیغامبری نفرستیم که دعوت کند تا چون قبول دعوت وی نکنند و بگفته وی نروند و مخالفت ورزند مستحق عذاب گردند و قول ثانی آنکه مراد از رسول درینجا عقل است از هر یافتست و شیخ کمال الدین ابن الهمام که از محققین حنفیه است گفته مختار مذهب اول است و ابو الیسر بزدوی نیز بر آن است و از امام ابو حنیفه نیز روایت کرده اند

فَالْحَسَنُ مَا حَسَّنَهُ الشَّرْعُ وَالْقَبِيحُ مَا قَبَّحَهُ الشَّرْعُ پس لازم آید که فعل حسن و کار نیک همان است که شرع بدان امر کرده و فعل قبیح و کار بد همان که شرع از آن نهی فرموده و فعل در ذات خود حسن و قبیح نیست حسن و قبیح بامعنی که سبب ثواب و عقاب آخرت گردد و این بالعقل نتوان یافت الا تعلق مدح و ذم بفعل

چنانکه عدل وظلم وبودن وی درصفت کمال ونقصان مثل علم وجهل
درمعرفت آن بعقل سخن نیست وَلِلّٰهِ تَعَالیٰ مَلَائِکَةٌ واعتقاد باید کرد که
خدایتعالی را فرشتگان اند وفرشتگان اجسام لطیفه نورانیه اند که بهر شکل که خواهند برآیند
وحقیقت شان همان ارواح مجرده است وابدان نسبت بایشان حکم لباس دارد ومر ایشان را
توالد وتناسل نبود وکدورت وانوثت نه وفرشتگان بر آسمان اند وبر زمین وبر هر جزوی
از اجزای عالم فرشته موکل است که مربی ومدبر وحافظ اوست خصوصا با آدمی زاده چندین فرشته
موکل اند بعضے بکتابت اعمال وبعضے بجهت محافظت وی از شیاطین جن وانس ودر عالم علوی و
سفلی هیچ مکانی نیست که معمور بملایک نبود ودر حدیث آمده است که خلق همه ده جزاند نه جزو از ان
ملایک اند ویک جزو باقی خلایق الحدیث اُولِیْ اَجْنِحَةٍ مَثْنیٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ در قرآن مجید
فرشتگان را با زوها اثبات کرده لاجرم اعتقاد بدان باید کرد وحقیقت مراد از ان مفوض بعلم وی
تعالی شانه باید داشت یا تاویل بقوای ملکی باید کرد چنانکه حکم متشابهات قرآنی است والله اعلم
همانا که مراد تعدد مذکور تعدد است نه حصر در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در
شب معراج جبرئیل علیه السلام را ششصد جناح دید مِنْهُمْ جِبْرَئِیْلُ از جمله فرشتگان چهار ۱۲
فرشته مقرب تر اند که عظایم امور عالم ودعایم مهام ملک ملکوت بایشان مفوض است یکی جبرئیل است
که القای علوم وتبلیغ وحی بانبیا علیهم السلام مفوض بدو است ومیکائیل که تعیین ارزاق مخلوقات
ومقادیر آن بدست اوست واسرافیل که نفخ صور برای صعق وبعث ونشور متعلق بدو است
وعزرائیل که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است واکثر برآنند که جبرئیل افضل است از تمام ملائکه

و بعضی گویند که این چهار فرشته در فضایل متساوی اند و غیر ایشان فرشتگان دیگر نیز مقرب و
معظم اند هشت فرشته حاملان عرش اند و عظمت اجرام ایشان بحدیست که مسافت میان نرمهٔ
گوش تا سر دوش ایشان دویست ساله راه است و بروایتی هفتصد ساله راه و در روایتی دو هزار
ساله راه است کذا جاء فی الحدیث وَلِکُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَقَامٌ مَعْلُومٌ و مر هر یکی
ازین فرشتگان را در بارگاه خداوندی جای معین است و در جناب قرب و معرفت مقامی معلوم است
و مرتبهٔ خاص است که تجاوز و ترقی ازان نکنند بر کمالیکه لایق بحال هر یکی از ایشان بود بالفعل حاصل
باشد و در ایشان شوق تحصیل کمال و اخراج آن از قوه بفعل نبود لهذا شوق و عشق ایشان را نبود چه شوق
برامر مفقود و غیر حاصل باشد و این معنی بود آنرا که گویند که در ملایکه عشق نبود نه آنکه محبت مولی و معرفت
مبدا نباشد لَا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ مَا اَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُوْنَ مَا یُؤْمَرُوْنَ صفت فرشتگان
این است که بیفرمانی پروردگار تعالی نکنند و معصیت نورزند و براه مخالفت وی تعالی نروند هر چه فرماید
همان کنند و ابلیس که بی فرمانی کرد در حقیقت از ملایکه نبود بلکه جنی بود و در طاعت و عبادت بصفت
ملایکه برآمده و یکی از ایشان شده و در آخر هم باصل خود رجوع کرد و نزد بعضی ملایکه و جن در خلقت قریب
بیکدیگر اند چنانچه نار نوری دارد و دخانی هم اگر دخانش بدر رود همان نور ماند والله اعلم وَکُتُبِهٖ
کُتُبٌ اَنْزَلَ عَلٰی رُسُلِهٖ و حق سبحانه تعالی را کتابهاست که بر بعضی پیغمبران فرستاده
و دیگرانرا بمتابعت آن فرموده و مجموع عدد کتب سماویه یکصد و چهار است و از میان
کتابها نیز چهار کتاب اعظم و اشهر اند مِنْهَا التَّوْرٰیةُ یکی از کتابهای آسمانی توریت
است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیای بنی اسرائیل همه تابعان آن کتاب اند وَالزَّبُوْرُ

و دیگر زبور ست که بر داود علیه السلام منزل شده وَالْاِنْجِیْلُ و دیگر انجیل ست که بر عیسی علیه السلام
فرود آمده و جمیع این کتاب بعد از ذکر الهی و بیان احکام شرعی مملو و مشحون اند بذکر
احوال و صفات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب و امت وی خاصه و خلاصه
اوقات مجالس انبیای سابق صلواة الله علیهم اجمعین ذکر محامد و مناقب آن حضرت بود که
بدان تقرب و توسل میکردند بجناب کبریائی عز اسمه وَالْقُرْاٰنُ الْعَظِیْمُ زبده و خلاصه جمیع کتب
سماوی قران مجید و فرقان عظیم است که بر سید رسل و خاتم الانبیا علیه من الصلوات افضلها و من التحیات
اکملها تنزیل یافته و اعجاز نظم خاصهٔ اوست که در کتب دیگر نبوده است اگرچه توریت در ضخامت
عظمت بحدی بود که حفظ آن جز پیغمبران را میسر نبود و لیکن قرآن مجید با وجود ایجاز و اختصار اعظم و
اکمل تمام کتب است وَذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَیْبَ فِیْهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِیْنَ و تمام کتب الهی
ازین حیثیت که کلام حق اند برابر اند اگرچه بوجوه دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی چنانچه انبیا
علیهم السلام لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهٖ و با وجود آن تِلْكَ الرُّسُلُ
فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ اَسْمَاؤُهٗ تَعَالٰی تَوْقِیْفِیَّةٌ نامهای خداوند عز شانه توقیفی اند
یعنی موقوف اند بر سماع و نقل از شرع و او را جز بنامی که بر لسان شرع خود را خوانده نتوان خواند و از نزد
خود بر وی تعالی نامی نتوان نهاد و اگرچه عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بر وی تعالی هرچند که در معنی یک
بود با آن نام که در شرع آمده است مثلاً او را شافی گویند نه طبیب و جواد خوانند نه سخی و عالم گویند نه عاقل باید
دانست که منع از تسمیه است نه از توصیف چه تسمیه تصرف است که جز والی را نرسد و سخن در آن اسمات
که ماخوذ اند از صفات و افعال و الا در اسمای اعلام که در لغتی موضوع اند سخن نیست الا آنچه مخصوص

15

بزبان کافران است نباید خواند که در آنجا بیم کفر است و باید دانست که اسمای الٰهی منحصر درین نود و نه
نام نیست و او را اسماست که خلق بآن دانا بنده و اسمای دیگر که خلق را بمعرفت آن راه نبود و بلسان
شرع نیز بیشتر از آن آمده ولیکن شهرت این اسما بجهت خاصیتی مخصوص است که در آن نهاده اند
چنانچه بفحوای حدیث اِنَّ لِلّٰهِ تِسْعَةً وَتِسْعِیْنَ اِسْمًا مَنْ اَحْصٰهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ
بدان مشعر است مثالش آنکه پادشاهی گوید که مرا هزار سوار است که هر که از ایشان مدد جوید مددگار
وے شوند و هر جا که روی آرند فتح کنند ازینجا لازم نیاید که او را غیر ازین هزار سوار دیگر نبود
بلکه سوار بسیار و بیشمار از هزار دار و دو هزار سوار از آن میان باین صفت موصوف اند
که یاد کرده آمد و لابد احصاء و ذکر این نود و نه نام الٰهی را عز اسمه خاصیتے در در آمدن بهشت باشد
که مخصوص بدانها است والله اعلم وَهُوَ خَالِقٌ لِاَفْعَالِ الْعِبَادِ فَالْکُفْرُ وَالْمَعْصِیَةُ
بِاِرَادَتِهٖ وَتَقْدِیْرِهٖ وَلَا یَرْضَاهُ چون ثابت شد که خالق همه اشیا اوست تعالیٰ و تقدس
پس افعال بندگان نیز بخلق و تقدیر او تعالیٰ باشد که آن نیز داخل اشیا است عموما و خصوصا نیز
فرموده وَاللّٰهُ خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ شما و اعمال شما همه مخلوق الٰهی است جل شانه
و عظم برهانه پس کفر و ایمان و طاعت و عصیان و نیکی و بدی از بندگان بارادت و مشیت و حکم و تقدیر او تعالیٰ
صادر گردد ولیکن وی تعالیٰ شانه از ایمان و طاعت و نیکی راضی بود و از کفر و معصیت و بدی
ناراضی چنانچه فرموده وَلَا یَرْضٰی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ خواستن و پیدا کردن دیگر است و راضی
بودن دیگر رضا بدان است که امر کند و بفرماید که بکن و بسا باشد که امر کند و نخواهد که بوقوع آید از
جهت حکمتے که جزوے تعالیٰ کس نداند و مثال از برای تخلف ارادت از امر چنان مے نماید که

اگرچه خواهد که اثبات و اظهار عصیان بنده خود کند او را کاری فرماید و نخواهد که بنده آن کار کند تا عصیان
او بر مردم ظاهر گردد و در تحقیق فائده و حکمت در امر و نهی اظهار حقیقت بندگان و ابراز مکنون علم
ازلی است تا پیدا گردد که مطیع کیست و عاصی کدام والله اعلم بحقیقة الحال و للعباد افعال
اختیاریة یثابون بها و یعاقبون علیها و باوجود آنکه همه ارادت و تقدیر
الهی است بنده فاعل مختار است و ویرا در کار خود اختیاری و ارادتی هست و افعالی که از وی
صادر گردد بجبر و اضطرار نبود و ثواب و عقاب بظاهر مترتب برین اختیار است که وی دارد اول
باید که معنی جبر و اختیار بداند تا حقیقت این مسئله ظاهر گردد که چیست بدانکه صدور افعال از آدمی
دو نوع باشد یکی آنکه چیزی تصور کند پس اگر آن چیز مطلوب و ملایم طبع اوست از باطن وی
خواهشی و شهوتی پیدا گردد و در پی آن شهوت رود و بجانب وی حرکت کند و اگر آن چیز مخالف
و منافی طبع وی بود نفرتی و کراهیتی از آن چیز در دل وی افتد و بوی حرکت نکند بعد از آنکه
نسبت وی پیش از پیدا شدن شهوت و نفرت بفعل و ترک آن چیز برابر بود و ممکن بود که
کند یا نکند خواه در مرتبه تصور که قوت قریبه بفعل دارد و پیش از تصور که از مرتبه فعل دورتر است و این
حرکت آدمی را حرکت اختیاری گویند و انفعال اگر این حرکت مرکب گردد فعل اختیاری نام نوع دیگر آنست که این تصور و انبعاث شوق و خواهش
در آنجا نباشد و حرکت صادر گردد بی خواهش چنانکه حرکت مرتعش مر این حرکت را جبری و اضطراری گویند
و اگر مراد از اختیاری درینجا این معنی است که گفته شد پس انکار آن حکم آن دارد که کسی گوید که آدمی
سمع ندارد و بصر ندارد پس آفرینش آدمی بر اختیار واقع شده است و طینت وی چنین سرشته اند
کسی گوید که همه حرکات آدمی و افعال وی از قبیل نوع دوم است این انکار حس است هیچ عاقلی

این را قبول نکند ولیکن اشکال در آن ست که اما بعد از شمول و احاطهٔ علم و ارادتِ ازلی و قضا و تقدیر الٰہی متصور باشد که این فعل از آدمی بوجود نیاید و وی آنرا نکند زیرا که خدایتعالی اگر در ازل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید البته باید که بوجود آید خواه بے اختیار چنانچه حرکتِ اضطراری خواه باختیار اگر فعل اختیاری ست لیکن آدمی باور اختیار کردن و بوجود آوردنِ آن فعل اختیاری نباشد مگر بهمان که اول تصور کرده شد و نیز آدمی اگرچه در فعل اختیاری ست لیکن در مبادی آن اختیار ندارد چنانچه اگر یکی چشم کشاده باشد نه بیند صورت ندارد و بعد از دیدن و ادراک کردنِ آن مرئی اگر آن مرئی مطلوب او ست انبعاث شوق و خواهش لازم ست و وجودِ حرکت بعد از وی واجب هرچند باختیارِ او باشد اما این اختیار او را واجب و لازم گردد و وجوب و لزوم منافی حقیقتِ اختیار را نیست پس آدمی اختیار دارد ولیکن در اختیارِ خود اختیار ندارد و همان سخن آمد که گفته اند مُخْتَارٌ فِی فِعْلِهٖ وَ مَجْبُوْرٌ فِی اِخْتِیَارِهٖ و بعبارتِ دیگر اِخْتِیَارٌ بِالصُّوْرَةِ وَ جَبْرٌ بِالْمَعْنٰی و تحقیقِ این مسئله یعنی مسئلهٔ قضا و قدر با قول باختیارِ بنده مقامِ حیرت و اعتراف بعجز و سکوت ست مرجع و مآلِ کلام ایشان درین مقام باین آیت ست کہ لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُوْنَ و بنو درین موقف بنا به استاد کرده روی آن سرّی غامض ست امام جعفر صادق رضی اللہ عنه که استادِ اہلِ طریقت و قدوهٔ اہلِ حقیقت ست میفرماید که لَا جَبْرَ وَلَا قَدْرَ وَلٰکِنْ اَمْرٌ بَیْنَ الْاَمْرَیْنِ و نمود حقیقتِ کار امرِ متوسط ست میانِ جبر و قدر و جبر مذهبِ جبریه ست که میگویند آدمی را اصلا اختیار نیست و حرکتِ او مثلِ حرکتِ جمادات ست و قدر مذهبِ قدریه ست که گویند همه باختیارِ آدمی ست و آدمی در کار و بار خود مستقل ست و افعالِ او مخلوقِ او ست پس امام میفرماید که این هر دو مذهب باطل ست و افراط و تفریط ست مذهبِ حق توسط ست میانِ این و آن ولیکن عقل در دریافت

این امر متوسط حیران و سرگردان است و فی الحقیقة این حیرانی و سرگردانی اهل بحث و جدال را باشد
که خواهند معتقدات را بعقل ثابت کنند و تا چیزی بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیفتد
تصدیق آن نکنند و ایمان بدان نیارند و اما ایمانیان را دلیل قطعی بر ثبوت این مدعا شریعت و قرآن است
که ناطق است باین که همه بقدرت و ارادت اوست و با وجود آن طاعات و معاصی را به بندگان نسبت
میکند و میفرماید که خدا هرگز ظلم نکند ایشان خود بر خود ظلم کرده اند وَمَا كَانَ اللّٰهُ
لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ و فرمود وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا
تَعْمَلُوْنَ درین آیت هر دو را اثبات کرده نسبت خلق بخود کرده و نسبت عمل با ایشان پس این چار
ما را ایمان باید آورد که هر دو حق است و اعتقاد باید کرد که خلق از خداست و عمل از بنده اگرچه کنیده آن نیز هم و
نیز ثبوت شریعت و امر و نهی فرع اختیار است قایل شدن بآن ضرور است و ما را مسئله قضا و قدر بخبر شارع
معلوم شده و مسئله اختیار نیز از وی چون هر دو از شارع معلوم شده باشد چندین نزاع و جدال
چیست ایمان بهر دو باید آورد و اینجا اعتقاد امر متوسط لازم آمد و فی الحقیقت خوض درین مسئله
از علامات بطالت و جهالت است که هیچ عمل و هیچ حقیقت بر بحث آن موقوف نیست کار را
باید کرد حقیقت امر همان است که نزد خداست اِعْمَلُوْا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِّمَا خُلِقَ لَهٗ اگر بعد از
شنیدن خبر شارع تردد و خلجانے در باطن هست فکر ایمان باید کرد حقیقت ایمان خود همین
است که هرچه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف بر حکم عقل خود داشته پس در
حقیقت ایمان بخود آورده نه باو و ما را در اثبات این مسئله از اول بهمین مسلک می بایست رفت
و موافق وضع رساله نیز همین بود و لیکن در طبیعت قلم طغیانی هست چه توان کرد حق تعالی

19

ما را از خطا و خلل نگاهدارد و ما را بما نگذارد - وَاللّٰهُ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيْ مَنْ يَشَاءُ

پیدا کنندهٔ هدایت و ضلالت در بنده خداست سبحانه تعالی هر کرا خواهد گمراه کند و هر کرا خواهد براه

راست آرد و هر کرا وی گمراه کند هیچ کس او را براهِ راست نتواند آورد و هر کرا براهِ راست آورد

کسی نتواند که گمراه کند کتاب و سنت باین ناطق است و باوجود آن نسبت هدایت بقرآن و پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم و نسبت ضلالت بشیطان و اصنام واقع شده پس ما را بهر دو ایمان باید آورد

و اعتقاد باید کرد و بحقیقت هدایت دو معنی دارد راهِ راست نمودن و براهِ راست بردن و بمقصد رسانیدن

این معنی دوم مخصوص بجناب کبریای الٰهی ست از دیگر نیاید و هدایت بمعنی اول قرآن و رسول را ثابت

باشد که بیانِ طریق مستقیم میکنند و راهِ راست مینمایند و لیکن براهِ راست بردن و بمقصد رسانیدن

از خداست پس آیهٔ اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِيْ مَنْ يَشَاءُ

وَاِنَّكَ لَتَهْدِيْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِيْنَ هر دو راست آمد

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سببِ هدایت ساخته اند و شیطان را سببِ ضلالت و در حقیقت همه از خداست

وَاللّٰهُ الْهَادِيْ وَمِنْهُ التَّوْفِيْقُ وَعَذَابُ الْقَبْرِ لِلْكَافِرِ وَالْفَاسِقِ وَتَنْعِيْمُ

اَهْلِ الطَّاعَةِ بِمَا يَعْلَمُ اللّٰهُ وَيُرِيْدُهُ وَسُؤَالُ مُنْكَرٍ وَّنَكِيْرٍ حَقٌّ یکی از اعتقادات

اهل سنت و جماعت عذابِ قبر است و مراد بقبر عالمِ برزخ است که واسطه است میانِ دارِ دنیا و دارِ

آخرت کافران و مومنانِ فاسق درین عالم در محنت و عذاب و مطیعان در ناز و نعمت باشند چنانچه وی

تعالی خواهد و براینچه داند و منکر و نکیر دو فرشته اند عظیم و مهیب سیاه و کبود چشم که در قبر آیند و بنده

را از پروردگارِ وی و رسولِ وی و دینِ وی سوال کنند اگر به توفیق و تعلیمِ الٰهی جوابِ سوال ایشان را

مطابق حق گفت و در ناز و نعمت بود و چون نو عروس در خواب راحت رود و قبر در حق او روضه از
ریاض جنت بود و اگر نگفت در محنت و عذاب بود و قبر بروی گوی از گوهای دوزخ بود و آیات
و احادیث بحقیقت اینها ناطق است ایمان بدان باید آورد و کیفیت آن مفوض بعلم الٰهی جل شانه باید
داشت خواه با عادهٔ حیات یا بمقابلهٔ روح یا بغیر آن بوجهی از وجوه که قادر مطلق داند و خواهد و تحقیق
نزد اهل سنت و جماعت اعادهٔ حیات شرط ادراک نیست و بعضی علما گفته اند که منکر و نکیر دو فرشته اند که
گناهکاران را باشند و فرشتگان مطیعان را مبشر و بشیر نام بود و این سخن خالی از غرابت نیست در احادیث
ذکر آن کم توان یافت و نیز گفته اند که تواند که ملائکهٔ سوال جماعت کثیر باشند که بعضی را منکر
نام بود و بعضی را نکیر بر هر میتی دو شخص از آن جماعت مبعوث شوند چنانچه بر کتابت اعمال هر بنده دو ملک
موکل اند و تواند که دو شخص باشند که در امکنهٔ متعدده در زمان واحد متمثل مشیده باشند والله اعلم
و صاحب خلاصه و بزازی در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از مدفون کردن میت نیست بلکه بعد از
غیبوبت مردم چون میت را در تابوتی نهند به نیت نقل وی بمکانی دیگر مسئول نگردد و چون درنده خورده
است هم در شکم او مسئول گردد انتهی و اصح آنست که انبیا را سوال نبود و اگر بود از توحید و احوال امت
بود نه بطریق تشریف و تعظیم و در سوال اطفال مومنین نیز اختلاف است اکثر بر آنند که مسئول شوند و لیکن
ملائکه بعد از سوال تلقین شان کنند و بگویند که بگو اَللّٰهُ رَبِّیْ وَالْاِسْلَامُ دِیْنِیْ وَمُحَمَّدٌ نَبِیِّیْ
صلی الله علیه و آله و سلم یا پروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی علیه السلام را در مهد کرد
و در سوال اطفال مشرکین امام ابوحنیفه توقف کرده است از جهت تعرض ادله و در ثواب و عقاب
ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی بر آنند که در نار باشند و بعضی گویند که در اعراف باشند

وبعضے برآنند که در بهشت روند و محمد بن الحسین گوید که من یقین دارم که حق سبحانه تعالی هیچ کس را بگناه
عذاب نکند و جن را نیز سوال بود از جهتِ عمومِ ادله و امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه در کیفیتِ ثواب
مسلمانانِ جن توقف کرده ست و کافرانِ ایشان باتفاق معذب باشند و ابن عبد البر گوید که کافر
مجاهر را سوال نبود چه بسابقه سوالِ عذابش کنند و منافق را سوال بود و بعضے از شارحین گفته اند که
احادیث باستثنائے شهید و مرابط فی سبیل الله و آنکه در روزِ جمعه یا شبِ وی مرده باشد و آن که
هر شب سورهٔ ملک خوانده و آن که بعلتِ استسقا و یا باسهال مرده باشد ورود یافته است و حدیث
جمعه ضعیف ست و نیز ترمذی و ابن عبد البر ذکر کرده اند که سوالِ قبر از خصایصِ این امتِ عظمی است
وگفته اند که حکمت در تعجیلِ عذاب ایشان در برزخ تمحیص ذنوب ست تا روزِ قیامت پاک از جمیع گناهان
برخیزند و در شرحِ عقیدهٔ طحاوی مثلِ آن گفته و تعمیم و توقف نیز نقل کرده است والله اعلم
۲۱ دیگر بدانکه در احادیث آمده ست که در قبرِ عاصی هفتاد کژدم و اژدها بود که اگر یکے از انها دم
زند تمام دنیا و درختانِ آن بسوزند و بحقیقت آن مار و کژدم همه صورتهائے صفاتِ ذمیمه و افعالِ قبیحه
و تعلقاتِ دنیا است که در ان عالم بمار و کژدم متمثل ساخته اند و ذکرِ عددِ هفتاد یا از برای
بیانِ کثرت است یا از جهتِ اطلاعِ شارع بر عددِ اصول و امهاتِ صفات و در ایمان
و اعتقاد بدان و امثالِ آن از امورِ آخرت که مخبرِ صادق بدان خبر داده ست و طریق است
یکے آنکه وجودِ مار و کژدم و گزیدنِ ایشان میت را در واقع است و در خارج موجود ست
ولیکن آن را بچشمِ سر نتوان دید زیرا که درین عالمِ جسم مشاهدهٔ عالمِ ملکوت هر کس
نتواند کرد مگر کسانیکه بدان عالم رسیده اند چنانچه انبیا و بعضے اولیاے آخر جبرئیل را

۱۲ ۱۳

در واقع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میدید و هیچکس غیر آن حضرت علیه السلام او را نمیدید
الا ما شاء الله و این دیدن و نمودن بخلق قدرت الٰهی است خواه اجسام بود خواه ارواح
اگر کوهی در پیش کسی باشد و دیده کشاده بود و خدا ایشان ننماید نتواند دید و اگر بنماید
ارواح را توان دید امتحانِ ایمان و صحتِ اعتقاد و متابعت در اینجا است و طریق ثانی آنکه
اعتقاد کنند که دیدن این مار و کژدم بر مثالِ دیدن در خواب است که مار و کژدم گزیدن ایشان
و متألم شدن نائم بنسبت بوی موجود و واقع است اما در خارج نبود و اگرچه مقصود اینجا نیز
حاصل است لیکن این ضعف الایمان است و الاول احکم و اسلم والله الموفق
والبعث حق برانگیختن پروردگار تعالی مردها را از گور و زنده گردانیدن خلائق بار دیگر
حق است تمامه قرآن و احادیث بدان ناطق است و مدار اعتقاد دین مسلمانی بر این مسئله است
کسی اول از عدم صرف و نابود محض پیدا کرده و از کتم عدم بوجود آورده بار دیگر نیز قادر است
که بیافرند وهو الذی یبدء الخلق ثم یعیده وهو اهون علیه و تحقیق آنکه
از آدمیزاد که منشا انبعاث و نشو و نمای او شود باقی دارند و آنرا عجب الذنب گویند و در زمین
پنهان کنند چنانچه گیاه در صحرا بنزول باران بروید آدمیان نیز برویند و در حدیث آمده است
که باران از آسمان ببارد پس موتی از زمین بر آیند و حیوانات دیگر غیر انسان از تمام بهایم و طیور
و وحوش و حشرات نیز مبعوث شوند تا حکیم مطلق قصاص شان از یکدیگر بگیرد و در حدیث احمد و مسلم
آمده است که فردای قیامت قصاص خلائق از یکدیگر بگیرند تا آنکه از گوسپند شاخدار که گوسپند
بی شاخ را زده است بلکه مورچه را از مورچه که بناحق رنجانیده است قصاص گیرند و چون این

القصاص [illegible] و بعضی علما گفته اند که طفل را نیز از طفل قصاص گیرند و بعد
قصاص کردن حیوانات را معدوم سازند و آن حیواناتی که ماکول شده اند خاک گشته
گردانند وجود و بعث و نشر بنفخ صور شود و نفخ صور اول در مبادی حال قیامت شود که بدان
در اهل زمین و آسمان هولی و دهشتی پیدا آید و خوفی و وحشتی راه یابد که حضور و جمعیت از دلها
رخت بندد و تمام جانداران بمیرند و هلاک شوند چنانچه فرموده وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ
فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ و نیز فرموده
وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ
شَاءَ اللّٰهُ دوم از برای بعث اموات از قبور باشد که بدان مردها از خاک برخیزند و منتشر شوند
چنانچه متصل همین آیت میفرماید ثُمَّ نُفِخَ فِيْهِ اُخْرٰى فَاِذَا هُمْ قِيَامٌ يَّنْظُرُوْنَ و جای
دیگر فرموده وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ فَاِذَا هُمْ مِّنَ الْاَجْدَاثِ اِلٰى رَبِّهِمْ يَنْسِلُوْنَ و فاصله میان دو
نفخه چهل سال باشد و تعمیم مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ معلوم شد که اثر این
فزع و صعق شامل تمامه حال اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه و باستثنای اِلَّا
مَنْ شَاءَ اللّٰهُ جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حور و خزنه جنت و حمله عرش و شهدا اراده نموده اند
گاهی نفخه احیا را قیامت گویند و گاهی قیامت زمان ممتد را اراده کنند و از ابتدای اماتت تا دخول جنت همه را
روز قیامت گویند و تحقیقت اگر بنظر اعتبار در نگرند هر روز این احوال بمردم میگذرد و هنوز از روز قیامت در
غفلت اند و در خبر شارع تعالی در شک اند چون وقت شام در آید هولی و فزعی و خوفی و وحشتی بمردم و تمام جانوران
راه یابد و همه در خانها و آشیانها در آیند و در کنجها در خزند و چون شب شود بخواب روند و بمیرند و هلاک شوند اینجا اثر نفخه
اول ظاهر شود تا که صبح در دمد و همه یکبار بیدار شوند و برخیزند و منتشر شوند اینجا اثر نفخه بعث

ونشور ظاهر آید فسبحان القادر یحیی ویمیت والیه النشور ووزن حق
سنجیدن و برکشیدن اعمال بندگان بروز قیامت حق است اگرچه علم خدا تعالی بهمه محیط است ولیکن
درضمن این حکمتهاست تا بندگان بدانند و بر ایشان ظاهر گردد و حکمتهای دیگر که جز وی تعالی
کس نداند و کیفیت وزن و میزان مفوض بعلم او تعالی است اینقدر علم در ایمان کافی است و تحقیق
آن است که آن میزان حقیقی است و آنرا دو کفه است و لسان محسوس و مسافت هر کفه مقدار آسمان و
زمین است از سلمان رضی الله عنه روایت کرده اند که اگر در یکی آسمانها و زمین و هرچه در آسمان و زمین است
بنهند بگنجد و کفه حسنات از جانب یمین عرش مقابل جنت باشد و کفه سیات از یسار
عرش مقابل نار و بعضی گویند مراد از میزان چیزی است که بوی مقدار اعمال معلوم شود بهر کیف که باشد
یا مراد از آن عدل است و میزان تمثیلی است از برای آن اینها همه تاویل است و اصل همان است که
بظاهر آنچه در حدیث است ایمان آرند و بحیله گری عقل از جا نروند و موزون یا اعمال است و
حقتعالی قادر است که آنرا متشکل باجسام گرداند حسنات را باجسام نورانیه کند و سیآت را
باجسام ظلمانیه یا صحائف اعمال که در آنها خفت و ثقل احداث فرماید و حدیث بطاقه دلالت
بدین دارد و بطاقه کاغذ پاره را گویند که در وی ثمن متاع نویسند و مراد اینجا آن است که
چون کفه حسنات یکی سبک آید در کاغذ پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته
در آن کفه اندازند و بدان راجح آید یا صحائف اعمال بعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال
و صحائف اعمال جمیعا قائل شده اند و جمع موازین در قول وی سبحانه تعالی ونضع الموازین
القسط لیوم القیمة یا باعتبار تعدد آن باشد یا امت را یا هر بنده را یا هر نوع عمل میزانی باشد

۲۴

یا باعتبار تعدد اوزان بود یا از جهت کثرت اجزاء و عظمت وی بود و وزن اعمال کسیکه او را
ذنوب نبود و آنکه او را طاعت نباشد از جهت اظهار شرف و تعظیم یا افشای معصیت و تفضیح
باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثل این حکمت بود چه کافر را حسنات نبود و تواند که صورت حسنات
در تخفیف عذاب وی کارگر افتد و گویند که ثقل کفه میزان آخرت برعکس میزان دنیا است و علامت
ثقل ارتفاع کفه بود و علامت خفت انخفاض است والکتاب حق کتابیکه اعمال بندگان از طاعات
و معاصی در آن مثبت و مکتوبست حق است مومنان را کتابهای شان بدست راست دهند
و کافران را بدست چپ از پس پشت باین نوع که دست چپ به پشت بچسپانند یا از سینه بجانب
پشت برآرندش از برای تمیز میان مومنان و کافران و عزت مومن و رسوائی کافر و سخن
در آنست که اعطای کتاب بیمین مخصوص بمومن مطیع باشد یا شامل عصات نیز بود و بعضی گویند
که عصات را نیز بدست راست دهند ولیکن بعد از اجرای وعید و اخراج از نار یا بدست
راست دهند و اذن خواندن نکنند مگر بعد از اخراج یا نه بدست راست دهند و نه بدست چپ
بلکه از مواجهه دهند یا اصلا کتاب ندهند بلکه احوالش را بروی بخوانند و حق آنست که احوال
عاصی درین باب موقوف است و نص قرآن از وی ساکت است و این همه احتمالاتیست
که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده اند والله اعلم والحساب حق مقصود از
کتاب حساب است چون کتاب حق است حساب نیز حق باشد والسوال حق پرسیدن
وی تعالی از بندگان که چه کار کرده اند و از طاعات و معصیت چه ورزیده اند حق است و از
ملائکه نیز حساب گیرند و در حدیث آمده است اول حساب از جبرئیل امین گیرند که چگونه امانت وحی را

۲۵

بانبیا علیهم الصلوة والسلام رسانیدی و در بعضی احادیث آمده که اول حساب لوح را بود و او را حاضر
آرند وی از هیبت خداوندی بلرزد و فرمان شود که تبلیغ علوم بجبرئیل کردی گواه تو کیست
گوید گواه من اسرافیل است و اسرافیل را حاضر آورند و همه را از عظمت و هیبت سؤال کبریائی ذو الجلال
لرزه بر تن افتد پس پیغمبران را حاضر آرند و از تبلیغ وحی و ادای امانت رسالت به پرسند و
اول آنچه از عبادات سؤال کنند نماز باشد و از معاملات خون و حسنات ظالم را بخصوم دهند
و سیئات خصوم را بظالم و در روایات آمده که هفصد نماز مقبول بمقابله دانگی رود و در بعضی
روایات آمده که مرد را فرضا اگر ثواب هفتاد پیغمبر بود و بقصد دانگی با وی مخاصمت افتد در
بهشت نه در آید تا خصم وی از وی راضی نشود و این چنین روزی در پیش است و خواجه بر بستر
راحت افتاده است و میگوید آنچه من یافتم دیگری نیافته است و آنچه من فهمیده ام هیچکس نفهمیده
و عوام در غفلت و علما در گفتگو و صوفیان بطامات و حقیقت خوانی هیچ خبر ازین عالم ندارند که چه خواهد
شد و چه روز در پیش است تمام روز با فسانه خوانی مشغول و یکدم بتصور مرگ و آخرت و احوال آن نی
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُوْنَ اکنون برحمت خداوندی بنگر که اگر خواهد خصم را راضی گرداند
بهشت برین را بوی نماید و گوید که این بهشت را که میخرد او گوید خداوندا که تواند که این را
بخرد و ثمن آن گراست فرمان شود تو میتوانی خرید و ثمن آن در دست تست اگر این حق را
که بر برادر مسلمان داری بخشی و ابرای ذمه او کنی این بهشت ترا باشد پس وی راضی شود و
بخشد و نیز در حدیث آمده است که در وقت سؤال مومنان را در ستر رحمت و کنف مغفرت
خود در آورده چنان پرسد که کس نداند و گوید چنانکه در دنیا گناهان ترا پوشیدم امروز برحمت خود

بخشیدم وکتاب حسنات بدستش دهند وکافران را ومنافقان را فضیحت کنند ومنادی در دهند که

اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الظّٰلِمِیْنَ فَسُبْحَانَ اللّٰهِ ذِی الْعَدْلِ الْقَوِیِّ وَالْفَضْلِ

الْعَظِیْمِ سبحانه وتعالی فضل وی کار خود میکند لیکن ترس از عدل اوست **بیت** اگر

در دهد یک صلای کرم * عزازیل گوید نصیبی برم * این بیت خواندی این بیت دیگر را نیز بخوان

بیت به تهدید گر برکشد تیغ حکم * بمانند کروبیان صم بکم * در جای دیگر میفرماید اَلَا اِنَّ

اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و جای دیگر میفرماید لَا یُسْئَلُ

عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْئَلُوْنَ جز عجز وحیرت وبیچارگی کاری نیست ما را ایمان بهر دو

باید آورد و باقی حکم او تعالی است وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَالْحَوْضُ حَقٌّ رسول

۲۷ را صلی الله علیه وآله وسلم روز قیامت حوضی باشد که او را حوض کوثر گویند وآیه کریمه اِنَّا اَعْطَیْنٰكَ

الْکَوْثَرَ بدان تفسیر کرده اند ومسافت آن حوض یکماه راه باشد آبش از شیر سفیدتر بود وبوئیش

از مشک خوشتر وکوزهای وی از ستارهای آسمان بیشتر وروشن تر هر که یکبار از آب وی

بخورد دیگر تشنگی تا ابد گرد وی نگردد ودر تحدید حوض بحسب مسافت مکانهای مختلف در

احادیث ذکر یافته وسبب اختلاف رعایت احوال مخاطبان است چنانچه با اهل یمن فرموده

مِنْ صَنْعَاءَ اِلٰی عَدَنٍ وبا اهل شام چیزی دیگر فرموده باهر کس مسافتی که معلوم ومتعارف

وی بود ذکر کرده ودر بعضی احادیث تحدید بزمان نیز ورود یافته مثل مسافت شهر وغیر آن

وخلاصه معنی بیان وسعت وعظمت اوست وگویند هر پیغمبری را حوضی باشد بر قدر مرتبه وی و

قرطبی گوید آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دو حوض بود نام هر دو کوثر ودر خبر آمده که ساقی

حوض کوثر علی مرتضی کرم الله وجهه خواهد بود امروز هر که سیراب محبت و تشنهٔ لقای او نیست مشکل
که فردا از ان حوض آب بخورد و در روایات آمده است که علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است
که هر کرا محبت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دلش نبود قطرهٔ از آب کوثر ندهم والصراط حق
پروردگار تعالی بروز قیامت بر پشت دوزخ پلی نهد از موی باریک تر از تیغ تیزتر و جمیع
خلایق را بفرماید که از وی بگذرند پس بهشتیان از وی عبور کنند و در بهشت در آیند بعضی چون
برق خاطف و بعضی مثل باد وزنده و بعضی مانند اسپ تیز رو و بعضی مانند پرنده و هکذا عبور
هرکس بحسب تفاوت مراتب عبور بر صراط مستقیم دین و عدالت متین بود که این صراط نمونه از دست
و دوزخیان بلغزند و در دوزخ افتند و ظاهر کتاب مجید که فرموده است وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا
وَارِدُهَا آنست که این مرور عبور که مستلزم ورود و حضور است عام باشد مر تمامه خلایق را
حتی الانبیا و سید الرسل الصلوة الله علیه و علیهم اجمعین و بعضی ارباب توحید گفته اند تا که حکمت در امرار و
گذرانیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ان راه آن باشد که بعضی عصات امت که چندروز بشومی
نفس گرفتار و بیمار مانده باشند نظارهٔ جمال وی ایشان را مایهٔ غمزدائی و غمگساری ایام فراق
گردد و در روایتی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عموم
این آیه مخصوص است همه را از نظر وی بگذرانند و وی در حضرت استاده بود و الحق چنین سزد اگر وی
از بالای آتش بگذرد و آتش تمام گلستان گردد و آخر آتش بندهٔ مومن فریاد کند که جُزْ یَا مُؤْمِنُ
فَاِنَّ نُوْرَكَ اَطْفَأَ لَهَبِیْ یعنی ای مومن زود از سر من بگذر بس بدرستیکه نور ایمان تو زبانهٔ
آتش مرا کشت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که نور انوار مومنان باشد آتش در برابر وی کجا

الیستد نوری که در نام صاحب حال خلیل الرحمن بوده چه کار کرده اینجا خود که بی واسطه باشد ببین
تا چها کند و الشفاعة حق در خواستن رسل و انبیا و اولیا و اخیار و علما و ملائکه ایشان
را در درگاه رب العزت عزت و آبرو و راه سخن باشد گناه گناهگاران را پروردگار تعالی حق ا
و اول کسیکه فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشند فرو اظهار شود
که در درگاه خداوندی چه قدر جاه و عزت بوده است آن روز روز اوست و جاه جاه او اللهم
بحق جاه محمد اغفرلنا و تمامه عالمیان چون از شدت هول موقف بجان آیند و حیران شوند
بطلب شفیع بر آیند تا در روایات آمده کند اول نزد آدم صفی روند و گویند که تو آن آدمی که
پدر تمامه آدمیانی و پروردگارت بدست خود پیدا کرده در بهشت بر بهشت جاے داده
و مسجود ملائکه گردانید و اسماے تمام اشیا را از او در آموخت شفاعت کن ما را که سخت روزی در پیش
آمده است آدم صفی الله علیه السلام گوید که ایستادن درین مقام و دم زدن در حضرت حق من نیست
از من هنوز آن شرمندگی که اکل ثمره شجره گندم کردم و در فرمان الهی راه خطا رفته است
این کار مگر از نوح آید پس آدم حواله بنوح کند و ایشان نزد نوح بیایند و نوح برابراهیم اندازد و چون
نزد ابراهیم آیند ابراهیم بموسی اندازد و چون نزد موسی آیند ایشان بر عیسی اندازد و تمامه این رسل
اولوا العزم صلوات الله علیهم اجمعین شرمنده زلات خود باشند و هیچ کس از دهشت این مقام
قدم در پیش نتوانا نهاد تا در حضرت خاتمه محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم که سید رسل و شفیع روز
محشر مکرم بخطاب لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر است بیایند عرض
حال خود کنند پس برخیزد و در سراپرده عزت و جلال در آید و در مقام محمود که در دنیاش

وعده کرده بود که عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا و جز او را استادن درین
مقام ممکن نباشد بایستد و سجده کرود حکم شود که سر از سجده بردار هرچه خواهی بخواه و هرچه گوئی
بگو پس سر از سجده بردارد و بزبانیکه در آن وقت در آموزندش پروردگار خود را حمد و ثنا
گوید و قسمی از عاصیان را بخشد باز بسجده رود و قسمی دیگر را شفاعت کند و از سجدهٔ
ثالث چون سر برآرد گناهان تمامه گناهگاران را بخشاید پس هیچکس باقی نماند الا آنکه قرآن
بجلود نار بروی حکم کرده باشد یعنی کافران و منکران این مضمون حدیث است که در صحیح بخاری و
مسلم مذکور است و ازینجا خود ظاهر شد که گناهان همه را وی صلی الله علیه وآله وسلم در خواهد و
احتیاج بشفاعت دیگری نماند مگر آنکه گویند که این مخصوص باُمّتان وی صلی الله علیه وآله وسلم
یا دیگر نیز اشفاعت در حضرت وی و نیز در حضرت حق باشد والله اعلم و در حدیث دیگر آمده است که بعد از
شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسی نماند الا کسانیکه در ایشان جز لا اله الا الله و
محمد رسول الله ذره نیکی نبود و سراسر معصیت و گناه باشد پس از آن شفاعت ایشان در خواهد
از درگاه رب العزت حکم آید ای محمد اینها خاصگان من اند ایشان را من بخود شفاعت کنم و
از آتش دوزخ ایشان را برآرم و بالجمله آن روز روز محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و جای جای اوست
و مقام مقام او و سخن سخن اوست و مهمان مهمان او و دیگران طفیلی او بیند و در قرآن مجید خطاب
میرود وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ای محب من و ای محبوب من و ای مطلوب
من و ای بندهٔ خاص من چندان نعمت دهم و رحمت کنم که راضی شوی از من تا هیچ آرزو در دل

تا ندای محمد همه کس رضای من طلبند و من رضای تو میخواهم کلام قدسی کُلُّهُمْ یَطْلُبُونَ
رِضَائِی وَاَنَا اَطْلُبُ رِضَاكَ پس سید عالم سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم گفت من
راضی نشوم تا یک یک از امت من نیامرزی و گویند که آیه کریمه لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ
اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیْعًا مخصوص باین امت است و با قوم نوح این چنین خطاب رفته
که یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ بقاعده نحو لفظ مِنْ افاده بعضیت کند ای بعض
ذُنُوبِکُمْ و با ایشان کار بفضل میرود و با دیگران بعدل اُمَّةٌ مُذْنِبَةٌ وَاَنَا رَبٌّ
غَفُورٌ این امیدواری و بشارت گناهکاران را بس است چون مهمان عزیز است طفیلی نیز عزیز
خواهد بود **بیت** تا نگه نومید نباشی گرت آن یار براند ❊ گرت امروز براند نه که فردات بخواند ❊ تو
امت وی باشی بلکه از آن وی شوی خود در ابوی بسیار تا همه مشکل تو آسان شود و اشکال ما آنجا
است که این بیت درست نشده است بعد از وی هیچ مشکل نیست صد هزار گناه در جنب ایمان
بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم برگ کاهی نیرزد و خود اگر نور ایمان در دل بنده مومن آمده
است ظلمت معصیت را در وی جا نخواهد بود غم ایمان باید خورد و دیگر غم نیست سفیان ثوری را
رضی الله عنه دیدند که تمام شبش در گریه و زاری گذشت گفتند چه گریی خوش باش که بار گناه بر
گردنت نیست گفت گناه اگر کوهی است نزد رحمت او تعالی به برگ کاهی نیرزد گریه
از آن است که ایمان بسلامت بریم یا نه **فرد** ایمان چو سلامت بلب گور بریم ❊
اَحْسَنْتَ زهی چستی و چالاکی ما سخنی از باب شفاعت مانده است آن را تمام کنیم بدان که
شفاعت را مواطن متعدده است اول در موقف عرصات از برای تخفیف شدت وقوف
در آن مقام از هیبت و دهشت و ازدحام دوم در تیسیر سوال و رفع حساب یا عدم مناقشه در وی

٣١

که مَنْ نُوقِشَ فِی الْحِسَابِ فَقَدْ عُذِّبَ سوم در عفو از اجرای حکم و امضای توقیع عذاب
چهارم در اخراج از هاویهٔ نار و درکاتِ دوزخ پنجم در رفع درجات و نیلِ ثواب مثلاً گناهگاری را
پیشِ پادشاهی بیارند و در بارگاهِ پیشش استاده کنند پس یکی از مقربانِ درگاه برخیزد و
شفاعت کند تا حکم شود که آن گناهگار را بنشانند و پرسند و حساب گیرند باز و شفاعت
در آید تا از وے حساب نگیرند و اگر گیرند بآسانی گیرند و گاہے باشد که بعد از حساب و ثبوت
گناه بزندان حکم کنند و بشفاعت از آن بگذرند و در زندان نفرستند و گاهی بعد از زندان فرستادن
و عذاب کردن از بند برآرند و بعد از برآوردن منصب عطا کنند پس گناهگار درمانده را امیدواری
است که بشفاعتِ سید رسل صلوة الله و آله و سلم با علی مناصب قرب و درجاتِ بهشت
برسد انشاء الله تعالی ازینجا ظاهر میشود که چه میگویند فرد نصیب ماست بهشت ای خدا
شناس برو که مستحقِ کرامت گناهگارانند و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت
عام بود مر جمیع امت را بلکه جمیع خلایق را و شفاعتِ خاص باشد چنانچه اهل مدینه و اهل بیت
و زوار قبر شریف و مکثرین صلوة را بروی صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقتِ شفاعت را
محققان گویند که عبارت است که از انعکاسِ اشعهٔ انوار رحمت الهی بر دلِ سید کائنات
صلی الله علیه و آله و سلم از بارگاهِ قرب و عزت بتابد بر دلهائیکه بصفتِ محاذات و مقابلهٔ قلبِ شریف
وی صلی الله علیه و سلم موصوف اند بر مثالِ انعکاس فروغِ آفتاب که بر آب تابد بر دیواریکه در مقابلِ آن باشد
و این محاذات و مقابلت بتوجه و اتباع حاصل آید و لهذا اکثر از آنچه اورا از اسبابِ نیلِ این سعادت
دانسته اند ازباب متابعت و مواظبتِ سنتِ اوست این در شفاعتِ رفع درجات

باشد والا در اصل شفاعت معنی مغفرت ذنوب ثابت و محاذی او مقابله در اصل ایمان کافیست و موثرترین عبادات او توجه باو در نیاب

کثرت صلوة بر حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم لیلا و نهارا ظاهرا و باطنا کلما ذکره

الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون و بالله التوفیق والجنة

حق والنار حق بهشت و دوزخ بر آن صفاتیکه در آیات و احادیث وقوع یافته

است حق است و در مکان جنت و نار اقوال بسیار است بعضے گویند که جنت در اول

آسمان است یا در آسمان چهارم یا فوق سموات سبع و نار در زیر زمین و بقولے

بالاے آسمان و جماعتے در هر دو توقف کنند و تعین مکان هر دو را بعلم الهی تفویض نمایند و در

شرح مقاصد میگوید که نص صریح در تعین مکان جنت و مکان نار ورود نیافته است لیکن اکثر

بر آنند که بهشت بالای آسمان زیر عرش است و دوزخ زیر هفتم زمین است اشکال آنست

که در قرآن مجید میفرماید وجنة عرضها کعرض السماء والارض پس وجود آن

در مکان معین از زمین و آسمان چه صورت دارد و حالانکه اینقدر برای یکے از اهل جنت

یا برای یک جنت باشد جوابش در تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض سموات و ارض

بود وقتیکه بیکدیگر پیچیده و چسپیده فرض کنند و احسن توجیهات آن است که چون نزد

مردم واسع تر از زمین و آسمان چیزے دیگر نبود تمثیل و تصویر وسعت جنت

و نار بدان کرده اصل مراد مبالغه در بیان وسعت است نه تحقیق و تحدید و در حقیقت

وسعت جنات را جز پروردگار تعالی کس نداند کمترین خانهاے بهشت مقدار

دنیا و ده مقدار آن بود والله اعلم واما اعراف یعنے مکانے که در میان بهشت

و دوزخ بود یعنی نه در نفاست و راحت بهشت و نه در خساست و محنت دوزخ
بنقل صحیح و نص قطعی ثابت نشده است و از بعضی سلف منقول است که او را
حق تعالی برای اطفال مشرکین و اهل زمان فترت و حی آفریده است و امام سبکی میگوید که
من قول اعراف را ندانم که در حدیث ورود یافته یا هیچ یکی از علما بدان رفته باشد انتهی
و آنکه در قرآن مجید میفرماید وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ
مراد بدان بلندیهای حجاب و سور بیست که میان بهشت و دوزخ زده اند
اینجا مردان باشند مثل انبیا و شهدا و اخیار مومنین و علما یا ملائکه در صورت
مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسیما و علامت هر یک شناسند و خطاب
کنند وَهُمَا مَخْلُوقَتَانِ مَوْجُودَتَانِ بهشت و دوزخ الآن موجود اند و مخلوق
شده اند نه آنکه در روز قیامت شان را پیدا آرند و خلق کنند و قصه آدم و حوا دلیل
آنست بَاقِيَتَانِ وَلَا تَفْنَيَانِ وَلَا يَفْنَى أَهْلُهُمَا بهشت و دوزخ
و بهشتیان و دوزخیان دایم باقی باشند و فنا پذیر نشوند یکبار که مرده اند و زنده
گردیده اند دیگر تا ابد حیات و بقا است آنجا موت را موت است وَخَلَقْنَاكُمْ
لِلْأَبَدِ دلیل این است وَكُلُّ مَا أَخْبَرَ بِهِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَشْرَاطِ
السَّاعَةِ وَأَحْوَالِ الْآخِرَةِ حَقٌّ هر چه مخبر صادق صلی الله علیه و آله و سلم از علامات
قیامت خبر داده است مثل بر آمدن آفتاب از مغرب که روز بر بستن درهای توبه است و خروج
دجال و دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و نفخ صور و امثال آن از احوال آخرت از ابتدای

٣٥

قیامِ قیامت تا دخولِ جنت بلکہ از ہر چیز کہ وے صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خبر دادہ است و

ہر شریعتے کہ وی نہادہ است حق ہست حاصل کلام فَذٰلِكَ الْحِسَابُ این است و

تفصیلِ این معنی از احادیث معلوم گردد اَلْاِیْمَانُ تَصْدِیْقٌ بِالْقَلْبِ وَاِقْرَارٌ

بِاللِّسَانِ ایمان اعتقاد کردن بہ یگانگی خالق و رسالتِ پیغمبر است صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم

بدل و گفتن خالق را بیکتائی و رسول او را برحق بزبان و گواہی دادن بدان و حقیقتِ ایمان

ہمان تصدیقِ قلبی است و اقرارِ لسانی علامتیست بر آن تصدیق از برائے اجرائے احکام

در ظاہر چہ زبان ترجمانِ دل است و نیز اگر کسے گنگ باشد یا کسی اکراہ کنندش بتکلم بکلمۂ کفر یا فرصت

نیافت تصدیق بدل کرد و جان داد اقرار درین صورت شرط نباشد و ایمان بہ مذہب

اہلِ حدیث عبارت از تصدیق بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان است و ایشان گویند

اَلْاِیْمَانُ تَصْدِیْقٌ بِالْقَلْبِ وَاِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْاَرْکَانِ

و بحقیقت اختلافے درمیان نیست ایمانِ کامل ہمین است کہ ایشان میگویند ایمانِ بے عمل

ناقص است و لیکن اصلِ ایمان ہمان تصدیق است ایمان را بمثابۂ درختی دان کہ تنہ وی

تصدیق است و اعمال و طاعات ثمرات و نتایجِ آن تصدیق اند بمنزلۂ شاخ و برگ و گل

و میوہ ہستند پس درختِ بے شاخ و برگ و میوہ درخت است و نام درخت از وی برنیفتد

اما درختِ برخوردار کہ کار آمدنی بود ہمان است کہ اینہا داشتہ باشد ہمچنین ایمانِ کامل ہمان است

کہ مقرون بعملِ صالح باشد چہ ایمانِ بے عمل ناقص بود و لیکن اسمِ ایمان و حقیقتِ آن از وی برنیفتد

و دلیل برین سخن نصِ قرآنِ مجید است کہ میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ

یعنی آن کسانیکه ایمان آورده اند و بآن عمل صالح نیز کرده اند سیاق این کلام دلالت
برآن میکند که اصل ایمان تصدیق است و عمل صالح علاوه برای کمال اوست بر مثال آنکه گویند
که فلان این را دارد و آنرا نیز دارد و مفهوم سخن این است که آن دو چیز مغایر یکدیگر باشند
و اگر هر دو یکی باشد این سخن در تفهیم عرف راست نیاید و قایل آنرا نسبت بخطا کنند دیگر
بدانکه ایمان مجرد علم بصدق پیغمبر نیست صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق دیگر است و علم دیگر تصدیق
عبارت از اذعان و قبول است که آنرا بفارسی گرویدن گویند و این در حقیقت انصباغ
دل است از رنگ قبول و تنوّر او بنور یقین و علم دانستن پیش یهود و تمامهٔ کفار عرب علی الخصوص
یهود نابهبود صدق پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم چنان میدانستند که کسی حقیقت پسر خود را
داند که پیش چشم وی زائیده شده است یَعرِفُونَهُ کَمَا یَعرِفُونَ اَبنَاءَهُم
تمامهٔ اخبار بعثت پیغمبر آخر الزمان و خصوصیت اوصاف و احوال صورت و سیرت
و مولد و منشأ و نام و نشان وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانها
مذکور بود و چندین از یهودیان از زمان موسی علیه السلام تا قریب عهد نبوت بشوق دریافت
سعادت ایمان در مدینهٔ منوره آمده توطن برگزیدند و پدران مر پسران را وصیت میکردند که اگر
شما دریافت زمان سعادت نشان پیغمبر آخر الزمان مستفید گردید سلام ما وی را برسانید و
پیام ایمان عرض کنید و بحقیقت و او انزو سابق تر درین علم از یهود کسی نبود و چون آفتاب نبوت
طلوع کرد شقاوت ازلی در کار شد و پردهٔ خفاشی بر دیدهٔ بصیرت ایشان فرو هشت
و بحسد و عناد و استکبار دور ها و به کفر و انکار در ماندند اینجا عیان گردد که علم و عقل بی عنایت

ف چرا که در میان هر دو جمله واو عاطفه بیان میکنند و عطف بیان میشود و معطوف علیه مغایرت میخواهند ... ایمان دیگر است و عمل صالح دیگر ۱۲

٣٦

ف ... چنانکه کسی شناسد پسران خود را ۱۲

منه

وهدایتِ ربانی کارگر نیفتد و اثرے نیارد وَجَحَدُوْا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا
اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَّعُلُوًّا این است که گفته شده است نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ
عِلْمٍ لَا یَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا یَخْشَعُ علمے که راهِ حق نه نماید جهالت است وَهُوَ لَا یَزِیْدُ
وَلَا یَنْقُصُ چون ثابت شد که حقیقتِ ایمان تصدیقِ قلبی ست و آن خود کمیت و تعدد
بوی راه نیست پس گنجایش زیادت و نقصان در ایمان نبود و چه زیادت و نقصان در عدد و شمار که کثرتے و تعددے دارد و اگر زیادت
تصدیق اعمال داخلِ ایمان میبود زیادت و نقصان را بزیادت و نقصانِ عمل بدان راه میبود
وَلَیْسَ فَلَیْسَ پس این قولِ الْاِیْمَانُ لَا یَزِیْدُ وَلَا یَنْقُصُ که از امام اعظم ابو حنیفه کوفی
رضی الله عنه منقول است بے اشکال و اشتباه راست آمد و بحقیقت آن اشارت است به
خروجِ عمل از حقیقتِ ایمان چنانچه مذهبِ اهل سنت و جماعت است فَافْهَمْ بِاللّٰهِ
التَّوْفِیْقُ وَالْاِیْمَانُ وَالْاِسْلَامُ وَاحِدٌ و ایمان و اسلام یکیست لیکن غالب در
مفهومِ ایمان تصدیقِ قلبی ست و حالِ باطن و در اسلام خضوع و انقیادِ ظاهر است چنانچه
آیهٔ کریمهٔ قَالَتِ الْاَعْرَابُ اٰمَنَّا قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا وَلٰکِنْ قُوْلُوْٓا اَسْلَمْنَا الآیة نظر بدان
مقصود اینجا این است که هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم است مومن است مغایرتے در میان
نیست وَلَا یَنْبَغِیْ اَنْ یَّقُوْلَ اَنَا مُؤْمِنٌ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ خلافے در میان علما افتاده است
که اَنَا مُؤْمِنٌ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ توان گفت یا نه علمای حنفیه از آن منع کنند و شافعیه جائز دارند و باید
که خلاف در میان نباشد چه اگر معنی تردد و شک در تصدیقِ ایمان قصد کنند روا نباشد چه شک و تردد
منافی جزم و یقین است که حقیقتِ ایمان است و اگر بقصدِ تبرک و تیمن بذکر الٰهی و نفی عُجب و تزکیهٔ نفس و ابهام

عاقبت با تردد در حصول ایمان کامل منجر گردد أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا بدان اشارت میکند و هم
روا باشد و معهذا انکو باید بهتر است تا صورت شک و توهم تردد در ایمان نبود و بر زبان
نرود و ایمان البأس غیر مقبول بأس در اصل بمعنی شدت و عذاب آید و مراد درینجا
سکرات موت و معاینه احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد و در اخبار
آمده است که هر یکی در وقت موت جای خود را می بیند مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس
چون کافر درین حالت ایمان آرد ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب و باختیار
بنده و قصد امتثال امر مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان درینحالت ایمان
بغیب و باختیار نبود اضطراری بود چنانچه روز قیامت تمامه کافران فریاد بر آرند که
رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ خداوندا دیده ما
بینا شد و گوش ما شنوا گشت و بیقین دانستیم که آنچه پیغمبران تو خبر داده بودند و کتابهای تو بدان
ناطق بود حق است ما را بدنیا باز فرست تا عمل صالح کنیم و مستحق ثواب شویم این ایمان و اقرار
و اعتراف بحق در آنوقت فائده ندارد و تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان بأس
مقبول نیست و در حدیث آمده است إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ غرغره
کنایت از حالت موت و شدت سکرات و رسیدن روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا یعنی ایمان در هنگام دیدن بأس
عذاب الهی نفع نکند و جای دیگر میفرماید وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ

وشاید که استدلال باین آیه صحیح تر و صریح تر باشد چه احتمال دارد که مراد برویت باس
در آیت سابقه مشاهدهٔ علامات قیامت و طلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی
مفسرین این آیهٔ کریمه را بدان تفسیر کرده اند که این آیه اخیر که بر خواندیم صریح ندا میکند بعدم
قبول توبه و ایمان در وقت حضور موت کما لا یخفی و بدانچه از دلیل و نصوص ذکر کردیم ظاهر
شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غرغره مقبول نباشد چنانچه ایمان و مذهب
اکثر از اشاعره و ماتریدیه و علما و فقها نیز همین است و نزد بسیاری از علما توبه با س مقبول
است و لیکن ایمان باس بالاتفاق و اجماع مقبول نیست الکنون لازم آمد که باجماع
امت ایمان فرعون که در وقت ادراک غرق آورد مقبول نباشد چه زمان ادراک
غرق زمان باس و یاس از حیات است و وقت اضطرار است نه محل اختیار و همین معتقدهٔ
تمامهٔ علما و مجتهدین و مشایخ و مقتدایان امت است و لهذا وی در زبان شرع همه جا مذموم
و مقبوح و ضرب المثل کفر و استکبار آمده و چندین آیات قرآنی ظاهر بلکه نص در کفر و تقبیح
و جهنمیت او است فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰى جای دیگر فرماید
يَقْدُمُ قَوْمَهٗ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ هر که لغت عرب بداند و بفهمد
که معنی يَقْدُمُ قَوْمَهٗ آن است که با قوم خود در آتش رود و پیشوا و سردار ایشان باشد
چنانچه در مذمت امرء القیس که از متقدمین شعرای عرب است در حدیث واقع شده است
يَقْدُمُ الشُّعَرَاءَ اِلَى النَّارِ و جای دیگر میفرماید وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُوْدُهٗ فِي
الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ اِلَيْنَا لَا يُرْجَعُوْنَ استکبار کرد او یعنی

فرعون و لشکر او در زمین بنا حق و گمان برد او و لشکر او که مآل و بازگشت ایشان بما که قهار و البطش
الشدید ایم نیست چنانچه کافران گمان می برند فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ
پس بقهر و عذاب گرفتیم ما او را و لشکر او را پس انداختیم ایشان را در دریای نیل فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ پس ببین که عاقبت ظالمان و مستکبران کافران که با خدا و پیغمبر خدا کبر
کرده اند و تجبر آغاز نموده در دنیا و آخرت سوا شدند چگونه است وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
و گردانیدیم ایشان را یعنی فرعون را و لشکر او را امامان و پیشوایان اهل دوزخ که دیگران را بآتش
دوزخ دعوت کنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ و در روز قیامت یاری و نصرت داده
نشود ایشان را بلکه مخذول و مردود باشند وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً در دنیا
بروے و جنود وی لعنت کردیم وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ و در روز قیامت
او و جنود او از مذمومان و مقبوحان اند حالش اینست که دیدی و وصف او اینکه از قرآن
شنیدی اگر وی مسلمان و طاهر و مطهر از دنیا رفته باشد هرگز او را این چنین یاد نکردندی
اگر اوصاف دیگر از علو و تکبر و اسراف ظلم و استکبار را بر احوال ماضی وی که در حیات داشت
حمل کنند صورتے دارد اما اینجا میگوید يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ
و هر که در سیاق این آیات نظر کند هرگز نه پسندد و روا ندارد که این ضمائر و کنایات
درین آیات مخصوص بجنود او دارند با وجود آنکه هر دو مذکور باشند
و بالجمله هرگز معقول نیست که وی نزد خدا مسلمان و پاک و مومن صادق
باشد و هیچ جا مدح او نگوید و بیان حسن خاتمت و خیریت عاقبت او نکند و خبر

نمیدید که مارا بنده بود که در مدت عمر ش کفر و عصیان ورزیده و در آخر فضل و رحمت ما دستگیر حال او گردید که چه

مذمت و ملامت او میکند و دیگر هیچ جا بصیغت ایمان و عنوان اسلام مذکور نشده الا درین آیه حَتّٰی اِذَا

اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ اٰمَنْتُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیْ اٰمَنَتْ بِهِ بَنُوْا اِسْرَآئِیْلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ

سیاق و سباق این آیه نیز بیان حسرت محض خواهد بود که چگونه است ظاهر ادای این سخن در آنست که آن ظالم تمام

عمر خود تکبر و اسراف و عتو و علو و کفر ورزید و موسی و هارون علیهما السلام در حق وی و قوم وی دعا

بهلاکت و عذاب الهی کرده اند تا در دم آخر که از حیات مایوس شده و مشاهده عذاب الهی کرده بناز

آواز اسلام داد و فرمان شد که اکنون ایمان و اسلام چه فائده کند که عنان اختیار از دست رفت داده

چاره نماند آنهمه کفر و فساد تو کجا رفت امروز ترا در دنیا فضیحت و رسوا کنیم و زود امرده ترا از قعر دریا

بر آریم و تماشاگاه و محل عبرت عالمیان سازیم تا بدانند و عبرت گیرند که از غلبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا فضیحت

و رسوائی است در دنیا و آخرت چنانچه فرمود فَاَخَذَهُ اللّٰهُ نَكَالَ الْاٰخِرَةِ

وَالْاُوْلٰی اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ یَّخْشٰی و آنکه امرأة فرعون گفت قُرَّةُ عَیْنٍ

لِّیْ وَلَكَ لَا تَقْتُلُوْهُ الآیه مجرد ظن و حسبان بود و حکمت الهی در وی آن بود که موسی

علیه السلام باین گمان از دست آن ظالم خلاص شود و هلاک نگردد چنانچه اطفال دیگر را میکرد

یا این حیله و فریب بود از آسیه رضی الله عنها در استخلاص موسی علیه السلام از دست آن ظالم

با طلاع وی بر عاقبت حال وی علیه السلام بفراست یا از الهام الهی عاقبت حال و غایت کار

التقاط وی علیه السلام دانست که فرمود فَالْتَقَطَهٗ اٰلُ فِرْعَوْنَ لِیَكُوْنَ لَهُمْ عَدُوًّا

وَّحَزَنًا ظاهر آنست که مراد حقیقت عداوت بود که در نفس الامر و عاقبت حال باشد

هیچ پیغمبر با مسلمانان دشمن نبود اگر گویند که مقصود عداوتی است که در حالت حیات داشت
گوییم پس قرة عین بودن نیز باین حالت تواند بود وآنچه مفهوم قرآن مینماید این است والله اعلم
باقی وقوع مذمت وی در احادیث واقوال صحابه وتابعین وعلمای مجتهدین ومشایخ متقدمین
ومتاخرین بحال خود است اگر مفهوم قرآن واشارت واحادیث ومقتضای آثار سلف ایمان
واسلام وحسن خاتمت او بودی اینهمه مشهور وضرب المثل کفر وطغیان نشدی ودر روایتی آمده است
که چون ابوجهل لعین در غزوهٔ بدر کشته شد آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم مَاتَ
فِرْعَوْنُ هٰذِهِ الْاُمَّةِ اگر فرعون طاهر ومطهر از عالم رفتی تشبیه او به ابوجهل لعین که بالقطع
از اهل جهنم وارباب شقاوت است درست نبودی مگر آنکه گویند تشبیه باعتبار عتو واستکبار
است که در حالت حیات داشت ولیکن در زبان شریعت وعرف دین هیچ جا نیامده است
که یکی را بعد از صحت توبه وحسن اسلام باعتبار حالت سابق که در کفر وعصیان داشت متمثل
سازند ومشبه به گردانند لانّ الایمان یَجُبُّ مَا قَبْلَهُ وچندین از رؤسای قریش
مدت عمر در کفر وعداوت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسر برده اند ودر آخر ایمان
آورده اند وبایمان رفته اند هرگز در شرع باعتبار حال سابق مذمت وتشنیع ایشان
مذکور نشد خصوصاً در قرآن مجید باین کثرت واشتهار وتغلیظ وتشنیع که در مادهٔ فرعون
واقع شده است وهیچ یکی از مشایخ طریقت نسبت ایمان واسلام بوی نکرده مگر
شیخ محی الدین عربی در کتاب فصوص واین قول را مبنی است بر قبول ایمان یأس
و عدم مسئله که این خلاف اجماع است یا نفی یأس از فرعون ویقین است که حالت ادراک

اگر فرعون مسلمان بودی موسی علیه السلام با وی چگونه دشمنی و عدو بودی و نیز از نص قرآن ثابت است که هیچ نبی با مؤمن و مسلمان دشمن نمی باشد ۱۲

ومشایخ شریعت هیچ یک بایمان فرعون نرفته و در مشایخ طریقت سوای شیخ محی الدین ابن عربی فقط در کتاب فصوص بایمانش رفته

۴۲ گوییم

۴۳

غرق حالت یاس و حلول موت است بخلاف مبادی غرق که آنرا ادراک غرق نتوان گفت
فی القاموس ادرکه لحقه و چون ثابت شده اجماع بر کفر فرعون پس نفی یاس از وی از برای اثبات
ایمان فائده ندارد و ایشان نیز در فتوحات مکیه او را بغایت تشنیع و اشد تکفیر کرده اند و در
فتوحات میگویند که دوزخ را مراتب و درکات است بعضها اشد من بعض و درکی
از درکات او هست که از برای اهل عتو و استکبار بر رب العزت که اشد و اغلظ انواع
کفر است آفریده اند مثل فرعون و اشباه او اما درین کتاب یعنی فصوص برخلاف آن گفته است
میگویند که اینجا مقصود بیان محتمل آیه قرآنی است حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت
الآیه و تحقیق مذهب و معتقد ایشان همان است که در فتوحات بیان کرده اند و الله اعلم و بر تقدیر
آنکه مذهب و اعتقاد ایشان ایمان فرعون بود دیگر را چگونه عقد قلب بدان صورت بندد با وجود
مخالفت اجماع تمامه امت که دلیل قطعی ست از دلایل شرعیه اینجا محل حیرت است غایت
کار تغافل و اغماض است و تکلف در توجیه و تطبیق قول ایشان یا باقتضای اجماع نه آنکه قول
ایشان را مصادم و معارض اقوال تمامه اهل دین و ملت دارند و همین را مذهب گیرند و
اعتقاد کنند دیگر همه را باد فنا روند چنانچه از جهله اهل زمان مشاهده می افتد نعوذ بالله من
الخلل و الزلل آخر عصمت در غیر انبیا نیست اگر خطا شده در اجتهاد رو و چه نقصان دارد
چندین ائمه مذاهب که مقتدایان دین و متبوعان اهل عالم اند چندین جا خطا در اجتهاد
کرده اند اگر در یک مسئله از ایشان نیز خطائے رو و چه شود حیرت در آن است که با وجود
اتفاق و اجماع [illegible] بر خلاف آن جزم و یقین بفرموده بکذات چگونه حصول پذیرفته

است اگر اعتقاد آن است که حق از میان سائر امت برآن ذات موقوف است بگو که

دلیل برآن چیست و اگر محض تقلید و اتباع است تقلید و اتباع اوایل از اهل فتوی و

اجتهاد در امثال این امور بهتر است و باحتیاط نزدیکتر اگر گویند که ایشان از ارباب

کشف و یقین اند و چندان حقایق و دقایق و معارف و مواجید از ایشان ظهور آمده است

که باوجود آن خطا در مسئله شرعی امکان ندارد و هرچه ایشان درین کتاب گفته اند

بے تفاوت و زیادت و نقصان از حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم

این حکایت دیگر است اینجا دم نتوان زد و الله اعلم بحقیقة الحال حقایق و معارف

ایشان بجال خود است کرا مجال است که در اینجا دم زند حقایق و احوال و مواجید مشایخ

بران وجهے که در رساله سابقه تقریر کرده شد مسلم است این مسئله فقهی است

سخن در وے از راه قیاس و دلیل رود و اینقدر معلوم است که آدمی از سهو و نسیان خالی

نیست و غیر انبیا صلوة الله علیهم اجمعین از خطا و خلل معصوم نه آخر شیخ در فتوحات خود

میگوید که تابعان ایشان همه آنرا نقل میکنند که در قرآن مجید آیتے در خلود عذاب واقع

نشده است اگر هست در خلود نار است و دخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن نیز مستلزم

خلود این عذاب نباشد و حال آنکه چند جا در قرآن واقع شده است در سورهٔ مائده میفرماید

وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و در سورهٔ فرقان میگوید وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا

که است ها در فیه راجع بعذاب است و در سورهٔ الم تنزیل السجده وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ

و در سورهٔ زخرف إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ باوجود

علم و کمال شیخ که ایشان دارند غیر مشهور چه باشد والله اعلم و بالجمله نصیحت آنست که در معتقدات

واحکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع ائمه مجتهدین باید بود خصوصا

در مادهٔ اتفاق و اجماع و در آداب و اخلاق تابع مشائخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد

بر ایشان باید داشت و توجیه و تطبیق کلام ایشان با کلام علمای مجتهدین باید نمود و در

ریاضات و مجاهدات قدم سعی باید نهاد و کار باید کرد و اگر استعداد کامل است و نیت

صادق و مجاهده قوی آنچه از احوال و مواجید و انوار کشف و یقین است خود پرتو خواهد انداخت

و از تفوه و تکلف و تقلید درین باب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود و الله الموفق

وَفَّقَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَىٰ شیخ ابن حجر مکی هاشمی

در کتاب زواجر ذکر کرده است که علمای امت و مجتهدین دین ازین آیه یعنی قول وی سبحانه

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا اجماع کرده اند بر کفر فرعون

و بر تقدیر تنزل شک نیست در انعقاد اجماع بر آنکه ایمان بالله با عدم ایمان برسول وی

صحیح و معتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم صحت ایمان فرعون بالله تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام

وجود نیافته و درین آیه بدان تعرض نکرده پس ایمان وی نفع نکند اگر کافرے هزار بار گوید

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ الْمُسْلِمُونَ مومن نگردد تا نه گوید

وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ و اگر گویند که سحرهٔ فرعون نیز تعرض با یمان بموسی علیه السلام

نکرده اند و با وجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد جوابش آنست که ممنوع که سحرهٔ فرعون

تعرض بدان نکرده اند بر کاه که گفتند آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ

در ضمنِ اضافتِ رب بموسی و هارون ایمان بموسے نیز وجود یافت بخلافِ قول فرعون که گفت اَلَّذِیْ اٰمَنَتْ بِهٖ بَنُوْ اِسْرَائِیْلَ با آنکه ایمان سحرِ فرعون ایمان بخدا و معجزهٔ موسے است و ایمان بمعجزه رسول عینِ ایمان برسول است پس ایشان صریحاً ایمان بموسے آورده اند بخلافِ فرعون که در کلام وی اصلا ایمان بموسے مذکور نشده نه بصریح و نه باشارة بلکه ذکر بنی اسرائیل است نه موسے علیه السلام با وجود آنکه رسول اوست اشارت شد بآنکه وی هنوز بموسے کافرست و اگر گویند که بعضے از صوفیه نقل کرده اند که ایمان نزد معاینهٔ عذاب نافع است پس ادعای اجماع بر کفرِ فرعون جائز نباشد جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویل باشد و مخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کند بر ما وارد نشود و در قولِ ما بانعقاد اجماع امت بر کفرِ فرعون ضرر نکند زیرا که میگوئیم که حکم ما بکفرِ فرعون نه تنها از جهتِ عدم اعتبار ایمانِ یاس است بلکه از جهتِ عدم اعتبار ایمانِ اوست بالله تعالی بجهت عدم ایمان برسول وی موسے علیه السلام و اگر گویند که ابن عربی بصحتِ ایمانِ اضطراری قایل شده با ایمانِ فرعون رفته است جوابش آنکه این سخن از ابن عربی مسلم و مقرر نیست و عصمت از خطا مخصوص بانبیا علیهم السلام است و آیهٔ قرآن و حدیث صحیح صریح اند در بطلان ایمان یاس بعد از وجود آیه و حدیث التفات بتاویل کسے نتوان کرد و تفسیر ائمه از اصحاب و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقتِ حدیث و اجماع کفایت میکند در مقصود ما و چون ثابت و واضح گشت که ایمانِ یاس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز ثابت نیست با وجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمانِ یاس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون

باقی است از جهت علم ایمان او بموسے وبارون این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب
زواجر باختصار و تلخیص واللہ اعلم و الکبیرة لا تخرج العبد المؤمن

من الایمان چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است وعمل جوارح داخل
ایمان نیست الا در ایمان کامل پس بی عمل نباشد لازم آمد که اصل ایمان بی عمل باشد ولیکن بصفت نقصان و نقصان
شے را از حقیقتش خارج نگرداند بلکه از کمالش برآرد پس ارتکاب گناه کبیره بنده مومن را از ایمان
کامل برآرد نه از اصل ایمان و گناهگارے وبدکردارے بنده را کافر نگرداند بلکه فاسق و
عاصی سازد پس مومن دو قسم بود مطیع و فرمانبردار و آن مومن کامل بود و عاصی و بدکردار
و آن مومن ناقص باشد و اطلاق اسم مومن و ورود خطاب مسلمانی و اجرای احکام مسلمانان
بر فاسق و عاصی در کتاب و سنت بسیار آمده است و صحابهٔ رسول رضوان اللہ تعالے
علیهم اجمعین بر جنازهٔ فاسقان و گناهگاران نماز میکردند و در مقابر مسلمانان دفن شان
مے نمودند و ایشان را دعا و استغفار میکردند پس معلوم شد که فاسقان و گناهگاران خارج
دائرهٔ اسلام نیستند و گناه دو قسم است کبیره و صغیره کبیره آن است که گناه بودن آن بدلیل
یقینی معلوم شده باشد و بر خصوص آن وعید وارد شده چنانچه خون بناحق کردن و زنا
کردن و لواطت کردن و زن پارسا را که در حبالهٔ عقد مردی در آمده است بتهمت بزنا کردن
و از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشند گریختن و سحر کردن و مال یتیم را بناحق
خوردن و پدر و مادر مسلمان را بناحق رنجانیدن و در حرم مکهٔ معظمه از آنکه ارتکاب در آن
مکان شریف منع آمده است ارتکاب کردن و ربا و رشوت خوردن و دزدی کردن

و خمر و هر چه مسکر باشد خوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی بدروغ دادن و بعذر گواهی پوشیدن و روزهٔ ماه رمضان بی عذر شرعی خوردن و نماز بی وقت کردن و نماز نگزاردن و زکوة مال ندادن و سوگند بدروغ خوردن و قطع رحم کردن و در کیل و وزن خیانت کردن و با مسلمانان بنا حق محاربه کردن و سب صحابهٔ کرام کردن و مال برشوت گرفتن و سعایت از کسی نزد سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر با وجود قدرت بر آن ترک کردن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و جانداری را باتش سوختن و زن را بیفرمانی شوهر کردن و مرد را بر زن ظلم کردن و میان مرد و زن جنگ و جدائی افگندن و اهل علم و حملهٔ قرآن را اهانت کردن و از مغفرت خدا نا امید بودن و از عذاب او ایمن بودن این جمله را مولانا جلال الدین دوانی از روایتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و بعضی علما زیاده بر آن نیز ذکر کرده اند و ضابطه آن است که هر چه در شرع بر آن وعیدی وارد شده و بیقین معلوم گشته گناه کبیره است و گناه صغیره آنکه نه این چنین باشد و کار و بار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب از آن دشوار است و بمذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد و اصرار بر صغیره کبیرهٔ دیگر است و مرتکب گناه کبیره هر چند بنقصان دین و ضعف ایمان موصوف است و لیکن با وجود آن مومن است و از دائرهٔ اسلام خارج نیست و خوارج مرتکب گناه کبیره بلکه گناه صغیره را نیز کافر گویند و بطلان مذهب ظاهر و هویداست و نزد معتزله فاسق است نه مومن است و نه کافر و این اول مسئله ایست که در دین مسلمانی بخلاف اجماع مسلمانان حادث شده است و ایشان نیز اول فرقه اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوا رفتند و ظواهر نصوص را تغیر و تاویل کرده اند خذلهم الله و این مذهب باطل و رای سخیف است

حق سبحانه تعالی تمامه بندگان خود را دو قسم ساخته است و فرموده هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم فَمِنکُم
کَافِرٌ وَمِنکُم مُّؤمِنٌ قسمی دیگر نیست و جمعیت ایشان قدر مرتبه تصدیق و ایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم
شناخته اند که در جنب قوت نورانیت وی جمیع گناهان و معاصی مضمحل اند همچنانکه حسنات با کفر سود نکنند
سیئات نیز با ایمان غالب نیایند و ضرر نکنند الا احتمال ایمان اگر آنکه بطریق استحلال و استخفاف بود یعنی حرام را
حلال داند و گناه را سبک پندارد و این خود عین کفر است و منافی تصدیق و لیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را
گناه اعتقاد کند و بحکم بشریت و غلبه شهوت بلغزد کافر نشود زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت
ایمان است و اصل وی ایمان آورده و مسلمان شده است و لیکن جوارح و اعضای او بفرمان دل نیز ناز خصوصا
وقتیکه مقارن باشد با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه با وجود این معلوم و ثابت باید بود که شومی گناه
صفای قلب و تازگی ایمان را چنان برد که نام و نشان از آن نگذارد و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و سبک و جری
از کفر نزدیک سازد و اگر عادت شود و دوام پذیرد مشکل که در ورطه کفر نیفکند و در خبر است که چون گناه
از بنده صادر گردد نقطه سیاه بر دل نشیند اگر توبه کرد بحال اصلی باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحه
دل را تمام در گیرد و اگر همچنین ظلمات معاصی متراکم شود و متواتر گردد و خطیات و سیئات احاطه کنند
و سیاهی و رسوبی که در دل در رود دیگر قبول ایمان و استماع سخن حق را جا نماند و ختم و طبع و رین گویند
این است کَلَّا بَل رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِم وَخَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِم
اشارت بدانست پس معصیت اگرچه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف آن است که رفته رفته آخر
بکفر کشد اصل سلامت در وقوف بر حد ضرورت است و آن مثل آنست که چیز نسبت لقمه که سد جوع کند و
خرقه که ستر عورت شود و مکانی که از سرما و گرما بوی پناه گیرد و تجاوز از حد ضرورت شود مباحات

و توسع در مباحات بوقوع در شبهات و مکروهات آرد و وقوع در مکروهات بارتکاب محرمات رساند آنجا که حد دار اسلام
تمام شد از آن طرف دیگر دار کفر است نعوذ بالله من ذلک و بالجمله راه ترقی و تنزل بجانب کمال و نقصان
باین طریق بود اول ایمان فرض و واجبات و سنن و نوافل است باستقامت و ثانی ضرورت و مباح
و مکروه و حرام و کفر چه حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف و رجا است والله الهادی و اهل
الکبائر من المؤمنین لا یخلدون فی النار وان ماتوا بغیر توبة چون بنده بارتکاب کبیره
کافر نگردد و روایات و احادیث ثابت شده که بعد از دخول آتش دوزخ مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که
گناهگاران و مرتکبان کبائر همیشه در دوزخ نباشند اگرچه بی توبه از عالم روند چند گاه که قادر حکیم جل شانه
خواهد ایشان را در دوزخ بدارد و پاک گرداند باز ایشان را در بهشت آرد و تا ابد الآباد از آنجا بیرون
نیایند و امام حکیم ترمذی در نوادر الاصول حدیثی که از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده گفته که مکث
بعضی از عصاة در دوزخ ساعتی بیش نباشد و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی سالی و بعضی بیشتر و درازترین
مکث عصاة در نار مقدار عمر دنیا بود که هفت هزار سال است نعوذ بالله من ذلک و ابن ابی حاتم و ابن شاهین مثل آن
از حدیث امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نیز روایت کرده ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک
لمن یشاء حق سبحانه و تعالی خبر داده است که شرک یعنی کفر را هرگز نه بخشد باقی در مشیت وی است صغائر و کبائر
با توبه و بی توبه هر کرا خواهد بخشد و هر کرا خواهد بگیرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
پس حاصل کلام این آمد که آدمیان دو قسم اند مؤمن و کافر و مؤمن دو قسم است مطیع و عاصی و عاصی نیز
بر دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد است در نار اجماعا و مطیع و تائب مخلد اند در بهشت بالاتفاق و عاصی غیر تائب

در مشیتِ پروردگار است تعالی اگر خواهد بقدرِ معصیت عذابش کند و بدوزخ فرستد بازش اخراج کند
و به بهشتش آرد و اگر خواهد عفوش کند بشفاعت یا بی شفاعت و بی سابقهٔ عذاب بهشتش فرستد یُعَذِّبُ
مَنْ یَشَاءُ وَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ و احادیثی در بابِ عفو و مغفرتِ گناهگاران بسیار است یکی ازیشان آن
که در بابِ سوال از کردیم و نزدیک بآن حدیثست که الله تعالی بنده را در حضرتش استاده کند و اورا
بر نامهٔ اعمالش واقف گرداند ببیند که در آن جز سیآت چیزی نیست و بر پشتِ نامه که بجانب خلائق
بود همه حسنات نوشته تا دیگران از وی جز حرفِ حسنات نخوانند و سیآتش از نظرِ اغیار مستور ماند
پس بفرماید وی سبحانه و تعالی ای بندهٔ من در دنیا گناهانِ ترا پوشیدم و امروز ترا آمرزیدم و گو
به بهشت رو که تا ابد جای تو آنست و این همه بحکم اوست تعالی عقل را درینجا مدخلی نیست که گوید
که چرا کفر را نه بخشد و چرا یکی را بخشد و دیگری را بگیرد یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْکُمُ مَا یُرِیْدُ پس
ظاهر شد که حکم او تعالی چنانست که در وعده خلاف نرود و در وعید تواند که خلاف کند این محض کرم و فضل
اوست و عادتِ کریمان این است که اگر وعدهٔ انعام و احسان کنند البته وفا کنند اَلْکَرِیْمُ اِذَا وَعَدَ وَفَا
و اگر بقهر و عذاب بترسانند بوجود نیارند و بعضی برآنند که خلاف در وعده و وعید او قطعا نرود و الا کذب
اخبارِ او معاذ الله لازم آید تعالی عن ذالک جواب ایشان آنست که بقرینهٔ اقتضاء کرم در اخبارِ وعید شرطِ مشیت مقدر بود اگرچه
تصریح بدان نکرده باشد و خبرِ وعده حتما مقتضیا باشد و آیات و احادیثی که درانجا تصریح بمشیت وقوع
یافته است نیز قرینهٔ آن تواند بود و یا خود مراد از اخبارِ وعید استحقاقِ عذاب است نه وقوع بالفعل یا مراد بدان
انشاء وعید است نه حقیقتِ اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید فافهم و الله اعلم وَیَجُوْزُ الْعِقَابُ عَلَی الصَّغِیْرَةِ
چون ماورای کفر از گناهان در مشیتِ پروردگار ماند و صغیره نیز گناه است مواخذه و عقاب بران

نبر جانب رب والله تعالى ارسل رسلا من البشر الى البشر مبشرين ومنذرين

ومبينين للناس ما يحتاجون اليه من امور الدنيا والدين پروردگار تعالى

و تقدس سبحانه چیز واجب نباشد بمعنی آنکه در فعلی از افعال ملتجی و مضطر گردد زیرا که وی تعالی فاعل مختار است

هر چه کند بارادت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی آنکه عقل حکم کند بوجوب آن بر وی تعالی زیرا که

عقل محکوم اوست نه حاکم الا آنکه وی تعالی بفضل و کرم و رافت و رحمت خود چند چیز را که سبب بقای عالم

و کمال افراد انسانی و صلاح معاش و معاد ایشان باشند مثل رزق دادن بندگان و هدایت مر ایشان را

و فرستادن پیغمبران بر خود لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه وجوب است بلکه اجرای سنت و

عادت است که بفضل عمیم خود میکند و چون عامه خلق را استعداد و قابلیت استفاضه از جناب اقدس سبحانه

لحوق و اتصال بملکوت اعلی نبود بعضی از آدمیان را برگزید و علم ذات و صفات و افعال خود و آنچه صلاح

مبدأ و معاد ایشان در آن باشد بیاموخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوت ایشان کنند و هدایت نمایند و آنچه در دنیا

و آخرت بدان محتاج اند از علم و عمل بیشان بیاموزند و دیگر حق تعالی بهشتی آفرید و دوزخی و بهشت را جای نیکوکاران ساخت

و دوزخ را محل بدکاران و معرفت کارهایی که به بهشت رسانند و از دوزخ باز دارند بمجرد عقل ممکن نبود پس انبیا را

برانگیخت تا آن کارها بخلق تعلیم کنند و بدان دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتی و عذری نماند چنانچه فرموده لئلا

يكون للناس على الله حجة بعد الرسل وقوله تعالى وما ارسلناك الا رحمة

للعالمين و بحقیقت مواد و اصول جمیع علوم ارضی و سماوی و کمالات علمی و عملی بوساطت حضرات انبیا بخلق

رسیده است و مبدأ و منبع علم جز وحی آسمانی نیست و تمامه علما و حکما استنباط و استفتاح علوم از آنجا نموده اند

و از آن سرچشمه آب خورده اند تو اند که بقیاس و اجتهاد و ریاضات و مجاهدات چیزی چند بر آن بیفزایند و آن را شرح و تفسیر کنند

و تقریر و تحریر نمایند و سبب مخالفت و مباینت بعضی علوم بشرایع آن تواند بود که چون سنت الهی و حکمت
بالغهٔ وی تعالی بنسخ شرایع و تبدیل ادیان رفته است گروهی بر شریعت اولی و دین سابق ماندند و براه متابعت
پیغمبر لاحق نرفتند و فرقهٔ دیگر بتحریف و تصحیف چیزها بر آن افزوده و تغیرات داده و جماعهٔ دیگر نا آشنا بوده‌اند
که بحکم عقل بوالفضول و اوهام و خیالات باطله جمله از دیانات اباطیل تجوزی بکار آورده و اقوال
قیل و قال را انکار کرده باشند و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بمجرد ریاضت و استدلال بی آنکه مواد و مبادی آن
منتهی بتعلم و تلقین از مشایخ و اساتذه که نقلهٔ علوم و رواة اخبار انبیا اند ایجاد علوم کردند در غایت
بعد است و طریق تحصیل علوم تعلم است یا فهم و استنباط است چنانچه در حدیث آمده است انما العلم
بالتعلم والحلم بالتحلم اشارت میکند که طریق اکتساب علم و عمل و خلق تعلم و تأدب و تخلق است

وَأَيَّدَهُمْ بِالْمُعْجِزَاتِ الْبَاهِرَةِ وَالْآيَاتِ السَّاطِعَةِ الْمُفِيدَةِ لِلْيَقِينِ چون هر دعوی را
برهانی باید و هر معیار دلیلی انبیا صلوات الله علیهم که دعوی رسالت و سفارت میکنند میان پروردگار
و خلقان او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت است از خارق عادتی که بر دست مدعی نبوت
بر وفق دعوی ظاهر گردد و غیر وی از اتیان مثل آن عاجز آید خارق عادت چه معنی دارد یعنی حکیم
مطلق تمام امور را باسباب وابسته ساخته است و سنت الهی بر آن رفته که آن امر را بی آن سبب ایجاد نکند
معنی عادت این است و گاهی بقدرت خود خرق این عادت کند و آن را بی سبب بر دست رسول خود پیدا
آرد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار تعالی
از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی یقینی است و نزد مشاهده معجزه بی اختیار علم بصدق
نبی حصول یابد و نفس تصدیق بی طاقت و بیچاره گردد و مجال ارتکاب انکار برو تنگ آید این تحا...

۵۳

نفس و جبلت وست و چون دعوی بلند بود برهان نیز بر اندازهٔ وی باید چه معجزه از عالم قهر و قدرت
که در غلبه و سطوت آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار از دست رود و بخلاف دلایل عقلیه
و نقلیه که گرمی چند بست و در رشتهٔ خیال و باد و هوا افتاده لهذا الزام خصم و اسکات وی از غایت
دشواری بود و هر گاه نزاع و جدال بر بندد چنانکه از دلایل کلام فلسفیات ظاهر گردد و هر که بعد از معجزه
دیدن کافر ماند کفر او جز بعلت عناد و سابقهٔ شقاوت ازلی نباشد و اوّل الانبیاء آدم علیه السلام
وآخرهم محمد صلی الله علیه وآله وسلم جمیعاً اول پیغمبران آدم است علیه السلام
و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقوله تعالی وَلٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
چون مقصود از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکمال دین و تتمیم مکارم اخلاق بود و بعد از حصول این
مقصود بر وجه اتم و اکمل بعد از وی احتیاج به پیغمبر دیگر نباشد با وجود علما و خلفا او که حاملان دین و حافظان
ملت متین اویند کفایت بود والاولی ان لا یعین عددهم باید که در تسمیهٔ انبیا صلوات الله علیهم اجمعین
اقتصار بر عدد معین نکنند اگرچه در بعضی احادیث وقوع یافته که تمامهٔ انبیا یک لک و بیست و چهار هزار اند
زیرا که در قرآن مجید میفرماید مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ
میفرماید قصهٔ بعضی انبیا را بر تو خوانده ایم و قصهٔ بعضی انبیا را بر تو نخوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال
ایشان را با تو نگفتیم و تواند بود که این خبر در نکو فتی باشد بعد از آنکه ثابت شد اگرچه در نص کتاب نباشد و بر تقدیر
احتیاط در ابهام و اجمال است والله اعلم و دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین خلاف است بعضی بر آنند که وی پیغمبر
و اکثر بر آنند که پادشاه است مسلمان عادل و حق همین قول است منقول از امیر المومنین علی کرم الله وجهه و نیز
بعضی ورا از ملائکه دانند و این سخن در غایت بعد است و در نام وی نیز اختلاف است مشهور آنست که نام وی اسکندر است

دعبد الله و مرزبان و مرزبی و هرمس و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر ابن فیلقوس رومی است و مصاحب حضرت خضر
که طلب چشمهٔ حیوة کرد و نیافت و اسکندر یونانی دیگر است که مصاحب ارسطو و از اولاد یونان بن یافث
بن نوح است کذا قیل والله اعلم و ذو القرنین بقول اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله علیه السلام بود
و بقولی بعد از موسی علیه السلام و بقول ابن عبد الحق که از ائمهٔ علمای حدیث و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام
بود و گفته اند چهار کس مالک تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند دو مسلمان یکی سلیمان علیه السلام و دیگر ذو القرنین
دو کافر یکی نمرود و دیگر بخت نصر که بعد نمرود بود و پنجم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخر زمان پیدا شود
و در تسمیهٔ سکندر بذو القرنین اقوال است قول وهب بن منبه آنست که وی مالک دو قرن زمین بود یعنی دو
جانب وی که مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا روم و ترک و قول حسن بصری آنست که وی دو گیسو
میگذاشت از دو جهت و را ذو القرنین گفتند و بعضے گفته اند که در سر وی دو شاخ بود مثل شاخهای گاو
و بقولی دو قرن یا دو شاهی کرد و مروی از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آنست که در جهاد هر دو جانب
سر وی از خم رسیده از آن ذو القرنین گفتند و از ابن کوا که از اصحاب علی مرتضی رضی الله عنه بود پرسیدند
که ذو القرنین پیغمبر بود گفت لا مرد صالح بود که بر جانب راست سر وی طاعت خدا زخمی رسید و بمرد
حقتعالی او را زنده گردانید پس بجانب چپ زخمی رسید بمرد و باز زنده شد از آن باز نام وی ذو القرنین گفته اند
و بعضے گویند که وی در خواب دید که با آفتاب رسیده دو قرن یعنی دو جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم خود
باز گفت نام وی ذو القرنین کردند والله اعلم و در نبوت لقمان که ابن اخت ایوب علیه السلام است و بقولی ابن خاله
وی بود نیز اختلاف است صحیح آنست که وی حبشی بود حکیم و ولی بود و بقولی پیغمبر بود آورده اند که وی هزار
پیغمبر را خدمت کرده و تلمیذ همه بود و از ابن عباس رضی الله منقول است که لقمان نبی نبود و نه ملک بود
بندهٔ سیاهی بود که کو سخندان میچرانید حق تعالی او را برگزید و حکمت و قوت و عقل داد و در کتاب

خود ذکر وی کرد اما خضر علیه السلام صحیح آنست که وی نبی است معمر و محجوب از ابصار و زنده و باقیست از جهت شرب وی آب حیات و بعضی گویند که ولی است اما قول آنکه وی ملک است باطل است

و وی بقول جماهیر اهل علوم و صلاح زنده است و نمیرد تا قرآن برداشته نشود و حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته که حق آنست که وی نبی است و سخاوی نیز موافق آن گفته و قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خا و کسر ضاد و کسر خا و سکون ضاد نام او بلیا بن ملکان است و بعضے گویند که وی پسر فرعون است و این قول بغایت غریب است و شاذ و بعضے گویند ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضی گویند که پسر صلبی آدم است علیه السلام و الله اعلم و بالجمله باتفاق صوفیه و قول جماهیر علما در حیات وی است و جماعتی از محدثین مثل امام بخاری و ابن المبارک و جزری و ابن جوزی انکار حیات او کنند انتهی و تمسک منکران بآن حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ جاندار که بر روی زمین است بعد از صد سال زنده باقی نماند و این امر تا ولایت است و ملاقات وی مر اولیاء الله را بشهرت رسیده است و وی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات کرده و به تعزیت اصحاب بعد از فوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده و قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لو کان الخضر حیا لزارنی پیش از ملاقات بود و بنای این کلام بر عرف و عادت است فافهم و وی نقل احادیث از آنحضرت کرده است که بعضے مشایخ آنرا از وی شنیده اند و در نبوت مریم و آسیه و ساره و هاجره و حوا و ام موسی که نام او یوخابذ است علیهن السلام نیز قولی آمده است و صحیح اینست که نبوت مخصوص مردان است در نص قرآن مجید میفرماید و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم و اگرچه نسبت وحی با ذکر انبیا با این نسبای که واقع شده باشد اما از اینجا جزم نبوت نتوان کرد مراد از وحی اعلام و الهام است چنانچه فرموده است و اوحی ربک الی النحل

و ذکرِ وحی با نبیا از جہت تشریف و اکرام ست واللہ اعلم و کُلُّهُمْ کَانُوْا مُبَلِّغِیْنَ عَنِ

اللّٰہِ صَادِقِیْنَ مَعْصُوْمِیْنَ غَیْرَ مَعْزُوْلِیْنَ انبیا صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہم اجمعین

ہرچہ گویند راست گویند و ہر چیز کہ دہند از جانب خدا دہند و ہر امر و نہی کہ کنند بفرمانِ حق تعالےٰ

کنند و از گناہان معصوم باشند چون بحکم معجزہ دعوی رسالت ثابت شد لابد ہرچہ رسول گوید از مرسل

گوید وَمَا عَلَی الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلَاغُ و اگر دروغ گویند حکمت رسالت باطل گردد و اگر

خود بفرمانے حق کنند و معصیت ورزند مردم نفرت گیرند و بگریزند و امرِ نصیحت و ارشاد

تمشیت نیابد و عصمتِ ایشان از دروغ و کبائر مطلق ست یعنے عمداً و سہواً و از صغائر

عمداً و نزد بعضے صدورِ کبیرہ سہواً و صغیرہ عمداً جائز باشد مگر آنچہ موجب نفرت و دال بر خست

باشد مثل سرقتِ لقمہ و تطفیفِ حبہ و مختار نزد جمہور اہل سنت و جماعت آنست کہ ایشان

معصوم اند از کبائر و صغائر عمداً و سہواً و این الیق است بعظمتِ منصب و علوِ مرتبتِ ایشان

صلوٰۃ اللہ علیہم اجمعین کَذَا ذَکَرَ بَعْضُ فُقَهَاءِ الْمُحَدِّثِیْنَ مِنْ اَهْلِ الْمَدِیْنَةِ

فِیْ شَرْحِ الْقَصِیْدَةِ الْاِمَالِیَّةِ و اما وقوع سہو و نسیان بر ایشان در آنچہ متعلق

برسالت و ابلاغ احکام ست جائز نیست و در غیر این سہو در افعال جائز ست چنانچہ در باب سجود

سہو معلوم شدہ ست و آنچہ از خطاء و زلات از حضرات انبیا منقول ست بعضے از آنہا صحیح نیست

و بعضے کہ صحیح ست آنرا محامل و تاویلات ست کہ در کتب مذکور ست و ظاہر آنرا معتقد نباید بود

و انبیا معزول نشوند و مرتبہ نبوت و رسالت کہ حق تعالیٰ بفضل و کرم خود بخشیدہ ست از ایشان

باز نگیرد و مقامِ نبوت و رسالت بعد از موت ہم ثابت ست و خود انبیا را موت نیست و ایشان

حی وباقی اند وموت ہمان ہست کہ یکبار چشیدہ اند بعد ازان ارواح را بابدان ایشان اعادت
کنند وحقیقت حیات بخشند چنانچہ در دنیا بودند کاملتر از حیات شہدا کہ آن معنوی است
ونسخ شریعت وعزل از موت نیست واولیا از خوف عزل وخوف خاتمت در دنیا ایمن نباشند
وبعد از موت اگر با ایمان رفتند مومن اند وولی چنانچہ در حالت منام مثلاً ودر استعانت واستمداد
از قبور ایشان بعضے فقہا را سخن است گویند کہ زیارت قبور وغیر قبور انبیا علیہم السلام از برای عبرت واعتبار
وتذکر موت تواند یا از برای ایصال نفع واستغفار برای موتی باشد چنانچہ از فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در زیارت بقیع بصحت رسیدہ است ومشایخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم گویند کہ تصرف بعضے
اولیا در عالم برزخ دایم وباقی است وتوسل واستمداد بارواح مقدسہ ایشان ثابت ومؤثر
وامام حجۃ الاسلام محمد غزالی گوید ہر کہ در حیات وی بوی توسل وتبرک جویند بعد از موتش نیز
توان جست این سخن موافق دلیل است چہ بقای روح بعد از موت بدلالت احادیث واجماع
علما ثابت است وتصرف در حیات وبعد از ممات روح راست نہ بدن را ست ومتصرف حقیقی حق تعالی
است وولایت عبارت از فنا فی اللہ است وبقا بدو است واین نسبت بعد از موت اتم واکمل
است ونزد ارباب کشف وتحقیق مقابلہ روح زایر بارواح مزور موجب انعکاس اشعۂ لمعات
انوار واسرار شود ودر رنگ مقابلۂ مرات بمرات واولیا را ابدان مکتسبۂ مثالیہ نیز بود کہ بدان ظہور
نمایند وامداد وارشاد طالبان کنند ومنکر از دلیل وبرہان بر انکار آن نیست یکے از مشایخ
گفتہ است کہ چہار کس را از اولیا دیدم کہ در قبر خود تصرف میکنند مثل تصرف ایشان در حالت
حیات یا بیشتر ازان جملہ شیخ معروف کرخی وحضرت عبد القادر جیلانی رحمہما اللہ تعالی ودو دیگر

یکی شیخ عقیل منبجی و دوم شیخ حیات بن قیس حرانی رضی الله عنهما باشند از اولیا نیز شمرده و شرح
این سخن بسیطی دارد و اگر خدا خواسته است در رساله دیگر بتفصیل ذکر آن تقریب افتد
ملخص آن در جذب القلوب الی دیار المحبوب که بیان احوال مدینه منوره میکند نیز مذکور شده
و در شرح مشکوة وفای این وعده بوقوع آمده والله اعلم **وَأَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ مُحَمَّدٌ**
عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ثبوت نبوت آنحضرت بمعجزات باهره و آیات ساطعه او ست
که بتواتر منقول شده است و هر پیغمبرے را معجزه مخصوص بوده از یک جنس و یا دو جنس و آنحضرت را
از هر جنس بوده فراوان بوده و ازینجا ظاهر شود که آنحضرت علیه الصلوة والسلام را در جمیع اجزای
عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف بوده و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیای سابق
مودع بود در ذات شریف آنحضرت علیه الصلوة والسلام با زیادتیها موجود بود **مصراع**
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری چنانچه فرمود **أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَلَا فَخْرَ** لیکن
و بنی آدم در عرف بمعنی نوع انسان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث **آدَمُ**
وَمَنْ دُوْنَهُ تَحْتَ لِوَائِيْ یوم القیامة ولا فخر در مقصود ظاهر تر و صریح تر است و فضیلت بعد از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم حضرت ابراهیم خلیل الله راست علیه السلام و بعد از وی موسی و عیسی
و نوح راست علیهم السلام و این پنج تن اولو العزم اند که بزرگترین و فاضلترین رسل اند و صبر
و مجاهده ایشان در راه حقتعالی از همه بیشتر است و اعظم معجزات وی صلی الله علیه و آله وسلم
قرآن عظیم است که از صفات الٰهی و کلام قدیم او ست عز و جل و باقی است بر مرور دهور و اعصار
و معجزات دیگر ظاهر شدند و گذشته اند الا انقل متواتر که در حکم مشاهده است از انها باقی

٦٠

است واوضح براهین و بینات بر صدق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وآیت قرآن
این آیة است که بر ملا بر روی تمامه فصحا و بلغای قریش که افصح فصحای عرب والد خصام دین
واشد اعدای سید المرسلین بودند برخواند وَاِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا
نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ ظاهر از جنس لفظ کلام ایشان بود و
باآنکه دعوی ایشان در فصاحت و بلاغت بافلاک میرفت ولهذا معجزه آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم از جنس آن یافت چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تفاخر وتفاضل اهل زمان
بود چنانچه سحر در زمان موسی وطب در زمان عیسی بر وجدان عیب واثبات نقص واتیان معارضه
غایت حرص ونهایت تهالک داشتند چراکه یکی از ایشان سوره یا آیتی مثل آن بیاوردی
کار از پیش نبردی اول بحث خود همین بود واحتیاج بجنگ وجدال ومحاربه وقتال نبود وقدرت
نگر که همین حروف والفاظ وهمین کلمات که زبان زد خاص وعام وصغیر وکبیر ایشان بود
هیچ یکی را قدرت نشد که کلمه چند برهم تواند بست وکلامی مثل قرآن تالیف تواند داد
واعجاز ازین نمیگذرد ونقل است که چون سوره اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ که اول آیت قرآن است
نزول یافت آنحضرت علیه السلام فرمود تا بر عادت فصحای عرب که در باب سخن
تعصب وتفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه بیاویختند و دیگر هر کرا نظر بروی می افتاد در متانت
کلام وطرز سخن می نگریست و حیران میگشت واعتراف میکرد که این کلام سخن آدمیان نمی
واتیان مثل آن از قدرت بشر بیرون است قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی مثل قرآن
در قدرت ایشان بود ولیکن قدرت باهره الهی صرف همت ایشان از معارضه آن میکرد

و مُهرے بر دهان ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن بگردند و از ان وادی دم زنند اصل مقصود

باین قول نیز حاصل است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص معارضه نیز اعجاز است

ولیکن تامل این سخن کوتاهی کرده و سخن متوهم در عم خود گفت هرزه میگوید و سستی میکند بجهه دلیل

دانست که اتیان مثل قرآن در قدرت ایشان بود حق آنست که هیچکس را از ماسوی الله تعالی

قدرت بر اتیان مثل قرآن نیست الآن چه شد مگر اعدای دین و مدعیان فضل و بلاغت از

عالم رفتند و قرآن خود به بانگ بلند میگوید بشنوید قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى

اَنْ يَّاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا

دیگر سخن حبیبت اگر تتبع سیر و صفات حسنه و شمائل مرضیه و اخلاق عظیمه وی صلی الله

علیه و آله و سلم ملاحظه کنند بیقین معلوم شود که وجود شریف وی از سر تا پا آیت اعجاز حسن و ناز

است صلی الله علیه و آله و سلم **نظم** ز جلوه جمال ترا ناز دیگر است ٭ بر نغمه کمال ترا ساز دیگر است ٭

اعجاز حسن را بسخن نیست احتیاج ٭ هر غمزه ز چشم تو اعجاز دیگر است وَهُوَ مَبْعُوْثٌ اِلٰى

كَافَّةِ الْخَلْقِ اَجْمَعِيْنَ وی صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث است بکافه جن و انس و لهذا وی

علیه السلام را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی علیه السلام و ایمان آوردن

ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود باز گشتن و دعوت کردن منصوص قرآن مجید است و نزد

اکثر علما عموم بعثت بجانب جن و انس مخصوص بآنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم شیخ جلال الدین سیوطی

گفته که شک نیست که جن مکلف اند در امم ماضیه و تکلیف نباشند مگر بسماع از پیغمبر یا از صادق ام

که از وی روایت کند باتفاق بر آنکه از جنس جن پیغمبری مبعوث نشده و در قرآن مجید نقل از جن

میکنند که گفته اند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی طریق مستقیم ظاهر این آیه کریمه آنست که ایشان

مومن بشریعت موسی و مهتدی بهدایت وی بودند پس آنچه مخصوص بآنحضرت علیه السلام باشد آن

بوده که انبیای دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافهة نبود چنانچه آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم

بلکه ایشان کتبماع کتاب الله واطلاع بر احکام شریعت وی علیه السلام عمل میکرده باشند

قال السیوطی هذا ما ذهب الیه الضحاک وهو الظاهر انتهی

و بقول شاذ از بعضی علما بعثت و رسالت آنحضرت ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق

وی علیه السلام مبعوث است بتمامه اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از جمادات و نباتات

و حیوانات و مربی و مکمل ذرات موجودات سائر کونات است و سلام احجار و سجده اشجار بر وی علیه السلام

و شهادت حیوانات بر رسالتش چنین مگر آنکه جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و معصیت از ایشان سر بر زند

و از بواقی اقسام جز ایمان و اطاعت نیاید چنانچه از ملائکه و دلالت نص قرآن وما ارسلناک

الا رحمة للعالمین نیز هم بر آنست چه یا و نون درین صیغه بر حقیقتش نیست چنانچه

در رب العالمین ومعراجه فی الیقظة بشخصه الی السماء ثم الی ما شاء

الله تعالی حق امتحان ایمان در تصدیق قضیه معراج است که در ساعت لطیف

در بیداری بجسد شریف تا آسمان و عرش عظیم بلکه بالای او تا حد لامکان بآن حکایات

و خصوصیات مذکوره در احادیث صحیحه واقع شد و تحقیق این نسبت بمعرفت علم الله

و روحانیات شود که از حضیض و مضیق جهت و زمان و مسافت بیرون است و ارباب

کشف و شهود آنرا بیان کرده اند و ایمان آنست که بمجرد شنیدن این خبر بے توقف
بر حقیقت و کیفیت آن در دل نشیند و تردد و خلجان بدان راه نیابد و اگر در درک
آن حالت و دریافت آن مرتبه اطلاعی بخشند آن خود بابے دیگر است او را خاصگان
درگاه از اهل معرفت و متجردان از جلباب بشریت دانند در عالم محبت و تسلیم و ایمان
کجا وصف تصور و تکلف و تامل است اینجا سخن شنیدن و ایمان آوردن توامان است
ابوبکر رضی الله عنه را صدیق ازان روز لقب شد که تصدیق قضیهٔ معراج کرد و بے
توقف و تامل ایمان آورد و چندین از مسلمانان درین واقعه در شک افتادند و براه
ارتداد رفتند و ایمان آوردن وی رضی الله عنه در اول کار بے معجزه و طلب دلیل
نیز ازین باب بود اگرچه انوار معجزات و آیات ساطع بود اما وی رضی الله عنه به طلب
دلیل آن پیش نیامد و توقف ننمود و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از معراج
باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند با بعضے از اصحاب جواب بکشف حقیقت
داد و با دیگران سخن در پردهٔ مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد
وی سخن کرد ازینجا معلوم شد که هر کس قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن
یکیست ولیکن تفاوت در لفظ و عبارت است و حق آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم
پروردگار خود را بچشم سر دید جمهور صحابه برین اند و الا دیدن بدیدهٔ دل در جمیع احوال بود
خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضے گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل است والله اعلم
وانتم خیر الامم امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهترین امتهاست همچنانکه وی بهترین پیغمبران

است صلوة الله علیه و علیهم اجمعین در قرآن میفرماید کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ

لِلنَّاسِ در حدیث آمده است که مدت عمر و بقای شما نسبت بزمان بقا و اعمار امم سابقه

حکم بعد از عصر تا مغرب وارد با وجود آن ثواب بآن بیشتر از ایشان دهند و قصهٔ حال شما

نسبت با یهود و نصاری حکم آن دارد که مردی سه اجیر گرفت یکی را بر عملی که از صبح تا نصف

نهار کند قیراطی تعیین کرد و دیگری را از نصف نهار تا وقت عصر نیز قیراطی قرار داد و دیگری را از وقت عصر

تا مغرب دو قیراط مقرر کرد چون شام درآمد و وقت اجرت دادن شد آن دو طائفه اول یکان

یکان قیراط داد و باین دیگر دو قیراط آن دو گروه بغضب درآمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت

چیست با آنکه عمل ما بیشتر اجرت ما چرا کمتر شد گفت آنچه با شما شرط کرده بودم و قرار داده بودم

دادم باقی فضل منست هر کرا خواهم بدهم اولی اشارت بحال یهود است و ثانی نصاری و ثالث

باین امت مرحومه و مغفوره در فضایل و کثرت ثواب این امت متقدم و متاخر احادیث

بسیار آمده است و بحقیقت آنچه از علوم معارف و حقائق و دقایق و عجایب و غرائب از

افراد این امت بظهور آمده است از هیچ امتی نیامده و هذا ظاهر و شَرِیْعَتُهٗ اَکْمَلُ

الشَّرَایِعِ وَ دِیْنُهٗ نَاسِخُ الْاَدْیَانِ شریعت محمدی کامل و جامع تر از شریعتهای ماضیه

است و دین وی ناسخ جمیع ادیان است چون وی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیا و آخر رسل

بود لاجرم بعد از دین وی و شریعت وی دیگر نباشد و کمال دیگر مترقب نبود و بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ

مَکَارِمَ الْاَخْلَاقِ اشارت بدانست شریعت موسی علیه السلام شریعت

قهر و جلال بود و امر بقتل النفس و تحریم طیبات و منع غنایم و تعجیل عقوبات ناظر در آن

٦٥

موسی علیه السلام نیز در عظمت و هیبت و شدت و غضب و بطش اعدای دین

بود که هیچ کس را تاب نظر طلعت وی نبود و عیسی علیه السلام بغایت مظهر لطف و رفق و جمال

بود و شریعت وی شریعت فضل و احسان بود که اصلا در وی باطل قتالی نبود بلکه قتال

بر ایشان حرام بود و کلامی از انجیل نقل کردند که ترجمه اش اینست که هر که بر یک رخساره تو

طپانچه زند تو رخساره دیگر پیش وی بنه و هر که بگوشه جامه تو دست زند تو ردای خود را بوی بخش

و هر که ترا یک میل تسخیر کند تو با وی دو میل برو و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم اتم مظاهر جمال

و جامع صفات جمال و جلال و لطف و قهر بود و هم قوت و صلابت و عدل و سنت موسی

علیه السلام داشت و هم لین و لطف و فضل و رافت عیسی علیه السلام داشت فرموده است

انا الضحوک و القتول یعنی من همیشه خنده باشم و در عین خنده کشنده ام کمال جامعیت

اینست فرد بخنده نمکین لب جان بخشی تبارک الله چه خنده و چه خنده لبست و تعالی

و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث نیز اشارت بعدالت و توسط

شریعت وی است علیه السلام و حقیقت حال بعد از تتبع سیر و شمایل و معرفت احوال

آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وضع و احکام وی علیه السلام منکشف کرده و بالله التوفیق

و اصحابه خیر الامة اصحاب پیغمبر رضوان الله علیهم اجمعین فاضلتر و بهتر و بهترین باقی

امت اند که ایشان را پروردگار تعالی برای صحبت و نصرت و اعانت رسول خود برگزیده و

اختیار نمود و تقویت دین و قیام و اقامت این ملت عظیم بایشان کرد قال الله تعالی و کانوا

احق بها و اهلها و کان الله بکل شیء علیما چندین اخبار و آثار و ...

اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ... الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذی الله فیوشک ان یأخذه

وفضل ایشان واقع شده است که بنظر در آن جزم کرده شود که ایشان افضل اکثر ثواب

اند از سائر امت فرموده است که اگر یکی از شما مثل احد طلا در راه خدا تعالی

انفاق کند به نیم پیمانه جو که یکی از ایشان کند برابری نکند و حدیث خیر القرون قرنی نیز از دلایل

این مدعا است و غیر آن دلایل بسیار است و خود کدام دلیل واضح تر از این که بواسطه جمال مصطفی

صلی الله علیه و آله و سلم دیده و با وی صحبت داشته و دین و قرآن مجید از زبان وی شنیده

و بیواسطه با مر و نهی الهی مخاطب گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده اند و صحابی

مومنی بود که آنحضرت را در حال ایمان دیده و از دنیا با ایمان رفته اگرچه خود یک نظر دیده باشد

و بعضی شرط کرده که مصاحبت و مجالست وی با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ممتد بود

و در جهاد و غزوات در خدمت وی علیه السلام حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته

چه آنرا که یک نظر دیده و یک ساعت در مجلس نشسته در عرف مصاحب گویند و بعضی

گویند که خیریت و افضلیت که مذکور شد مخصوص باین جماعت از صحابه است نه عام

و مختار نزد جمهور آنست که این افضلیت آنرا که یک نظر بر جمال حضرت مصطفی صلی الله

علیه و آله و سلم انداخته نیز شامل است و بحقیقت یک نظر بجمال وی علیه السلام دیدن و یک ساعت

در مجلس او صلی الله علیه و آله و سلم نشستن و سخن او علیه السلام شنیدن چیزی نماید و کاری

کشاید که دیگران را خلوات و ریاضات نماید و نکشاید و در فضیلت صحابه نسبت بجمیع

امت یکی اول سخن کرده ابو عمر بن عبد البر است که از مشاهیر علمای حدیث است و وی

تجویز کرده که تواند که بعد از ایشان کسی بیاید که در مرتبه با ایشان برابر بود بحدیث

مَثَلُ اُمَّتِیْ کَمَثَلِ الْمَطَرِ لَا یُدْرٰی اَوَّلُهٗ خَیْرٌ اَمْ اٰخِرُهٗ استدلال کرده و نیز
در حدیث آمده است که پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما باشد که ایمان بتو آوردیم
و همراه تو جهاد کردیم بهتر باشد فرمود نعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده
بمن ایمان آرند بهتر از شما باشند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد صلی الله
علیه و آله و سلم ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمانی فاضل‌تر از ان نباشد
که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضے از مفسران یُؤْمِنُوْنَ بِالْغَیْبِ را هم بدین معنی
تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که تمسک بدین و سنت
مثل گرفتن اخگر سوزان باشد بدست هر که دران زمان متمسک بسنت بود اجر وی
مقدار اجر پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان یا از ما فرمود بلکه از
شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است لیکن تحقیق و مختار همان است که جمهور علما بر آنند
و مراد باین خیریت که پیشان را اثبات کرده اند از وجه خاص است که ایمان بغیب باشد
و لیکن فضل کلی صحابه راست و فضل جزئی منافات با فضل کلی ندارد و همانا که خلاف
ابن عبد البر در صحابه بمعنی عام است که بیک نظر دران اکتفا کرده اند نه بمعنی خاص که مصاحب
و همنشینان دائمی آنحضرت اند و با وجود آن هیچ فضلی و هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت
نظر جمال مصطفے صلی الله علیه و آله و سلم و یقینی بدان حاصل گردد نرسد اگرچه اولیاء الله
را صحبت معنوی با آنحضرت حاصل است والله اعلم وَالْخُلَفَاءُ الْاَرْبَعَةُ اَفْضَلُ الْاَصْحَابِ
چهار یار با صفا که خلفای راشدین و جانشین مصطفے اند صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم

٦٧

اجمعین و افضلیت اصحاب در نزدیک این احباب اوایند و فضایل و مناقب و محامد و سوابق

و مآثر ایشان در اسلام چندان است که هیچ یکی را از اصحاب با ایشان در انجا مشارکت و مساوات

نبود چنانچه بنظر در احادیث و اخبار و آثار روشن گردد و فضلهم علی ترتیب

الخلافة والمراد بالافضلیة اکثریة الثواب بدانکه اینجا دو مقام اند

مقام اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق است

رضی الله عنه و بعد از وی عمر فاروق رضی الله عنه و بعد از وی عثمان ذو النورین رضی الله

عنه و بعد از وی علی مرتضی رضی الله عنه اجمعین و این مسئله نزد اهل سنت و جماعت از

یقینیات است و طریق اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه نزد بعضے نص صریح و حدیث صحیح

است و نزد جمهور علمای سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه همه اتفاق کردند بر خلافت

ابی بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت براه موافقت و متابعت

رفتند و حال آنکه در ایشان ابوذر و عمار و سلمان و صهیب و امثال ایشان بودند که بحال ایشان

میل و مداهنت در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان وارد است لا یخافون لومة

لائم و اگرچه امیر المومنین علی ابن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب و دیگر از اصحاب

مثل طلحه و زبیر و مقداد بن الاسود که از اعیان و اکابر صحابه بودند در حین عقد و بیعت

اصحاب بیعت نکردند و در اطاعت و انقیاد وی نه در آمدند و براه موافقت نرفتند و ابو بکر

ایشان را نزد خود طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبه خواند و گفت این علی ابن

ابی طالب است و من او را به بیعت خود التزام نمیکنم اختیار او بدست او است و شما را نیز اختیار

بدستِ شماست اگر دیگری را خبر من اولی تر دانید و مصلحت بینید اول کسیکه با او بیعت کند من
خواهم بود پس علی و هرکه با وی بود گفتند غیر ترا اولی ندانیم ترا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در امر
دین بر ما پیشوا کرده و دیگری توانند پس انداخت و اشارت بامرِ امامت نماز کردند که آنحضرت در
روزِ آخر از حیات او را فرموده چرا آنکه ما را گران آمد که از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و ارباب مشاورت و اجتهاد بودیم بی سابقهٔ مشاورتِ ما چون کردند اکنون یا میدانیم که او اولی
و احق بامامت تو ئی پس علی و هرکه از اصحاب با وی بودند رضی الله عنهم علانیه بر روس اشهاد
بیعت کردند و اجماع منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت از جهتِ تامل و اجتهاد و تحری صواب
قادح در انعقادِ اجماع نباشد و بعضی گویند که سببِ تاخیر و عدمِ حضورِ علی مرتضی کرم الله وجهه
در وقتِ بیعت اشتغال به تجهیز و تکفین آنحضرت علیه السلام بود و بعد از ان بسبب حزن و مصیبت
آنحضرت خود را در خلوت انداخت و بجمعِ قرآن مشغول شد و از ینجا امتدادِ مدت و توقف و تردد
فهم کرده حتی گفته اند که تا شش ماه بود و بعد از وفاتِ فاطمه زهره بیعت کرد و صحیح آنست
که این قدر نبود که در آخرِ همان روز یا روز دیگر بود والله اعلم و بالجمله علی مرتضی کرم الله وجهه
دایم مطیع و سامع و ممتثلِ امرِ ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده و نمازِ فرض و جمعه و عیدین
اقتدا بوی رضی الله عنه میکرد و در غزوهٔ بنی حنیفه که مسلمهٔ کذاب در انجا کشته شد با وی بود
و جاریه را از غنایم آن غزوه که امِ محمد حنفیه است به تسری برگرفت اگر غزوه بحکم امام حق نمی بود
تصرف در غنایم آن جایز نبود و هیچ عاقلی روا دارد که علی کرم الله وجهه که شیر خدا و امام
اولیا و مرکز دایرهٔ حق و قرآن با وی بود و وی با قرآن چنانچه در حدیث آمده است القرآن

٦٩

مَعَ عَلِیٍّ وَعَلِیٌّ مَعَ الْقُرْآنِ مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمی
باشد باوجود آنکه داند که حق بجانب اوست و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نص در
شان خود شنیده باشد بطلب حق خود بر آید و سکوت ورزد و مدت عمر خود زبون و اسیر
اهل باطل و ارباب هوا بود آخر با معاویه که نا حق با وی در نزاع بود و براه خلاف می سپرد
چرا جنگ کرد و بحجت بر آمد و از وی کرم الله وجهه نقل کردند که فرمود سوگند بخدای که
پیدا کنندهٔ نفس و پایندهٔ وانه است که اگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد کرده باشد
و امری فرموده و بر من جز این وای من نبود نگذارم ابن ابی قحافه را که برادنی پایه منبر مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم بر آید لیکن چون آنحضرت علیه السلام با وجود حضور من و معرفت موضع
من ابو بکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نماز گذارد مرا مجال نزاع دران نبود چون آنحضرت علیه السلام
او را در امر دین بر ما اختیار کرد ما را اختیار او در کار دنیا هم اولی باشد و شیعه گویند که این همه
از جهت تقیه و ترس جان و خوف اعدا بود و بحقیقت این تقیه که شیعه عتقاد کنند اگر بنظر انصاف
در نگرند عین عیب و صریح منقصت است یعنی مرتضی که طلب حق خود نکرد و سکوت ورزید
بطلب حق بر نخاست از آن بود که از اعدا میترسید تا وی را نکشند و هلاک نکنند این چنین سخن با
مثل علی مرتضی با آن کمال ایمان و یقین لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِيناً از پیغمبر خدا
شنیده باشد خلیفه بعد از من تویی و این بشارت خبر این معنی بود که متکفل تمشیت و اجرای
احکام دین بعد از من تو خواهی بود و دیگری از مردم نرسد و داند که اگر من طلب خلافت کنم کشته شوم
و نیز تقیه در خوف و رجای بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون باشد و اینجا چنین نیست

علی مرتضی با آن شجاعت و صلابت در دین و توکل بخدا که وی داشت فاطمه بنت رسول الله
با آن عظمت و علو منصب و جد وی حسن و حسین سبطین رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و محبوب ترین خلق نزد وی فرزندان وی و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم با آن رفعت محل تابع وی و زبیر ابن عمه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با کمال
شجاعت و شهامت که داشت با وی بود و بنی هاشم با این شوکت و عزت و شجاعت برادران و
دیگر ضعف و زبونی چه معنی دارد روایت کرده اند که عباس در مدت توقف علی مرتضی گفت
دست بیرون آر که با تو بیعت کنم تا اهل عالم گویند که عم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
با ابن عم وی بیعت کرد و هیچکس را مجال خلاف با تو نماند و ابو سفیان اموی با وی گفت
چه شد شما را ای پسران عبد مناف که راضی شدید که تیمی بر شما والی گردد و از قریش نسب
من فی قریش اشاره با ابو بکر که از بنی تیم بود که در پایه فروتر از بنی هاشم و از عبد مناف است
اگر شما دعوت کنید من پیاده و سوار چندان جمع کنم که تمام وادی پر گردد و دمار از
روزگار ایشان بر آرم پس علی مرتضی کرم الله وجهه او را منع کرد و زجر فرمود که با عدو
اهل اسلام این چه سخن است که تو میگوئی خواهی که فتنه برپا شود و این شیعه تقیه را بر پیغمبران
جایز بلکه واجب میدارند و میگویند که اظهار کفر از انبیا صلوات الله علیهم در مقام
خوف و تقیه جائز باشد حتی که گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی مرتضی را با مامت
نماز در نفس خود و تعین کرده بود و لیکن مانع از اظهار خوف و تقیه شد هرگاه که امثال این اختلال
شیعه را در سید المرسلین راه دهند دیگر کسان با بشان چه گویند قبحهم الله

۷۱

در اقدام ... و کتمان حق نموده و آنحضرت را کدام ضرورت کتمان حق با عث شد ... اظهار حق مبعوث شده ... حضرت علی ... تعیین کردن ... معلوم نشده باشد ... قوم شیعه ... عه خطاب با بوسفیان بن حرب بن امیه است ۱۲

ما اجهلهم وافسد اعتقادهم اگر انبیا اخفای حق کنند دیگر حق کجا ظهور یابد بلکه
تر از قوم نوح وبیشتر از نمرود وظالم تر از فرعون کی خواهد بود با وجود آن نوح وابراهیم وموسی
اظهار حق کردند دیگر تقیه چه معنی دارد پس ثابت شد که صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
همه اجماع کردند بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه وهرچه صحابه بلکه سائر علما ومجتهدین این امت مرحومه
مغفوره بر آن اجماع کنند حق باشد وثابت بود بیقین اگرچه هر یک از افراد آن بحکم المجتهد
یخطی ویصیب احتمال خطا دارد ولیکن اجماع واتفاق ایشان را خاصیتی است که جز حق
وصواب نبود واحتمال خطا ندارد وبحکم نص قرآن لتکونوا شهداء علی الناس وقوله تعالی
ویتبع غیر سبیل المؤمنین الآیه وحدیث نبوی لن تجتمع امتی علی الضلالة
هرچه ایشان بر آن اجماع کنند واتفاق نمایند حق بود واگر روا بود که تمامه اصحاب یا اکثر ایشان
در خلافت واختیار بیعت ابی بکر رضی الله عنه عمدا براه خطا رفتند وارتکاب ظلم کردند وخلاف حکم
پیغمبر ورزیدند وحق صریح پوشیدند فساد این سخن ونتایج آن بر تمامه دین وملت سرایت کند ودر
هیچ جا وهیچ حکم شرعی وثوق نماند چه وصول قرآن وشریعت بما بنقل ایشان ثابت شده است وایشان
خود بزعم شما ظالم وفاسق وساتر حق بوده اند هیچ قباحتی وشناعتی بالاتر ازین نباشد نعوذ بالله
من الجهالة والضلالة والعناد امام فخر الدین رازی در بعضی از مصنفات خود
استنباطی عجیب نموده است وگفته که بحکم قرآن مجید که فرموده لا یحطمنکم
سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون معلوم میشود که نمل سلیمان اعقل از
رافضی است زیرا چه مورچه بمورچهای گفت در خانهای خود بخزید تا لشکر سلیمان

۵۵ پامال نکنند شما را سلیمان ولشکر او در آن حال که ایشان بی شعور باشند ۱۲ [illegible] بطریق فرض محال ۱۲

تا لشکرِ سلیمان بے شعور و نادانسته پایمال نکنند پس نمله تجویز نکرد که از جنودِ سلیمان که اصحاب پیغمبر اند
پایمال کردن مورچها و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بوجود آید ایشان را یعنی رافضیان میگویند که
اصحاب سید المرسلین عمداً حقِ علی را پایمال ساخته اند و ظلم صریح بر اهلِ بیت پیغمبر کردند این قدر
ندانستند که از اصحاب پیغمبر بالاتفاق بر ظلم درست نباشد و بالجمله هیچ دلیلی تحقیق تر از اجماع صحابه
که حل و عقدِ دین و ملت بدستِ ایشان بود و احکامِ شریعت و سنت با ایشان سپرده شده
است نباشد و هیچ الزامے بر شیعه قوی تر از طاعت و انقیادِ مرتضی مر ابوبکر را در احکامِ دنیا و
دین نخواهد بود و بحقیقت هر دلیلے که بر فضل و کمالِ علے مرتضی است کرم الله وجهه برهانِ صحتِ خلافت
ابوبکر صدیق است رضی الله عنه یعنے علی مرتضی با آن فضل و کمال و هدایت و حقانیت و تائیدِ دین
متابعتِ او کرد و با وی بیعت نمود بالاتر ازین دلیل و برهان چه خواهد بود آخر همان حکایت
آمد که نقل کرده اند که از امیر المومنین علی مرتضی پرسیدند که سبب چیست که امرِ خلافتِ آن
سه خلیفه منتظم و ملتئم و بی خلاف آمد و در عهدِ خلافتِ شما اینهمه هرج و مرج بظهور رسید فرمود
که ناصر و معین و مقوی ایشان ما بودیم و ناصر و معینِ شما امثال شما اید دیگر چه حال باشد و بتحقیق فطرتِ
سلیمه مجبول است بر قبولِ آنکه اجماع و اتفاقِ اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
جز بر صواب نبود و بر انکارِ آنکه محمد رسول الله که پیغمبرِ آخر الزمان و هادیِ انس و جان مبعوث بکافه
خلایق باشد از وی همین چند تن از اصحاب بر هدایت و بر حق بودند و راهِ راست یافته باشند
و دیگر تمام اصحاب و یاران او که مدتِ عمر در صحبتِ وی علیه السلام بوده و فضائل و کمالات
اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت رفته باشند و بعد از وی علیه السلام در کارے که

مدار انتظام تمامه مهام دین و ملت بر آن بود همه خطا کرده بر ظلم و ضلالت رفته اند آخر این منقصت

بسید کائنات و دین اقوم وی علیه السلام سرایت میکند پس بتیقین معلوم شد که خلافت

ابو بکر صدیق بصدق و صواب بود و غایت تنزل و التساهل درین مقام آن است که فرقه زیدیه

که ایشان را اعدل فرق شیعه میگویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

حق علی مرتضی بود و لیکن در نصب ابو بکر مصلحت بود زیرا که تیغ علی مرتضی هنوز از خون دشمنان

دین خشک نشده بود و تقاضای عداوتها در دل متمکن گشته اگر وی را کرم الله وجهه خلیفه

میساختند شاید که باعث هرج و مرج و عدم انتظام مهام دین و ملت میشد و در نصب

ابو بکر تسکین نایره فتنه و فساد بود و مبنا و مدار این مذهب بر فضیلت علی مرتضی و وجوب

نصب افضل و اکمل است و علمای سنت و جماعت را در هر دو جا سخن است میگویند که واجب

نیست که خلیفه افضل و اکمل اهل زمان خود باشد بلکه بودن او از قریش و عالم بحلال و حرام

و مصالح و مهام دین و اسلام و ورع و عدالت و شهامت کفایت در اهلیت امامت و

استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابو بکر بشهادت نقل و آثار و سیر

رضی الله عنه مقطوع به است و بعضی علما اثبات خلافت ابو بکر رضی الله عنه بنص کنند و میگویند

که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تنصیص کرده است بر خلافت وی رضی الله عنه و مختار نزد

اهل تحقیق آنست که در هیچ جانب یعنی نه در خلافت ابو بکر صدیق و نه در خلافت علی مرتضی نص

قطعی از پیغمبر واقع نشده اگر چه هر یک از فریقین ادعای نص بمذهب خود کرده است و از نص

خصم را جواب داده زیرا که اگر نص بر خلافت علی مرتضی میبود مخالفت اصحاب مر آن نص را

وعقد اجماع بر خلاف نص صورت نمی بست و سکوت وی کرم الله وجهه از اظهار آن نص و سکوت
از حق و ترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه باسبق تقریر یافت و اگر نصی بر خلافت
ابوبکر وجود میداشت تقاول مهاجرین و انصار که مِنَّا اَمِیرٌ وَمِنْکُمْ اَمِیرٌ
درست نبودی و بهر دو بدل از احادیث نمیشد چنانچه در قضیه نصب خلافت در کتب سیر
مذکور است و اگر گویند توانند که تقاول و تخالف از برای تحقیق بحث و تفتیش نص بود بجهت
خفای آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان پس تنزل ابوبکر از آن مقام و عمر وسے
و سائر اصحاب را در بیعت چه معنی دارد چه جز امر واجب نصب علی بر تواضع گنجائش
ندارد و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر ابن الخطاب و ابوعبیده ابن الجراح
که پیغمبر خدا او را امین امت خوانده است بگرفت و با انصار گفت که امامت حق قریش
است و جز قریش کسی را نرسد که دعوی امامت کند شما ازین دو کس هر کرا خواهید اختیار
کنید اگر نصی در باب از پیغمبر بودی اختیار عمر و ابوعبیده درست نبودی پس
حق آنست که نصب خلافت باجتهاد صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع را سندی باید
بنص ظنی غیر قطعی در سند کافی است چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده و دلائل جانبین
و نزاع و جدال و قیل و قال ایشان در کتب مبسوطه مذکور است و چون آن خارج از وضع
این رساله بود ترک آن لازم وقت و موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد
والله الموفق و چون خلافت ابوبکر باجماع ثابت شده و امتثال امر او بر کافه مسلمانان
لازم گشت وی در وقت رحلت خود تفویض امر بحضرت فاروق کرد و او را خلیفه ساخت

وعهدنامه بنام او بنوشت ومردم را بمتابعت هر که در آن نامه هست امر کرد وتمامهٔ صحابه
با وی بیعت کردند وعلی مرتضی نیز بیعت نمود وفرمود بَایَعْنَا لِمَنْ كَانَ فِیْهِ
وَاِنْ كَانَ عُمَرَ خلافتِ عمر رضی الله عنه نیز باجماع اهلِ سنت وجماعت ثبوت یافت
وعمر رضی الله عنه در وقت شهادتِ خود امر خلافت را در میان شش کس عثمان وعلی
ومدت خلافتش ده سال و بروایت ده سال وهشت ماه و بروایت ده سال وشش ماه
عبد الرحمن بن عوف وطلحه وزبیر وسعد ابن وقاص رضی الله عنهم مشترک گذاشت وایشان
تفویض برای عبد الرحمن بن عوف کردند ووی عثمان را اختیار نمود وپس علی مرتضی وتمامهٔ
صحابه با عثمان بیعت کردند ومنقاد امر وی شدند ودر احکام دنیا ودین او را حاکم وامیر
دانستند خلافتِ عثمان نیز باجماع ثبوت یافت وبعد از وی علی مرتضی خود متعین بود
واکمل وافضل اهل زمان خود بود وپس وی کرم الله وجهه باجماع اهل حل وعقد خلیفهٔ برحق وامامِ
مطلق شد ونزاعی وخلافی که از مخالفان در زمانِ خلافت وی کرم الله وجهه بوجود
آمد نه در استحقاق خلافت وحقِ امامت بود بلکه منشاءِ آن بغی وخروج وخطا در اجتهاد
که تعجیل عقوبتِ قاتلان عثمان باشد بود وپس معاویه وعائشهٔ صدیقه رضی الله عنهما بر آن آمدند
ودرین جانب افتادند که زود عقوبتِ قاتلان باید کرد وعلی مرتضی وصحابهٔ دیگر بتاخیرِ آن رفتند
ومقام ثانی آنکه افضلیتِ خلفای اربعه بر ترتیبِ خلافت است یعنی افضل اصحاب ابوبکر است
ثم عمر ثم عثمان ثم علی مرتضی ومراد از فضیلت اکثریتِ ثواب است عند الله وتحریر شد
چنانکه بعضی علما کرده اند آنست که قولِ ما فلان فاضلتر است از غیر خود در زیاده ورجحان
آن فلان را طلبند نسبت بآن غیر واین رجحان تواند بود که بجمیع وجوه در جمیع صفات

انما جرانی استخلف عمر بن الخطاب فان عدل فذلک ظنی به ورائی فیه وان جار فالکل ...

باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان راجح آید و کامل بود یا در جمیع صفات
و فضائل من حیث المجموع و این بآن جمع شود که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد
که در فاضل نبود و تواند که این رجحان از وجهی خاص و صفتی مخصوص باشد و محل
خلاف درین مسئله رجحان از وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عند الله نه بوجوه دیگر
مثل زیادت علم و شرف نسب و قوت ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن از آنچه عقلا
آنرا در عرف فضیلت خوانند و مخصوص جوهر نفوس و لازم وی بود و این منافات ندارد برجحان آن غیر در احاد فضائل
دیگر یا در مجموع فضائل من حیث المجموع و سبب اکثریت ثواب باشد فضائلی بود که منافع و نتائج آن بدین اسلام راجع و متعدی
گردد مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات
و صلات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن میگویند که این صفات در ذات ابوبکر بیشتر
است چه از کتب سیر معلوم شده است که وی رضی الله عنه از انکاه که ایمان آورد کار
وی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص و عبدالرحمن
بن عوف و عثمان بن مظعون که از اکابر صحابه و رؤسای مهاجرین اند بردست
وی ایمان آورده اند و دایم در دفع منازعت کفار و اعلای اعلام دین بود چه در حالت
حیات آنحضرت و چه بعد از ممات وی صلی الله علیه و آله و سلم و در صحیح بخاری آورده است
که وی رضی الله عنه در مبادی ایام بعثت که در اظهار شعائر دین و شرائع کسی را مجال
نبود مسجدی بر در خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میکرد و قرآن میخواند و نسا و اطفال و جوانان
قریش گرد وی آمدندی و قرآن می شنیدند چون تحریر مطلب کرده شد شروع

در تقریر آن میکنیم و هر چه از اقوال علما درینجا آمده است نقل نمائیم بدانکه جمهور اهل سنت و جماعت
برین ترتیب اند که مذکور شده و مروی است از امام مالک و غیر وی از بعضی اسلاف اهل
سنت توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از امام مالک پرسیدند که افضل
امت بعد از پیغمبر کیست گفت ابو بکر ثم عمر گفتند عثمان و علی را چه گوئی گفت از مقتدایان
دین از آنها که من دریافتم هیچ یکی را نیافتم که تفضیل یکی بر دیگر میکرد و ازین دو و مذهب
امام الحرمین نیز در توقف است میان این دو و منقول از ابو بکر بن خزیمه تفضیل علی مرتضی است
بر عثمان و در جواهر الاصول میگوید که منقول از اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و مختار ابن خزیمه
نیز همین است و در مقدمهٔ شیخ ابو عمر ابن الصلاح نیز مذکور است که مذهب اهل کوفه تقدیم علی مرتضی
است بر عثمان و سفیان ثوری نیز بهمین قائل است و از علمای حدیث آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده است
محمد بن اسحاق ابن خزیمه است و امام محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم گوید که بعضی از اهل
سنت کوفه بتقدیم علی بر عثمان رفته‌اند و قول صحیح و مشهور تقدیم عثمان است بر علی مرتضی و هم
امام نووی رحمة الله علیه در شرح اصول حدیث میگوید که افضل اصحاب علی الاطلاق ابو بکر
است بعد از آن عمر باجماع اهل سنت و خطابی که از علمای سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر
عثمان نقل کرده اند و ابو بکر ابن خزیمه نیز بر آن رفته است و قسطلانی در شرح صحیح بخاری میگوید
که بعضی از سلف بتقدیم علی بر عثمان رفته‌اند و سفیان ثوری از ایشان است و بعضی گفته اند
که وی در آخر از آن رجوع کرده است والله اعلم و بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور از
شافعی روایت میکند که هیچ یکی از اصحاب و تابعین در تفضیل ابو بکر و عمر و تقدیم ایشان

اختلافی نکرده و اختلافی که هست در علی و عثمان است بالجمله قرار داد مشائخ اهل سنت بر آن
است که در تقدیم ابوبکر و عمر بر سائر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان خلافی نیست
ولیکن بعضی از فقهای محدثین در شرح قصیدهٔ امالی نقل کرده اند که افضلیت خلفای اربعه مخصوص
است بما عدای اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابن عبد البر از مشاهیر علمای حدیث
است و در استیعاب ذکر میکند که سلف اختلاف کرده اند در تفضیل ابوبکر و علی میگویند
مروی است از سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم آن
است که علی مرتضی اول کسی است که اسلام آورد ولیکن از جهت خوف ابوطالب
کتمان نموده و گفته است که این جماعت از صحابه علی را تفضیل میدهند بر غیر او و این کلام ابن
عبد البر است ولیکن میگویند که این مقاله از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست زیرا که روایت
شاذ که مخالف قول جمهور افتد معتبر نباشد و جمهور ائمه درین باب اجماع نقل میکنند و بر تقدیر
تسلیم این روایت وی از آن جماعت اصحاب که در تفضیل علی مرتضی نقل کرده و امثال
آن روایت چنانچه خطابی از بعض مشائخ حدیث نقل میکند که گفته اند ابوبکر
خَیْرٌ مِنْ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ اَفْضَلُ مِنْ اَبِیْ بَکْرٍ و امام تاج الدین سبکی که از اعاظم علمای
شافعیه است در طبقات کبری از بعضی متاخرین نقل کرده است که ایشان تفضیل
حسنین میکنند از جهت ثبوت جزئیت با بضعهٔ رسول صلی الله علیه و آله و سلم شیخ جلال الدین
سیوطی در کتاب خصایص از امام علم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادر وی ابراهیم
باتفاق افضل اند از خلفای اربعه از امام مالک آورده اند که گفت ما افضل علی

مَا هُوَ بِضْعَةٌ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَحَدًا فرمودمن ہیچ یکے

را بر آنکه جگر پارهٔ رسول است تفضیل نه ہم این تفضیل نسبت بدیگران باشد نه بالیشان میگویند

که اینہمه روایات ضرر بمقصود ندارد و منافی مدعا نیست مدعای اینجا چنانچه تحریر کرده آمد

اثباتِ افضلیت او بوجہے خاص است و آن بمفضولیت او بوجہے دیگر منافات ندارد و این فضائل

که ذکر کرده شد راجع بکثرتِ ثواب و نفعِ اہل اسلام نیست بلکه بمزید شرف نسب

کرامتِ جوہرِ ذات است چه شک نیست که در اولادِ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که اجزای

وی اند شرفے و شانے ہست که در ذاتِ شیخین ہیچکس را در اینجا مجالِ توقف و انکار نخواہد بود

و با وجودِ آن ثوابِ شیخین اکثر و نفعِ ایشان در اسلام و اہلِ آن اعظم و اوفر است با آنکه

قول خطابے که از بعض مشائخ خود نقل کرده است نیک در نمی توان یافت که چه مقصود دارد

و خیریت چیست و افضلیت کدام است که گفته است اَبُوْ بَكْرٍ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ

اَفْضَلُ مِنْ اَبُوْ بَكْرٍ اگر مراد خیریت ابو بکر از وجہے است و افضلیت علی مرتضی از وجہے

دیگر پس این سخن بیرون از دائرهٔ خلاف و خارج از محل نزاع و اگر مراد از خیریت

کثرت ثواب است و از افضلیت وجوه دیگر مثل شرفِ ذات و کرامت و امثالِ آن

پس منافات بمقصود ندارد و اگر غرضے دیگر و مرادے دیگر دارد بیان کند تا معلوم

شود که حقیقتِ حال چیست والله اعلم اکنون سخن در آن ماند که مسئله ترتیب افضلیت

یقینی است که برہان قاطع بر آن گذشته چنانچه ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل آن امارات

و قرائن است که برجحان و اولویت رساند بعضے بر آنند که قطعی است و مختار نزد اکثر محققین

۸۱

که قاضی امام الحرمین در ارشاد بعد از اثبات خلافت علی الترتیب بطریق سوال میگوید که اکنون
چه میگوئید بعضے از اصحاب تفضیل میدهند بعضے دیگر از مسئله تفضیل و تفصیل آن سکوت
و اعراض میکنند جوابش میگوید که بنائے مسئله تفضیل برآنست که امامت مفضول
با وجود فاضل جائز نباشد و معظم اهل سنت و جماعت برآنند که امام افضل باید لیکن
اگر نصب وی موجب بعضے هرج و مرج و هیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر تقدیر اهلیت
و استحقاق او مر امامت را باستجماع صفات و شرائط آن از قرشیت و علم بحلال و
حرام و مصالح و مهام دین و اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت جائز باشد
و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل قطعی نیست و جز اخبار احاد در غیر از
امامت کبری که سخن یا در آنست یعنی امامت نماز که امامت صغراش گویند وارد شده است
نیست مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یؤمکم اقرؤکم یعنے باید که امام در
نماز کسے باید که قرآن خواننده تر و بعلم فقه داننده تر باشد و این خود بقطع نمیرساند پس صحیح
آنست که در امامت و خلافت افضلیت شرط نیست پس امامت دلیل افضلیت نتواند
بود و نزد ما دلیل دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل بعضے بر بعضے ائمه چه عقل را
بدرک حقیقت آن راه نیست و اخباری که در فضائل الشان وارد یافته متعارض پس جز توقف
و سکوت سبیلے نباشد و لیکن غالب بر ظن چنان آید که ابوبکر افضل خلایق است بعد از
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی عمر و ظنون در عثمان و علی مرتضی متعارض است
و میگوید که از علی مرتضی نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین مردم بعد از پیغمبر ابوبکر و عمر

است و بعد از ان خدا داناتر است بآنکه بهتر کیست تا اینجا ترجمهٔ کلام امام الحرمین است که در ارشاد
میگوید که این قولیست که ما برای خود اختیار کرده ایم و از راه تقلید مجانبت نموده راه حق و اصح
رفتیم انتهی و بعضی از فقهای محدثین از اهل مدینه در شرح قصیدهٔ امالیه نقل میکنند که شیخ احمد زروق که از
اعاظم علما و فقها و مشایخ صوفیهٔ مغرب است در شرح عقیدهٔ حجة الاسلام میگوید
که علما را اختلاف است در آنکه این تفضیل قطعی است یا ظنی میل اشعری باول است و مختار
باقلانی ثانی و نیز این تفضیل در ظاهر و باطن است معاً در ظاهر فقط اینجا نیز دو قول است انتهی
و قاضی عضد در مواقف بعد از ایراد تفضیل فضائل علی مرتضی کرم الله وجهه که شیعه بدان
استدلال بر افضلیت وی کرم الله وجهه کرده اند جواب از ان بحمل افضلیت بر کثرت ثواب میگوید که
مسئله افضلیت از ان قبیل است که در وی جزم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت
افضلیت بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راه نیست و مستند آن جز نقل نتواند بود و این
مسئله نیست که متعلق بعمل باشد تا بمجرد ظن در آن باب اکتفا توان کرد بلکه این مسئله از باب علم و
اعتقاد است که مطلوب در وی جزم و یقین است و نصوص مذکوره از طرفین با وجود تعارض دلالت
آنها قطعی نیست و غایت دلالت آنها بر اختصاص اسباب کثرت ثواب است با وجود اسباب کثرت
ثواب موجب زیادت ثواب قطعاً نبود چه حصول ثواب بفضل خدا است و وابسته بسببی نیست و وی سبحانه و تعالی
اگر خواهد غیر مطیع را ثواب دهد و مطیع را ثواب ندهد چنانچه در ما سبق و بیان عقاید معلوم شد
و ثبوت امامت اگرچه قطعی است ولیکن از انجا قطع بافضلیت لازم نیاید الا غالب ظن چه
امامت مفضول با وجود فاضل نزد اهل سنت و جماعت جائز است و عدم جواز آن قطعی نیست

لیکن ما مشایخ سلف را چنان یافتیم که میگویند افضل ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی مرتضی و حسن

ظن ما بر ایشان اقتضای آن کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان بر آن دلیلے نمیداشتند حکم بدان نمیکردند

و اتفاق بر آن نمی نمودند و ما در مسئله افضلیت اتباع ایشان میکنیم و براه تقلید ایشان میرویم

و حقیقت امر را بعلم الٰہی تفویض مینمائیم و آمدی که از اعاظم علمای اصول فقه و کلام است میگوید که

مراد بتفضیل اختصاص یکے از دو شخص است بفضیلتے و صفتے که در دیگر نباشد خواه اصل فضیلت

و صفت چنانکه عالم فاضل تر است از جاهل بصفت علم که در وی موجود است و در جاهل نه و خواه

زیادت و کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانچه یکے را اعلم گویند از دیگرے که صفت

علم در وی زیادت و کمالی دارد که در دیگر نیست اگرچه اصل علم در هر دو مشترک است و باین معنی

نیز در صحابه قطع نتوان کرد بر فضیلے که در یکے از ایشان اثبات کنند دیگرے شریک در آن باشد

و اگر شریک نباشد بفضیلتے دیگر مخصوص بود که در مقابله آن افتد و بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد

چه یک فضیلت بجهت زیادت شرف و نفاست راجح تر از صد فضیلت آید چنانکه یک گوهر

بقیمت زیاده تر از صد هزار درهم بود و لیس تواند که صاحب آن فضیلت را نزد الٰهی تعالے

اجرے و ثوابی بود که ارباب فضائل کثیره را نبود و لیس جزم بافضلیت بمعنی کثرت ثواب نیز

مقطوع به نباشد این ترجمه کلام مواقف و شرح اوست انتهی و مولانا سعد الدین تفتازانی

در شرح عقاید نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ما سلف را برین یافتیم و ظاهر

آنست که ایشان را اگر دلیلے بر آن نبود حکم بدان نمیکردند و ما خود دلائل جانبین را متعارض

یافتیم و این مسئله را از آن قبیل نیافتیم که چیزے از اعمال بدان متعلق باشد و توقف

۸۳

و در وی مخل نظرے از واجبات گردانیدے و جریان کلام محقق دوانی در شرح عقاید عضدیه

نیز ہم برین نہج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه که در رد شیعه باو کرده وجوه و اسند

طریق کرده و داد تشدد و تعصب داده است میگوید ابو الحسن اشعری میل بدان کرده که تفضیل

ابو بکر بر سائر اصحاب قطعی ہست و قاضی ابو بکر باقلانی میگوید که ظنی است و مختار امام

الحرمین در ارشاد نیز ہمین است و صاحب مفہم در شرح صحیح مسلم نیز جزم بظنیت آن کرده و

ابن عبد البر در استیعاب از عبد الرزاق نقل کرده است که معمر گفته است اگر مردے گوید عمر

افضل از ابو بکر است منعش نکنیم و باوی درشتی نکنیم و اگر علی را فاضلتر از ابو بکر و عمر گوید نیز

باوی درشتی نکنیم اگر بفضل شیخین معترف آید و با ایشان محبت دارد و داد مدح و ثنای

ایشان را بدانچه که ایشان اہل و مستحق آن اند دہد نیز باوی درشتی نکنیم پس عبد الرزاق

میگوید که این سخن را از معمر بوکیع نقل کردم او را نیز خوش آمد و تحسین کرد و شیخ ابن حجر

میگوید که ملخص و مساق این عدم منع و درشتی جز آن نیست که تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و

اگر گویند ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسیکه دعوی اجماع نکند و گوش بروایات شاذه که در

جانب خلاف نقل کرده باشد نهد ظاهر است ولیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر افضلیت مذکور چنانچه

راجح و مختار ہمانست حکم بظنیت آن تفضیل درست نباید چه اجماع از دلائل قطعیه است جوابش

آنست که در علوم اصول فقه مقرر و مبرہن شده است که اجماع دلیل قطعی است ولیکن نه بجمیع انواع و

اقسامش بلکه دلیل قطعی آن قسم است که در انجا خلاف اصلا نبود و آنکه در وی خلافے بود اگرچه شاذ و نادر

باشد ظنی بود و از قطعیت بر آید ہر چند آن خلاف بجهت شذوذ و ندرتش معتد به نبود

ومانع از انعقاد اجماع نباید ولیکن در انحطاط درجهٔ وی از مرتبهٔ قطعیت بے تاثیری نبود

با آنکه اجماعی که درینجا است برہمین فضیلتِ ظنیه است اہلِ اجماع نیز قطع بدان نکرده اند

چنانچه از عباراتِ ائمه و اشاراتِ ایشان مفهوم میگردد پس صفتِ ظنیت درین مسئله قیدِ

محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستند نیز جز آن نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شده

که خلافت بدین ترتیب است ظاهر آنست که افضلیت نیز بہمین طریق باشد ولیکن از حقیقت خلافت

افضلیت بروجه قطع و یقین لازم نیاید آیا نمی بینی که اہل سنت و جماعت بر احقیت عثمان

بخلافت اجماع دارند و در افضلیت او خلاف دارند پس معلوم شد که از قطعیت خلافت

قطعیتِ افضلیت لازم نیاید و ظنیتِ افضلیت ظنیتِ خلافت را مستلزم نگردد و نیز

حقیقتِ فضل همان است که نزدِ پروردگار تعالی است و اطلاع بر آن جز با خبار و وحی ممکن

نیست و اخبار در مدح و ثنای همه ایشان ورود یافته و متعارض آمده است آنها که ادراکِ

زمانِ وحی و مشاهدهٔ احوالِ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نموده باشند بقرائن امارات

دریافته باشند ولیکن دیگران که نظر بر صرف دلیل و مفهومِ کلام افتد و مفهوم کلام متعارض

آید پس دلیلِ ایشان جز به تقلید و اتباعِ پیشینیان و حسنِ ظن با ایشان نبود ولیکن نظر

با حادیث و اخبار که در فضائل و کمالاتِ اصحاب ورود یافته جز توقف و امساک نیارد و این

همه ترجمهٔ کلامِ صواعقِ محرقه است و حاصلِ آن بود و در وی آنچه از شرح مواقف نقل

کرده شد نیز بتمامه مذکور است و نیز در صواعق میگوید که ما اہل سنت و جماعت میگوئیم

که مسئلهٔ افضلیت برین ترتیب ظنی است ولیکن بر شیعه لازم مے افتد که قطعی گویند

باقی بر صفحه ۸۶

وقایل شوند بافضلیت ابوبکر و عمر جزماً و یقیناً زیراکه معتقد ایشان در علی مرتضی و ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین عصمت است و خبر معصوم باتفاق مفید قطع و یقین است چه کذب بر معصوم جائز نباشد و بصحت رسیده و بتواتر کشیده است که علی مرتضی در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت در ملاء در حضور شیعه خود مدح و ثنای ابوبکر و عمر و بیان افضلیت ایشان میکرد و ذهبی از هشتاد و چند نفر باسانید صحیحه اثبات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت یعنی علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است که خَیْرُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَبُوْبَکْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ رَجُلٌ آخَرُ پس پسرش محمد حنفیه رضی الله عنه گفت ثُمَّ اَنْتَ فرمود من یکی از مسلمانان و این حدیث بطرق متعدده بصحت رسیده است و در بعضی طرق آمده که فرمود دانا و آگاه باشید که بمن رسیده است که جمعی از مردم مرا تفضیل میکنند بر ابوبکر و عمر و هر که مرا تفضیل کند بر ایشان وی مفتری است هر چه بر مفتری باید کنند بروی کردنی است و مالک از امام جعفر صادق و وی از امام محمد باقر علیهما السلام روایت میکنند که علی مرتضی بر عمر بن الخطاب که بردای بجهت افتاده بود بگذشت و باستاد و فرمود هیچکس را امید ندارم محبوب تر نزد من که پروردگار تعالی بنامه اعمال وی ملاقات کنم الا این مرد پیچیده بردای خود و دار قطنی روایت میکند که ابوجحیفه علی مرتضی را افضل امت اعتقاد میکرد و جماعتی را دریافت که مخالفت وی میکنند پس مخالفت ایشان بسخت محزون شده پیش حضرت امیر رفت پس آنحضرت علی مرتضی دست او را گرفت بخانه برد و پرسید یا اباجحیفه سبب حزن و دلگیری تو چیست

ملامت کننده ۵۲ پوشیده داشتن ۵۳ فراهم شدن ۵۴

وسے حقیقت حال را عرض کرد فرمود یا ابا جحیفه خبر دهم ترا که بهترین امت ابو بکر است ثم عمر
پس ابو جحیفه گفت عهد کردم خدا را که این حدیث پوشیده ندارم که از حضرت علی شفاهاً
شنیدم و هم از ابو جحیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی را که بالای منبر کوفه
میگفت بهترین است بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ابو بکر است ثم عمر و امثال این اخبار
و آثار در غایت شیوع و اشتهار آمده بلکه بسر حد تواتر رسیده و شیعه گویند که این و مرح
ازین باب از ائمهٔ اهل بیت آمده است از جهت خوف و تقیه است یعنی مدح ابو بکر و عمر را ائمه گفته
اند از جهت خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر این چنین اظهار نکنند دیگر ایشان را
جای نماند و سلامتی از جان ایشان بر خیزد و صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان بر خلاف آن بود و این
سخن در غایت بعد و رکاکت است و از ینجا لازم آید که علی مرتضی که شیر خدا و مرکز دائرهٔ
حق بود جبان و ذلیل و مقهور باشد و از اظهار حق و از رد باطل عاجز و خائف بود اسد الله
لقب او و لا یخافون لومة لائم صفت او و علی مع القرآن والقرآن مع علی منقبت
او دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود که بشهرت رسیده و بتواتر آمده است که وی کرم الله وجهه
در اظهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احد خوف و مبالات نداشت و از امام شافعی پرسیدند
که علت نفرت خلایق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی چه بود گفت آنکه وی در اظهار حق
سوی هیچکس نمی دید و از هیچ کس مبالات نمیداشت و مداهنت نمیکرد و حضرت امام شافعی
رضی الله عنه گفت زیرا که وی زاهد بود و زاهد را بدنیا و اهل آن مبالاتی نباشد و عالم بود
و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس از کسے نباشد و شریف بود و شریف

رایِ روای کسی نباشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در ملاو درعِبر آوانِ خلافت صورتِ امکان
دارد و وے کرم اللہ وجہہ در خلوت با خُلّص اصحاب و اَتباعِ خود میگفت و در زمانِ خلافت
و غلبه شوکت و نفاذِ امر بر بالای منبر بر سرِ ملای میفرمود این با تقیه جمع نشود و از امام محمد باقر
رضی اللہ عنه و عن آبائه و اولاده الکرام پرسیدند که ابوبکر و عمر را چه میگوئی فرمود سخت
دوست دارم من ایشان را گفتند مردم چنان گمان برند که تو اینها را از روی خوف و تقیه
میگوئی و معتقد باطنِ تو خلافِ اینست فرمود خوف و تقیه از احیا باشد نه از اموات بعد از ان
در مذمت و نکوهشِ هشام ابن عبدالملک ابن مروان در آمد که امیر وقت بود و سلطانِ عهد
بود یعنے اگر ما را در مدح و ثنای ابوبکر و عمر خوف و تقیه در نظر باشد چرا مذمت و تقبیح حالِ هشام
ابن عبدالملک کنیم که بالفعل امرِ سلطنت و حکومت بدستِ تصرف و اختیارِ اوست و سرِ کار که
حال محمد باقر که از اجزای علی مرتضی ست این بود حالِ وی کرم اللہ وجهه که در اقدام قوت و شجاعت
و شدتِ باس و کثرت عدالت کُل الکل ست قیاس توان کرد و اگر خوف و تقیه بودے با معاویه
و بنی مروان که میان قریش در جاهلیت و اسلام در غایت و کثرت و شدت بودند و با بغات
و خوارج میکرد و انجا خود داد حرب و قتال و اظهار حق و تائید دین بروجهے نمود که بالاتر
ازان متصور نباشد و این نبود مگر از جهتِ آنکه تا امر دین از دائرهٔ حق و اعتدال خارج نباید
و وی ساکت بود و چون مشاهده کرد که حق تغیر یافت و کارِ دین سستی گرفت دیگر رد
و ابطال را واجب دید و لسا بودی که بعضے از شیعه خود را بجهت غلو و افراط و تفریط در دین
شان اخراج میکرد تا عبدالله ابن سبا را بمداین فرستاد و شرط کرد که دیگر با وی در یک شهر سکونت ننماید

کنند و این ابن سبا یهودی بود که بر دست وی اظهار اسلام کرد در حق سب صحابه میکرد و سر دار
طائفه از روافض بود که در شان علی مرتضی ادعای الوهیت میکردند و او را بخدائی می ستودند
پس وی کرم الله وجهه ایشان را از پیش خود براند و سزا داد و اخراج کرد و چندین خطب و فصول از
علی مرتضی در مدح و ثنای ابوبکر و عمر نقل کرده اند که بعد اطلاع بر آن هیچ طاغی را مجال
دم زدن نباشد و اگر علمای سنت و جماعت در افضلیت ابوبکر و عمر بلکه در قطعیت آن
همان اکتفا نمایند و استدلال کنند کافی و وافی بود و از حسن آنچه بعضی از اهل التشیع که
از جادهٔ انصاف و اعتدال بیرون بوده اند نقل کرده آنست که عبد الرزاق که از اهل روایت
و مشاهیر علمای حدیث است گفته که من تفضیل شیخین میکنم بجهت تفضیل علی مرتضی مر ایشان را
و اگر علی رض تفضیل ایشان بر خود نمیکرد من نیز نمیکردم گناهی عظیم تر ازین بود که من علی را
دوست دارم و مخالفت وی کنم انتهی ترجمه کلام ابن حجر بود و اگر بدیدهٔ انصاف نگرند دانند
که در هیچ کتابی سخن باین تفضیل مذکور نشده باشد باید که آخر کلام را با اولش ضم کرده بنگرند و
تامل نمایند والله اعلم ومنه التوفیق فباقی العشرة المبشرة بعد از خلفای اربعه فضیل
مر باقی عشرهٔ مبشره راست و عشرهٔ مبشره نام آن ده اصحاب است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
ایشان را بشارت بهشت داده و فرمود ابوبکر فی الجنة وعمر
فی الجنة وعثمان فی الجنة وعلی فی الجنة وطلحة فی الجنة
والزبیر فی الجنة وعبد الرحمن ابن عوف فی الجنة وسعد ابن
ابی وقاص فی الجنة وابو عبیدة ابن الجراح فی الجنة وسعید بن زید

٨٩

فی الجنة این ده تن خیار امت و افضل صحابه و اکابر قریش و قدوهٔ مهاجرین و اقارب مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان را سوابق و مآثر در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و بهشتی
بودن ایشان قطعی است و لیکن قطعیت بشارت مخصوص با ایشان نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشره اند
مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و عائشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر
رضی الله عنهن و عنهم مثلا و شهرت این ده تن باین لقب از جهت وقوع بشارت ایشان
است در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن عقاید بجهت اهتمام بشان ایشان
است و رد بر مذهب اهل زیغ که در شان این اکابر تقصیر کنند و براه سوء ادب روند
و عوام خلق پندارند که بشارت دخول جنت و قطع بدان مخصوص این عشره است و این گمان
غلط محض و جهل صریح است و بعضی از طالب علمان عربی خوان که نیم گام از جملهٔ عوام بالا
تر اند گویند که دیگران را نیز بشارت هست و لیکن بشارت این عشرهٔ مبشره قطعی است
و از ایشان دیگر ظنی و غیر بالغ بدرجهٔ بشارت این عشره و بشارت این عشره
در قوت و شهرت و تواتر است و منشای این زعم عدم تتبع احادیث و تقصیر در خدمت
این علم شریف است تجاوز الله عنهم و ما این بحث را هم درین روزگار در کتاب
مستقل مسمی به تحقیق الاشارت فی تعمیم البشارت به تفصیل و تحقیق بیان نموده اسامی
اهل بشارت را از آنچه در کتب احادیث در نظر آمد ذکر کرده ایم و حق آنست که بشارت خلفای اربعه
و فاطمه و حسن و حسین و امثال ایشان مشهور است و بحد اصل بحد تواتر معنوی است و بشارت باقی عشره
نیز بحد شهرت رسیده و بشارت بعضی اصحاب دیگر باحادیث احاد با تفاوت مراتب

۹۱

آن حکم در غیر مبشّرین آنست که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار بے جزم و قطع در خصوص کسے بجنت یا نار و تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید جست و بالله التوفیق فاهل بدر بعد از عشرهٔ مبشره فضیلت مر اهل واقعهٔ اهل بدر راست که در سال دوم از هجرت واقع شده و باعث ظهور عزت اسلام و انجاز وعدهٔ پروردگار عز اسمه که برسول مختار خود کرده بود گشته و اعدای دین از صنادید قریش مثل عتبه و شیبه و ابو جهل و اشباه ایشان لعنة الله علیهم اجمعین در آن غزوه بجهنم رفته و پنج هزار ملائکه مسومین بنصرت مومنان در آنجا غزا کرده و عشرهٔ مبشره هم از اهل بدر اند الا عثمان رضی الله عنه که بجهة تمریض رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مدینهٔ مطهره مانده بود و آن حضرت او را نیز از اهل بدر شمرده و در قسمت غنایم آن را شریک ساخت و اهل بدر سیصد و سیزده تن اند و همه اهل بهشت اند قطعاً و در شان ایشان واقع شده است که اِنَّ اللهَ قَدْ اَطَّلَعَ عَلٰی اَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ و جای دیگر فرموده لَنْ يَّدْخُلَ اللهُ النَّارَ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا وَّالْحُدَيْبِيَةَ و در حدیث دیگر آمده است که آن ملائکه در غزوهٔ بدر حاضر بودند فضل و عزتی در درگاه خداوندی دارند که دیگران را نیست فاهل احد بعد از اهل بدر فضیلت مر اهل غزوهٔ احد راست که در سال چهارم از هجرت واقع شده و ابتلائے و شدتے باهل اسلام رسیده و دندان مبارک محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا مجروح شده و خیال نکنند که دندان شریف بتمام از بیخ بر آمده و افتاده بود بلکه گوشهٔ از دندان مبارک و پارهٔ از وی شکسته بود و سید الشهدا حمزه

بن عبد المطلب از شهدای احد است وهفتاد تن از اصحاب کرام ورا آنجا بشرف شهادت
رسیدند وعشرهٔ مبشره نیز داخل اهل احد اند وسرگروه مشرکان در غزوهٔ احد ابوسفیان
اموی بود که بعد از غزوهٔ بدر سوگند خورده وجماع زنان وادهان بدن بر خود حرام ساخته
بود تا انتقام خود از المسلمین واصحاب وی بگیرد واسلام ابوسفیان ومعاویه ابن ابوسفیان
عام فتح مکه است فاهل بیعة الرضوان بیعة الرضوان نام آن بیعت است که مسلمانان بعد از
صلح حدیبیه با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کردند چنانچه در قرآن مجید میفرماید لقد
رضی الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة ودر حدیث آمده است
لا يدخل النار احد بايع تحت الشجرة ایشان نیز بهشتیانند قطعا واین ترتیب
مذکور در فضیلت مجمع علیه است که ابو منصور تمیمی نقل کرده بعد ازین مذکورین سایر صحابه
نیز بحسب فضائل ومآثر که ایشان راست در درجات ومقامات متفاوت خواهند بود ولیکن
از علما تصریح بدان منظور نمیگردد والله اعلم وبعد از اصحاب فضل وکرامت بعلم وتقوی است که
ان اکرمکم عند الله اتقیکم وبعضی اولاد اصحاب را نیز به ترتیب فضل آبا اثبات
فضیلت کنند الا اولاد فاطمه که از همه فاضل تر اند رضی الله عنهم اجمعین وفاطمه رضی الله
عنها سیدة نساء اهل الجنة والحسن والحسین سیدا شباب
اهل الجنة ما این مسئله را علیحده در عقاید ذکر کردیم از جهت قطعیت بشارت وی برزعم
این نادان که قطعیت بشارت مخصوص بعشرهٔ مبشره دارند سبحان الله که علما برزعم رفضا اهتمام بشان
عشره کرده تخصیص ذکر نموده اند اگر برزعم خارجیه اهتمام بذکر این سه تن پاک و ذکر

فضایل اهل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث دلالت دارد بر فضل فاطمه زهرا
بر تمامهٔ نسای مومنات که بعنوان نسای اهل جنت شامل ایشان است حتی از مریم بنت
عمران و عائشه و خدیجه کذا ذکر السیوطی و در بعض احادیث ذکر تفضیل فاطمه زهرا
مطلق واقع شده چنانچه این حدیث و امثال آن و در بعضے احادیث مریم را از عموم
نسا که فاطمه زهرا رضی الله عنها بر ایشان تفضیل داده است استثنا کرده و این احتمال
مساوات و عکس نیز دارد و در جای دیگر فرموده که افضل نسا فاطمه و خدیجه و عائشه و
مریم و آسیه و ظاهر این حدیث مساوات یا توقف است و در حدیث دیگر آمده که فاطمه
درین امت مثل مریم است در قوم خود یعنی فاضلتر از غیر خود و لو اندکه اختلاف این اخبار
بجهت تدرج اطلاع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده بر فضیلت فاطمه بوحی
و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وے بر تمامهٔ نسای عالم ثابت شد والله اعلم
و بعضے از علما عائشه را افضل نهند بر فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر در بهشت باشد
و فاطمه با علی مرتضی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و ارفع و اشرف باشد از مکان علی مرتضی
و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطاب کرده گفت که من و تو و علی و حسن
حسین در یک مقام و یک مکان خواهیم بود و نیز میگویند که عائشه مجتهده بود و در زمان
خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و گویند عائشه بعد از خدیجه افضل نسای عالم است
و سیوطی در فتاوی میگوید و در بیان مذاهب سنت اصح مذاهب آنکه حضرت فاطمه
رضی الله عنها افضل است از حضرت عائشه رضی الله عنها و بعضے بمساوات رفته اند

وبعضے در توقف ماندند بسیارے از علمای حنفیه وبعضے از شافعیه بتوقف قائل تر اند وچون
مالک را ازان پرسیدند گفت فاطمة رضی الله عنها بضعة من النبی صلی الله علیه وآله وسلم
فاطمه جگر پاره پیغمبرست ولا افضل علی بضعة من رسول الله احدا
من جگر پاره پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هیچ کس را فضیلتے نهم وامام سبکی فرموده که
انچه مختار ما و دین ما آنست که فاطمه افضل است بعد ازوے مادرش خدیجه بعد ازان
عائشه رضی الله عنهن اجمعین وسیوطی میگوید که افضل نساء مریم وفاطمه است وافضل امهات
المومنین خدیجه وعائشه است ودر خصائص جعفری مذکورست که در خدیجه وعائشه
نیز اختلاف دارند جمعی از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است ودر بعضے احادیث
آمده است که افضل واکمل نسای عالم مریم بنت عمران وخدیجه بنت خویلد وفاطمه بنت
محمد صلی الله علیه وآله وسلم وآسیه امرات فرعون است ودر بعضے روایات بجاے
لفظ آسیه امرات فرعون آسیه بنت مزاحم واقع شده شیخ ابن حجر عسقلانی میفرماید که
درینجا تصریح است بافضلیت فاطمه زهرا از عائشه صدیقه رضی الله عنهما ومراد به نساء در حدیث
فضل العائشة علی النساء کفضل الثرید علی غیره من الطعام که دلیل
افضلیت عائشه است غیر نساء اربعه مذکوره تا جمعا بین الادلة انتهی قال
العبد الضعیف صلح الله حاله که حق آن مینماید که وجوه افضلیت هر جا مختلف
است ولکین از احادیث چنان معلوم میشود که فاطمه احب اولاد بود نزد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم وبعد از خدیجه عائشه احب ازواج بود وگرنه وجوه افضلیت

و محبت مختلف دارند مشکل شود تا آنکه در بعضے احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین
مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عائشه بود و از مردان پدرش
و جای دیگر آمده که محبوب ترین نسا فاطمه و محبوب ترین مردان علی بود بلکه بعضے از
علما گفته اند اگرچه سخنے است در رعایت شده که عائشه فاضلتر است از هر که غیر
اوست حتی از پدرش که ابوبکر صدیق رضی الله عنه باشد پس اگر حیثیت مختلف
اعتبار کنند این سخن مشکل شود و نیز افضلیت بمعنی کثرت ثواب است حقیقت
حال آن نزد باری تعالی است بحسب شرف ذات و طهارت طینت و پاکی جوهر هیچکس بفاطمه
و حسن و حسین و دیگر اهل بیت نرسد والله اعلم والخلافة بعد رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلثون سنة ثم بعدها ملك وامارة و در حدیث
آمده است که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر بعدها ملكا
عضوضا میفرماید که خلافت پس از من سی سال است بعد از سی سال خلافت نباشد
بلکه ملک گزنده بود که از نیش وے کمتر کسے بسلامت ماند تمامی سی سال بشهادت امیر المؤمنین
علی مرتضے شد و تحقیق آنست که شش ماه از سی سال باقی بود که امام المسلمین حسن بن علی ابن ابی طالب
در وے خلیفه بود و تمامی خلافت بعزل وے شد پس معاویه و هر که بعد اوست خلیفه نباشد
بلکه ملوک و امرا و پادشاهان شد و آنکه امرای عباسیه را خلیفه گویند مجاز و اعتبار ظاهر است و محقق
شیخ کمال الدین ابن همام در مسایره میگوید که تمامی اهل حق اتفاق دارند بر آنکه معاویه از ملوک است
نه از خلفا و مشایخ اهل سنت را خلافی است که وی بعد از وفات امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

امام شد یا نه بعضے گویند شد و بعضے گویند نشد و آنہا کہ گویند معاویہ امام شد مراد

ایشان آنست کہ امام شدن وی بعد از تسلیم امام حسن است امر خلافت را بوی انتہے

وَنَكُفُّ عَنْ ذِكْرِ الصَّحَابَةِ اِلَّا بِخَيْرٍ روش اہل سنت و جماعت آنست کہ صحابہ رسول را

جز بخیر یاد نکنند و لعن و سب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند و با ایشان براہ سوی ادب

نروند از جہت نگاہداشت نسبت صحبت آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم و ورود فضائل و مناقب

ایشان در آیات و احادیث عموماً مثل مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهٗ الایہ و مثل

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ و اَصْحَابِیْ كَالنُّجُوْمِ بِاَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ

وَاَكْرِمُوْا اَصْحَابِیْ فَاِنَّهُمْ خِيَارُكُمْ وَاللّٰهَ اللّٰهَ فِیْ اَصْحَابِیْ لَا تَتَّخِذُوْهُمْ غَرَضًا

مِنْ بَعْدِیْ فَمَنْ اَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّیْ اَحَبَّهُمْ وَمَنْ اَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِیْ اَبْغَضَهُمْ وَمَنْ

اٰذَاهُمْ فَقَدْ اٰذَانِیْ وَمَنْ اٰذَانِیْ فَقَدْ اٰذَى اللّٰهَ فَيُوْشِكُ اَنْ يَّاْخُذَهٗ و آنچہ

از بعضے از ایشان در مشاجرات و محاربات و تقصیر در حفظ حقوق اہل بیت نبوی و رعایت سوی

ادب با ایشان نقل کنند بعد از تسلیم صحت آن اخبار از آن اغماض کنند و تغافل ورزند و گفتہ را

ناگفتہ و شنیدہ را ناشنیدہ انگارند زیرا کہ صحبت ایشان با پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم یقینی است و

نقلہای دیگر ظنی و ظن با یقین معارض نگردد و یقینی بظنی متروک نشود و بالجملہ سرحد دار اسلام و سنت و جماعت

با معاویہ و عمرو بن عاص و مغیرہ بن شعبہ و اشباہ و امثال ایشان است ہر کہ بمراد اتباع مشایخ سنت و جماعت

رود گو زبان را از سب و لعن ایشان بربندد اگرچہ بجہت تقصیر بعضے امور کہ ارباب سیر و تاریخ نقل کنند و قدر

مشترک از آن بسر حد تواتر رسیدہ باطن با وحشتے و خاطر را کدورتے دست دہد و چون سلامت در اغماض و کف لسان

است در آثار آمده است که در غزوهٔ صفین شخصی را از جانب معاویه نزد امیر المومنین اسیر
کرده آوردند یکی از حاضران بر حال وی ترحم آورده گفت سبحان الله من میدانم
که وی مسلمان بود و مسلمان خوب بی‌حیف که آخر حال وی اینچنین شد حضرت امیر ولایت پناه
فرمود چه گوئی که وی هنوز مسلمان است وبالجمله سب و لعن در ایشان
اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قذف عائشه رضی الله عنها بزنا معاذ الله من ذلک
که طهارت ذیل وی از آن بنصوص قرآنی ثابت شده والا بدعت و فسق بود و علمای سنت و جماعت
گویند که نهایت کار معاویه و امثال وی بغی و خروج است بر امام حق و خلیفهٔ مطلق که علی مرتضی باشد
چنانچه در حدیث عمار بن یاسر که بسرحد شهرت و تواتر معنوی رسیده است تَقْتُلُكَ
الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَكَ إِلَى النَّارِ اثبات
آن میکند و آن موجب کفر و مستوجب لعنت نگردد و از هیچ یکی از علمای مجتهدین و سلف
صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است و در اصل عادت و رسم اهل سنت و جماعت
ترک سب و لعن است که اَلْمُؤْمِنُ لَيْسَ بِلَعَّانٍ و لعنت بخصوص شخصی اگرچه کافر بود
جایز ندارند چه دانی که عاقبت کار وی بایمان و سعادت بود مگر آنکه بیقین معلوم شود که موت وی
بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی در یزید شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان
و موالات وی روند و گویند که وی بعد از آن که باتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت وی بر امام
حسین واجب شد نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ هٰذَا الْقَوْلِ وَمِنْ هٰذَا الْاِعْتِقَادِ حاشا که وی با وجود
امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر وی کی شد جمعی صحابه که در زمان یزید پلید بودند و اولاد

اصحاب ہم منکر و خارج از اطاعت وی بودند نعم جماعتی از مدینهٔ مطهره بشام نزد وی رفتند و او جایزهای سنی و فایدهای بهنی نزد ایشان نهاد و بعد از انکه حال قباحت مآل او را دیدند بمدینه باز آمدند و خلع بیعت وی کردند و گفتند که وی عدو الله و شارب الخمر و تارک الصلوة و زانی و فاسق و مستحل محارم است و بعضی دیگر گویند که وی امر بقتل آنحضرت نکرده و بدان راضی نبوده و بعد از قتل وی و اهل بیت وی رضوان الله تعالی علیهم مسرور و مستبشر نشده این سخن مردود و باطل است چه عداوت آن بی سعادت با اهل بیت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و استبشار وی بقتل ایشان و اذلال و اهانت او مر ایشان را بدرجهٔ تواتر معنوی رسیده است و انکار آن تکلف و مکابره است و بعضی گویند که قتل امام گناه کبیره است چه قتل نفس مومن یا مومنه بناحق کبیره است نه کفر و لعنت مخصوص کافران است و لیت شعری که ارباب این اقاویل باحادیث نبوی که ناطق اند بانکه بغض و ایذا و اهانت فاطمه و اولاد وی موجب بغض و عداوت و اهانت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم چه میگویند و آن سبب کفر و موجب لعن و خلود نار جهنم است بلا شک و ریب إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا و بعضی دیگر گویند که خاتمت وی معلوم نیست شاید بعد از ارتکاب آن کفر و معصیت توبه کرده باشد و در نفس آخر به توبه رفته باشد و میل امام محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است و بعضی از علمای سلف و اعلام امت مثل امام احمد حنبل و امثال او بر وی لعنت کرده اند و ابن جوزی که بکمال شدت و تعصب در حفظ سنت و شریعت دارد در کتاب خود لعن وی از سلف نقل کرده و بعضی

99

منع و بعضی متوقف اند و بالجمله وی مبغوض ترین مردم است نزد ما و کارهائیکه آن بی سعادت در دین
امت کرده هیچکس نکرده و بعد از قتل امام حسین و اهانت اهل بیت لشکر به تخریب مدینه مطهره و قتل
اهل آن فرستاده و بقیه از اصحاب و تابعین را امر بقتل کرده و بعد از تخریب مدینه منوره امر به
انهدام حرم مکه معظمه و قتل عبد الله ابن زبیر کرده و هم در اثنای این حالت از دنیا رفته دیگر
احتمال توبه و رجوع او را خدا داند حقتعالی دلهای ما را و تمامه مسلمانها را از محبت و موالات
وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل بیت نبوت بد بوده و بد اندیشیده و حق ایشان پامال
کرده و با ایشان راه محبت صدق عقیدت نیست و نبوده نگاهدارد و ما را و دوستان
ما را در زمرهٔ محبان ایشان محشور گرداند و در دنیا و آخرت بر دین و کیش ایشان بدارد
بمنه و کرمه وهو قریب مجیب امین **و المجتهد قد یخطی و یصیب**
مذهب مختار آنست که مجتهد گاهی خطا نیز کند و وی در خطای خود معذور است بلکه ماجور
چه آنچه در وسع امکان وی بود از بذل مجهود گرد وافاضه ثواب است حقتعالی است و در حدیث
آمده است **ان اخطأت فلك حسنة و ان اصبت فلك حسنتان**
و بعضی گویند که هر مجتهد مصیب است و حق در شان وی همان است که مؤدای اجتهاد اوست و
این اختلاف در فرعیات و عملیات و احکام فقهیه است چه اولی و احری بغالب ظن
در این باب کافی است و جزم و یقین در کار نه و اما در اعتقادیات و مسائل کلامیه حق یکی است
چه آن خبر است از واقع و نفس الامر و آن جز یکی نباشد و شرط اجتهاد در احکام آن تقلید غیر
مجتهد را و التزام آن و رجوع از آن در محل خود مسطور است **و لا نکفر احدا**

مِنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ اهل قبله را یعنی آنها که نماز بجانب قبلهٔ مسلمانان کنند وبکتاب وسنت تمسک نمایند وبلفظ شهادتین کنند کافر نباید گفت اگرچه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم آید ولیکن مادام که التزام آن نکنند یا لزوم در غایت ظهور نبود تکفیر نباید کرد وتا ممکن باشد توجیه واصلاح حال مسلمانان باید کرد ومبادرت به تکفیر وتغلیظ نکرد ودر حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قایل بالفعل کافر گردد وحکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آن کس مستحق لعنت نبود لعن او بقایل عاید گردد پس احتیاط ترک لعن وتکفیر باشد والله اعلم

وَرُسُلُ الْبَشَرِ اَفْضَلُ مِنْ رُسُلِ الْمَلَائِكَةِ وَعَامَّةُ الْبَشَرِ اَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الْمَلَائِكَةِ وَرُسُلُ الْمَلَائِكَةِ اَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الْبَشَرِ خواص بشر که انبیا ورسل اند فاضلتر اند از خواص ملائکه که پیغمبران ورسولان ایشان باشند وعوام بشر که مراد بدان غیر انبیا اند از اولیا واتقیا فاضلتر اند از عوام ملائکه وخواص ملائکه فاضلتر اند از عوام بشر اما قسم دیگر ماند افضلیت خواص بشر از عوام ملائکه درینجا اجماع است اصلا خلافی در آن نیست ودلیل افضلیت بشر از ملائکه این گفته اند که حقتعالی امر کرد ملائکه را بسجود آدم وسجود اعظم واظهر انواع خدمت است ومقتضای حکمت امر ادنی است بخدمت اعلی وچون افضلیت آدم علیه السلام ثابت شد افضلیت تمامهٔ انبیا به ثبوت پیوسته لعدم القائل بالفصل واین سخن از ایشان بغایت غریب است حکمتهای پروردگار تعالی را که احاطه تواند کرد که حیثیت حکمتهای او را او داند گاهی اعلی را امر کند بخدمت ادنی تا کمال قدرت خود ظاهر کند یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیَحْكُمُ مَا یُرِیْدُ با آنکه بمذهب اهل سنت وجماعت رعایت حکمت نیز بروی تعالی واجب نیست مگر آنکه این دلیل را الزامی دارند

١٠٠

بر معتزله که قایل بافضلیت ملائکه و دلیل دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با علائق
و عوائق اشق و اصعب است و در برابر التِ ثواب و خیریت جزاء اتم و ادخل است اگر مراد بافضلیت
کثرت ثواب است این دلیل تام است و لیکن نزاهت و تجرد از علائق جسمانی و کدورات
هیولانی ناظر در جانب ملائکه است و لهذا بعض محققین بر آن رفته اند که حیثیت مختلف است
و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادات و شدت مجاهدات بشر افضل است
و از جهت قرب بمبدا و نزاهت و تجرد و نورانیت ملائکه و کمال انسان و ترقی او در آن
است که بقرب ملائکه برسد و بملکوت اعلی ملحق گردد و باز اگر بجامعیت انسان و مظهریت او
مر اسماء و صفات الٰهی را و استخلاف الٰهی تعالی مرا و را نظر افتد این جانب راجح آید و بعضی
گویند که دلایل متعارض است و مسئله ظنی است و یقین بدان راه نیست و الله اعلم و با وجود آن
اعتقاد باید کرد که سید رسل صلی الله علیه و آله وسلم سید کائنات و افضل مخلوقات است
من الجن والانس والملٰئکة بدانکه تفضیل انبیاء بر ملائکه چنانکه تقریر یافت مذهب
جمهور اهل سنت و جماعت است و نزد معتزله و بعض اشاعره ملائکه افضل اند از بشر
و منقول از امام اعظم ابو حنیفه کوفی در ین مسئله توقف و تردد است از جهت تعارض ادله
و گویند که وی اول قایل بود بافضلیت ملائکه از بشر و در آخر از آن رجوع کرد بافضلیت
بشر و منقول از قاضی ابوبکر باقلانی نیز توقف است و در حقیقت جهل باین کیفیت قادح در
ایمان و کمال آن نیست و از امام تاج الدین سبکی که از مشاهیر ائمه شافعیه است نقل کرده اند
که وی گفته است اگر کسی بیست عمر وی بگذرد و در خاطرش تفضیل انبیاء بر ملائکه خطور نکند

امیدوارم که در روز قیامت از ان سوال نکند انتهی و ظاهر آنست که مسئلهٔ تفضیل در هر جا که

باشد همین حکم داشته باشد و مآل کلام بر اختلاف حیثیات و تعدد جهات است والله اعلم

وکرامات الاولیاء حق و ولی عبارت است از شخصی که بمزید معرفت و مواظبت

بر طاعات و اجتناب از معاصی و اعراض از انهماک در لذات و شهوت مباحه موصوف باشد

اگر از وی خارق عادتے بوجود آید روا باشد و این در حقیقت معجزهٔ نبی است که این ولی

از امت اوست مثلاً معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انواع است بعضے از انها

پیش از بعثت وقوع یافته و آنهارا ارهاصات خوانند و بعضے بعد از بعثت و در حالت حیات

و دیگر بعد از رحلت وی صلی الله علیه و آله وسلم از تابعان وی که اولیای امت باشند

بوجود مے آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکنند

و وجود کرامت از بعضے صحابه و اولیای امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد

و انکار را در آن جا مجال نباشد خصوصاً از بعضے اعاظم اولیا چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ

محی الدین عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه و امثال الشان و امام یافعی رحمة الله علیه گفته است

كَرَامَاتُهُ بَلَغَتْ حَدَّ التَّوَاتُرِ مَعْلُوْمٌ بِالْاِتِّفَاقِ مَا بَلَغَتْ مِثْلُهَا مِنْ

اَحَدٍ مِنْ شُيُوْخِ الْاٰفَاقِ و بعضے گویند که کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد

مثل شق قمر و سلام حجر و سجدهٔ شجر مثلاً و بعضے بر آنند که صدور کرامات از ولی نه بقصد و اختیار

بود البته بے مقارنت دعوی ولایت کرامت بود و حق آنست که هر چه از نبی بطریق معجزات صادر

گردد جائز بود که از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقیید بعدم اختیار نیز

102

صحیح نیست هم باختیار بود و هم بے اختیار و گاہے از بعض ارباب تمکین که قدم صدق ایشان
در مقام ولایت راسخ و ثابت ست بدعوی صادق نیز مقرون گردد و قالوا کان الشیخ
محی الدین عبد القادر کثیر الدعوی بحق لحق فی حق و آنچه منافی است
دعوی نبوت ست والامعاذ الله از اعدای دین و مستحق اهانت و لعنت گردد و وجود
کرامت شرط ولایت نیست و لی باشد که هرگز از وی کرامتے ظاهر نگردد اصل ولایت استقامت
بدین ست که الاستقامة فوق الکرامة و حکمت در اظهار او در ابتدای تربیت سالک
و تکمیل یقین اوست تا در جهد و اجتهاد سلوک چیست و چالاک تر گردد و در انتهاء برای تربیت
مریدان و ازاله تردد و انکار ایشان بود و جمله اقسام خوارق عادت چهار ست اگر مقرون
با یمان و عمل صالح نیست آنرا مکر و استدراج گویند و اگر با یمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی
بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی نبوت باشد آن معجزه است و گاہے از عوام
مومنین و اهل صلاح نیز چیزے ازین باب ظهور یابد آنرا معونت گویند و حقیقت سحر و طلسمات
و شعبده از خوارق عادت نبود چه آن بمداخلت و عمل و اکتساب بود که هرکه مباشرت آن اسباب
کند بحکم جریان عادت بر آن مترتب گردد چنانچه ترتب شفا بر علاج طبیب و خارق عادت
آنست که اینچنین نبود و لا یبلغ الولی درجة الانبیاء هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد
زیرا که انبیاء معصوم اند از معاصی و ایمن اند از عزل و خوف خاتمه و مکرم اند بوحی و مشاهده ملک
و مامور اند به تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالاتیکه اولیا دارند و بالجمله افضلیت
نبی از ولی امر متیقن و مقطوع به است در دین و هرکه بخلاف آن اعتقاد کند کافر است صرح به

العلما آنکه گفته اند اَلْوِلَایَةُ اَفْضَلُ مِنَ النُّبُوَّةِ ترجیح وتفضیل ولایت کند بر نبوت

تفضیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت قرب مع الله واستفاضه از جناب تقدس تعالی و

ونبوت انبیا اخبار بخلق وافاضت کمالات بر ایشان ولابد آن نسبت شریف تر وفاضلتر

ازین بود ونبی جامع وشامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود از ولی که صاحب نسبت

اولی است وبس وبا وجود آن این سخن موهم خلاف مقصود است اطلاق آن جائز نباشد

وقائل آن نیز معلوم نیست که کیست اگر مراد بدان ترجیح وتفضیل ولی بر نبی است باطل و

الحاد است هر که گفته باشد ولا یصل العبد الی حیث یسقط عنه الامر والنهی بنده تا عاقل

بجای نرسد که تکالیف شرعیه از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد واباحت گویند که چون بنده بنهایت

محبت رسید وصفای قلبش حاصل شد وایمان وی راسخ گشت امر شرع از وی ساقط گردد وپروردگار تعالی بارتکاب کبایر

نگیرد واین سخن کفر وضلالت است این بیخبران از خدا چه میگویند هرگاه که محبت غالب آید وقلب صافی شد وایمان

راسخ گردید باید که طاعت وخدمت بیشتر کامل تر گردد نه آنکه نقصان پذیرد وساقط شود وگرفتن بر آن وعتاب اکثر در

بیشتر اگر خواهد بگیرد واگر خواهد نگیرد واما سقوط تکلیف صورت نبندد وبالاتر از انبیا صلوات الله وسلامه علیهم در محبت و

ایمان کیست وحال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم واکمل است اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع وتشریع

احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نباشد مر دیگران را نه (?) یعنی تشریع چیست تشریع برای آنست

که تا مردم بر آن عمل کنند وبراه اتباع ایشان روند پس مردم را باید که عمل بکنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد دیگر

معنی تشریع عین ... است و ... تکلیف بآن منافی وارد والنصوص تحمل علی ظواهرها آیات و

احادیث را ظاهر آن باید گذاشت وبی ضرورت تاویل نباید کرد وتحقیق این مقام بشرائط تاویل وجواز وعدم

حول کتاب التفرقة بین الکفر و الزندقة که از مصنفات امام حجة الاسلام

است باید طلب داشت والله الموفق و العدل عنها الی معان یدعیها اهل الباطن

الحاد فرقهٔ باطنیه و ملاحده گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از آن رموز
و اشارات باطن است که هیچکس بدان پی نبرد مگر معلّم و معلّم امام معصوم را گویند که معرفت
حق بی تعلیم وی حاصل نگردد و این سخن در غایت زندقه و الحاد است اگر معنی قرآن و
احادیث ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعت و عبادت و شرائع و احکام
از کجا ثابت شد و بچه چیز معلوم گشت و اگر هیچکس را راه وصول بدان نیست پس انزال
کتب و بیان شرائع چیست و معلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی
که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اراده مینمودند و بظاهر آن عمل میکردند و بر ظاهر
آن امر میفرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال و افساد دین است خذلهم
الله و لعنهم الله و اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی
ظاهر است قطعاً و باوجود آن دران رموزات و اشارات هست که بظاهر منافات
ندارد و مثل فرعون و موسی در خارج هستند و قضایا و وقائع که میان ایشان وقوع یافت
ثابت است و باوجود آن اگر آنرا اشارتی بقضیهٔ روح و نفس مثلاً دارند صورتی دارد
نه آنکه گویند اینجا نه موسی است و نه فرعون مراد همان روح و نفس است فقط و همچنین
فاخلع نعلیک امر است بموسی علیه السلام که در درآمدن وادی مقدس براه ادب
هر دو نعلین خود را بکشد و پای برهنه بیاید و باوجود آن اشارت است باخراج کونین

106

واسقاط آن از نظر ومقام قدس وقرب ومحبت مولی تعالی نه آنکه اینجا نه وادی مقدس
است ونه موسے ونه نعلین کفرے یاوه تر ومعقول تر ازین نباشد نسأل الله

العافیة - وفی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم

نفع لهم در دعای زندگان مر مردگان را وصدقه دادن به نیت ثواب ایشان نفعے
عظیم است مرده ها را واحادیث وآثار درین باب بسیار است ونماز جنازه نیز ازین باب
است ودر حدیث آمده است که بر جنازهٔ که صد کس از مسلمانان نماز گذارند وشفاعت
طلبند البته مغفور است سعد بن عباده رضی الله عنه مادرش فوت کرد از حضرت پرسید
که افضل صدقات درینباب چه باشد فرمود آب دادن تشنگان را بهترین صدقات
وفاضلترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه چاہے کند وگفت هذا لام سعد ودر
حدیث دیگر آمده است که الدعاء ترد البلاء والصدقة تطفی غضب الرب
دعا رد بلا کند وصدقه آتش خشم الهی را سرد گرداند یعنی از احیا واموات در دنیا وآخرت
ونیز در حدیث آمده که عالم ومتعلم چون بقریه بگذرند تا چهل روز عذاب از مقبره آن قریه
برگیرند ازینجا فضل علم وتعلیم وتعلّم ظاهر شود که چیست ونیز ثابت شود که نفع حفاظ

ومدرسین در مقابر محمود بود والله الموفق والله مجیب الدعوات وقاضی
الحاجات حق سبحانه وتعالی بکرم وفضل خویش قبول کننده دعاها وبرآرنده حاجتهاے
بندگان است دعا اگر از صدق توجه وحضور قلب وتضرع وزاری بود البته مستجاب است یا در دنیا یا
در آخرت واستجابت دعا را شرایط وموانع است اوکد شرایط حضور قلب واکل حلال است واشد موانع

استبطا و استعجال یعنے گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرایط
و وجود موانع فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است و بالجمله دعا مغز عبادت
است که الدعاء مخ العبادة بجا آنکه عبادات در اوقات مخصوصه باسباب
خاص واجب اند دعا نیز در وقت نزول بلا و وجود عنا لازم گردد و فرمان باری تعالی است
ادعونی استجب لکم مثنوی ای اخی دست از دعا کردن مدار با اجابت
یا رد اشیت چه کارست آن دعا که آن زیان ست و بال از کرم حق نشنود سلطان
ذو الجلال مثلاً مزارعے در حضرت سلطان بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان از
در بدل آن گاو زراعت بوے عطا فرماید این در صورت منع است و در معنے
اجابت بطریق احسن و انفع چه آن اسپ تازی سرگردان او را می شکند منعش
از آن عین مصلحت و محض لطف است اگر بفهمد گاو زراعت در حق وے بهتر از آن
اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیاوی و شهوات نفس
که از درگاه قرب دور اندازند و بعذاب آخرت کشند هم ازین باب است و کسی را
که فهم عن الله و حسن الظن بالله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکے باشد
ازینجاست که گفته اند شعر العطاء من الخلق حرمان والمنع من الله
احسان و دعای کافر مستجاب نیست و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال
مگر در امور دنیوی و دعای مظلوم مستجاب است اگرچه کافر بود و تجوز الصلوة خلف
کل بر و فاجر جماعت در نماز از دست نباید داد و تقید با امام متقی و متورع نباید داشت

١٠٧

وبجهت آن فضیلت جماعت که بی‌شبه از سنن موکده آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم
ترک نباید کرد و آنقدر که آنحضرت را تاکید در التزام جماعت واجتماع اسلاف بود در جای دیگر
نبود نعم اگر مردی صالح ومتقی برای امامت پیدا شود بهتر والا هر که باشد نماز بجماعت
باید گذارد و هر چند که فاسق بود بشرطیکه فسق وی بحد کفر نرسد و علم باحکام وارکان نماز
وقدر ما یجوز به الصلوة از قرآن یاد داشته باشد ونری المسح علی الخفین فی الحضر
والسفر اعتقاد جواز مسح موزه از علامات سنت وجماعت داشته اند در حضر یک شبانروز
ودر سفر سه شبانروز وگفته اند که علامات سنت وجماعت سه چیز است تفضیل الشیخین
وحب الختنین والمسح علی الخفین ابوبکر وعمر را افاضل داشتن وعلی وعثمان را محبت داشتن
وجواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه اهل سنت وجماعت است که اهل
بدعت بدان قائل نیستند وامام حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه را دریافتم که همه مسح
خفین روا میداشتند واز امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه از آن پرسیدند فرمود که
مسافر را سه شبانروز ومقیم را یک شبانروز بود اینچنین شنیدم از پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم ودر جای دیگر آمده است که فرموده است که اگر دین وشریعت بقیاس وعقل بودی
پایان موزه بمسح اولی بودی ولیکن مدار دین بر حکم شرع است ومسح در شرع بر روی موزه آمده است
دیگر بدانکه اگرچه عزیمت در شستن پای است ومسح کردن بر موزه رخصت است ولیکن جواز آنرا معتقد
باید بود ودر محل تهمت اگر اختیار هم برخصت افتد مصلحت قربت باشد واستحلال المعصیة
صغیرة کانت او کبیرة واستخفافها کفر گناه را صغیره باشد یا کبیره حلال پنداشتن
گناه را صغیره بود یا کبیره سبک داشتن گناه کفر است ۱۲

وسبک داشتن کفر است اگرچه بغلبهٔ شهوت و حکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که
آنرا گناه داند و به تقصیر خود معترف آید و سبک نداشتن صغیره باین نوع بود که آنرا هیچ نداند
و اصلا مستوجب عقوبت نپندارد و الا ظاهر است که صغیره سبکتر از کبیره است و اثم وی کمتر
از وست **والاستهزاء على الشريعة والاستهانة بها كفر** استهزا و سخریت و اهانت شریعت
کفر است چه آن علامت تکذیب و انکار است **والهزل بالكفر كفر** از تلفظ بکلمهٔ کفر بطریق هزل کند یعنی آنکه
معنی او مراد دارد و اعتقاد بدان کند کافر شود چه هزل موجب استخفاف است و هرگاه استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد و تنبیه
که این کلمه کفر است زیرا که جهل درین باب عذر نبود و نزد بعضی از علما اگر کفر بودن آن
نداند معذور است و این بر تقدیریست که تلفظ بدان عمدا کند اما اگر بطریق خطا و سهو و
سبقت لسانی بر زبانش آید کفر نبود اجماعا **ولا يحكم بكفر السكران** مست لایعقل
که زائل العقل است و زمام اختیارش بدست نه و هرچه بر زبان میگوید اگر کلمهٔ کفر بر زبانش آید اعتبار ندارد
و حکم به کفر نباید کرد اگرچه دیگر تصرفاتش مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا و اقرار جایز دارند بجهت
زجر و توبیخ او و اسلامش که در حالت مستی آرد نیز باور بود و فرق آنست که کفر و ردت
امریست مذموم و واجب الاعدام است و زوال عقل عذر ان تواند بود بخلاف اسلام که مطلوب و
مرغوب است بهر نوع که باشد اثبات آن واجب بود و نز ... ادعی در روایتی از ابو حنیفه
کفر سکران کفر است **وتصديق الكاهن بما يخبر به عن الغيب كفر**
کاهن که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن و راست گو ... کفر است و در حدیث آمده است که
هرکه بپیش کاهن رود و گفته او را تصدیق کند تحقیق کافر گردید بدانچه که محمد آورده است صلی الله

علیه وآله وسلم کاهنان در عرب بسیار بودند که دعوای علم غیب میکردند و جن و شیطان خبرها
بایشان میرسانیدند و منجم در حکم کاهن است هر که تصدیق منجم و گفتهٔ او را یقین داند نیز
کافرست و بالجمله تاثیر کواکب و اجرام علوی و مدخلیت اوضاع و احوال ایشان در حرارت
و برودت و امطار و امساک و نضج اثمار و فواکه و امثال آن معلوم است قطعاً در سعادت
و نحوست و امثال آن اگر نیز باشد در شریعت منهی ست و اگر در شرایع دیگر فرضاً
بود درین شریعت غرا منسوخ بود و اینقدر در امتناع ازان کافی ست نسأل الله العافیة

وَالْيَأْسُ مِنَ اللهِ كُفْرٌ ناامیدی از رحمت خدا کفرست وَلَا يَيْأَسُ
مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ مسلمان هر چند گناه کند و براه معصیت
رود از رحمت الهیش ناامید نباید بود که بتوبه بخشد و اگر توبه هم نکند شاید که بفضل
و کرم از گناهان او درگذرد وَالْأَمْنُ مِنَ اللهِ كُفْرٌ ایمن بودن از عذاب
و تعالی نیز کفرست وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مکر
در لغت پوشیدن و فریب دادن بود و مکر خدا آنست که بنده را در معصیت گذارد و ابواب
ناز و نعمت بروی او بکشاید تا مغرور و غافل گردد و ناگاه بگیرد پس از انجا که نماند

وَالْإِيمَانُ بَيْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ گویند امیدواری چنان باید که اگر بشنود
که یک کس به بهشت خواهد رفت پس امیدوار باشد که آنکس من باشم و ترسکاری
بحدیکه اگر [illegible] اند که جز یک تن بدوزخ در نرود بترسد که آن یک تن من باشم

رباعی آنها که خواص درگه تکریم اند دهشت زدگان عالم التسلیم اند ز امید

ازینجاست که میگویند نزدیکان را بیش بود حیرانی ۱۲

مشوکه رحمتِ حق عام است، مغرور مشوکه خاصگان در بیم اند، و نیز میگویند که

در حالتِ حیات خوف غالب باید چون وقتِ رحلت در رسید رجا بیش

باید علامتِ سعادت این است، و در تاخیر رجا که گفته اند الْإِيمَانُ بَيْنَ الْخَوْفِ

وَالرَّجَاءِ مرکے بدین معنے تواند بود و یا اشارت است بغلبهٔ خوف بر رجا

در حالتِ حیات مقدم بر حالتِ رحلت است

اِعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

عمل کنید بتحقیق حق تعالے سخت عذاب دهنده است و تحقیق خدا تعالے بخشنده و مهربان است ۱۲

الحمد لله که ختمِ رساله بر رجا و رحمت و مغفرت امد عاقبت بخیر باد و تمت

الرسالة بِعَوْنِ اللّٰه وحُسْن توفيقه و درین رساله در نوشتنِ لفظ

عربے از عقاید دو غرض بود یکے تبرک و تیمن بلفظ مشایخ تا آن عمده و اصل

باشد و بیانے که در پایانِ آن نوشته شود فرع و طفیلِ او دو دیگر ضبط و

اختصار تا آن لفظ را بجنس یاد گیرند و وِرد سازند و کدام وِرد بهتر از ان که اصل

اُصولِ دین و نقد و سرمایهٔ ایمان است و چون مجمل آن الفاظ یاد شد این همه

معانی و تفاصیل در ضمن آن متصور و ملحوظ خواهد بود و

چون در امتزاج و اختلاطِ آن به بعضے عبارات

عربے کتاب احتمالِ ابهام و امکانِ اشتباه

داشت آنرا در آخر رساله جدا آوردیم

تمام شد

کتاب تکمیل الایمان

متن كتاب تكميل الايمان

بسم الله الرحمن الرحيم

حقائق الاشياء ثابتة والعالم حادث وهو قابل للفناء وله صانع
قديم واجب الوجود واحد حي عليم قادر مريد متكلم سميع
بصير صفاته قديمة باقية ولا يقوم بذاته حادث ليس بجسم
ولا جوهر ولا عرض ولا مصور ولا مركب ولا معدود ولا محدود
ولا في جهة ولا في مكان ولا في زمان ولا مثل له ولا شبه له ولا ضد
له ولا ند له ولا ظهير له ولا معين له ولا يتحد بغيره ولا يحل فيه ١١٣
ومتصف بجميع صفات الكمال ومنزه عن سمات النقص والزوال
وهو مرئي للمؤمنين يوم القيمة كما قال النبي صلى الله عليه وآله
وسلم انكم سترون ربكم يوم القيمة كما ترون القمر
ليلة البدر وخالق لجميع الاشياء ومدبرها ومقدرها وعالم
بجميع المعلومات وهو بكل شيء عليم ولا يجب عليه شيء ولا
غرض لفعله ولا حاكم سواه فالحسن ما حسنه الشرع والقبيح
ما قبحه الشرع ولله ملئكة ذو اجنحة مثنى وثلث ورباع
منهم جبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل ولكل واحد

منهم مقام معلوم لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما
يؤمرون وله كتب انزلها على رسله منها التورية والزبور
والانجيل والقران العظيم واسماءه توقيفية قال النبي صلى الله عليه
واله وسلم ان لله تسعة وتسعين اسماء من احصها دخل الجنة
وهو خالق لافعال العباد وللعباد افعال اختيارية يثابون بها
ويعاقبون عليها والله يضل من يشاء ويهدي من يشاء وعذاب
القبر للكافر والفاسق وتنعيم اهل الطاعة بما يعلم الله ويريده وسوال
منكر ونكير حق والبعث حق والوزن حق والكتاب حق والحساب
١١٣ حق والسوال حق والحوض حق والصراط حق والشفاعة حق والجنة
حق والنار حق وهما مخلوقتان باقيتان ولا يفنى اهلهما وكلما اخبر
به النبي صلى الله عليه واله وسلم من اشراط الساعة واحوال الاخرة
حق والايمان تصديق بالقلب واقرار باللسان وهو لا يزيد ولا ينقص
والايمان والاسلام واحد ولا ينبغي ان يقول انا مؤمن ان شاء الله تعالى
وايمان الباس غير مقبول والكبيرة لا تخرج العبد المؤمن من الايمان
واهل الكبائر من المؤمنين لا يخلدون في النار وان ماتوا من غير توبة
ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء ويجوز
العقاب على صغيرة والله تعالى ارسل رسلا من البشر مبشرين و

منذرين ومبينين للناس ما يحتاجون اليه من امور الدنيا والدين
وايدهم بالمعجزات الباهرة والايات الساطعة المفيدة للمتقين واول
الانبياء ادم واخرهم محمد صلى الله عليه واله وسلم اجمعين والاولى ان لا
يعين عددهم وكلهم كانوا مبلغين عن الله صادقين معصومين غير
معزولين وافضل الانبياء محمد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وهو
مبعوث الى كافة الخلق اجمعين ومعراجه في اليقظة بشخصه الى السماء
ثم الى ما شاء الله تعالى حق وامته خير الامم وشريعته اكمل الشرائع
ودينه ناسخ الاديان واصحابه خيار الامة والخلفاء الاربعة افضل
الاصحاب وفضلهم على ترتيب الخلافة والمراد بالافضلية اكثرية الثواب
ونبا في العشرة المبشرة فاهل بدر فاهل احد فاهل بيعة الرضوان وفاطمة
سيدة نساء اهل الجنة والحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة والخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم
ثلثون سنة ثم بعدها ملك وامارة ونكف عن ذكر الصحابة الا بخير
والمجتهد يخطئ ويصيب ولا يكفر احدا من اهل القبلة ورسل البشر افضل
من رسل الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر وعامة البشر افضل
من عامة الملائكة وكرامة الاولياء حق ولا يبلغ ولي درجة الانبياء
ولا يصل العبد الى حيث يسقط عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على
ظواهرها والعدول عنها الى معان يدعيها اهل الباطن الحاد وفي دعاء

الاحياء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم والله مجيب الدعوات
وقاضي الحاجات ويجوز الصلوة خلف كل بر وفاجر ونرى المسح على الخفين
في الحضر والسفر واستحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة واستخفافها
كفر والاستهزاء على الشريعة والاستهانة بها كفر والهزل بالكفر كفر ولا يحكم
بكفر السكران وتصديق الكاهن بما يخبر به عن الغيب كفر والبعث من الله كفر
والامن من الله كفر والايمان بين الخوف والرجاء اعلموا ان الله شديد
العقاب وان الله غفور رحيم ۝

چون فهم عبارت عربی بر بعضی برادران ما مشکل بود خواستم که آسان تر کنم و بیشک فهمیدن سخن پارسی
آسان تر و بدل نشیننده تر خواهد بود از لفظ عربی و گفته اند که در لغت بیگانه اگرچه معلوم بود البته لفظ
لباس معنی و واسطهٔ فهم آن گردد و لیکن در زبان خود معنی بی واسطهٔ لفظ در دل نشیند و فهمیده گردد
گویا لفظ در میان نیست باقتضای این نکته ترجمهٔ آن بپارسی نیز نوشتم ۝ بسم الله الرحمن الرحیم +
بنام خدای مهربان بخشاینده + حقیقتهای چیزها در نفس الامر ثابت است و مجرد وهم و خیال نیست +
و عالم نو پیدا شده است + و پس از پیدا شدن نابود شونده است + پیدا کننده وی خدا تعالی است
که همیشه باشد و بخود است و یک است و زنده است و دانا است و توانا و خواستگار که کارها
بخواست خود کند نه بجبر و اضطرار و گوینده است و شنونده است و بیننده و هر چه او را از کمالات بود
همیشه بود و چیزی در ذات وی نو پیدا نشود و تن ندارد و صفات تن ندارد و صورت ندارد و حد و نهایت ندارد
و در بالا و پائین و پیش و پس و چپ و راست نبود و جای ندارد و شب و روز و سال و ماه بر وی نگذرد

وچیزی نماند و وی بچیزی نماند و او را در کارها مخالفی نبود و مددگاری نباشد و با غیر خود یکی نگردد
و در چیزی نیاید همه بزرگیها او دارد و از هر نقص و زوال پاک است و فردای قیامت خود را
بمومنان نماید و آوست پیدا کننده همه چیزها و دانا بهمه چیز هر چه خواهد کند و چیزی بر و لازم نیست
و در هیچ کار او را غرض نه و هیچ کس جز وی حاکم نه و کردار نیک آن است که شرع بدان امر کرده و بد
همان که شرع از وی باز داشته و عقل را در آن دخلی نه + و پروردگار عالم را فرشتگانند که هر چه فرماید
بکنند و براه بیفرمانی وی نروند و هر یک را در مقامیکه داشته و بکاریکه فرموده سر اطاعت نهاده اند
و قوت ایشان طاعت و غذای ایشان تسبیح از مردی و زنی پاک و از خوردن و پوشیدن منزه
و از آن میان چهار فرشته اند از همه بزرگتر و بدرگاه عزت نزدیکتر **جبرئیل** که پیام گذار و وحی رسان
و آموزگار دانشهاست و **میکائیل** که پیماینده روزیهاست و قسمت رساننده قوتها و **اسرافیل**
دمنده صور که سبب برپا شدن قیامت و برانگیختن مردهاست **عزرائیل** که قبض کننده ارواح و ستاننده
جانهاست و حق تعالی را کتابهاست که بر پیغمبران خود فرستاده و دین و شریعت و توحید و صفات
خود را در آن بیان کرده + و وی تعالی را جز بنامی که در شرع آمده نتوان خواند و بحکم عقل بر وی نامی
نتوان نهاد + و کردارهای بندگان همه بقدرت و پیدایش اوست پس نیکی و بدی همه بتقدیر
وی تعالی است اما از نیکی راضی بود و از بدی راضی نه و بندگان را نیز بقدری قدرتی و اختیاری
داده است که بر آن کار میکنند و ثواب نیکی و عذاب بدی یابند حالانکه خدا تعالی گمراه کند هر کرا
خواهد و هدایت کند هر کرا خواهد و اعتقاد باید کرد که عذاب قبر مر کافران و بدکاران راست
و برانگیختن حق تعالی مردها را از قبور حق است - و راحت رساننده مر مطیعان و نیکوکاران

و سوال منکر و نکیر حق است - و سنجیدن کردارهای بندگان برای معلوم شدن مقدار نیکی و بدی حق
است و پرسیدن و تعالی از بندگان که در دنیا چه کار کردند حق است - و دادن اعمال نامه
که در آن کردارها بندگان نوشته است مسلمان را بدست راست و کافر را بدست چپ حق
است - و حوض کوثر که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را در روز قیامت عطا شود حق است و پل صراط
که بر روی دوزخ نهند و تمام خلایق را از آنجا بگذرانند حق است و شفاعت نمودن در خواستن
انبیا و اولیا و علما گناهان بنده را از پروردگار تعالی حق است - و بهشت حق است و دوزخ
نیز حق است و بهشت و دوزخ موجود اند و تا ابد باقی باشند - و هر چه خبر داد نبی ما صلی الله علیه و آله
و سلم از علامات و احوال قیامت حق است - و ایمان راست پنداشتن بدل است و اقرار
کردن بزبان - و ایمان زیاد میشود و نه کم - و ایمان و اسلام هر دو یکی است - و چون کسی پرسد ۱۱۷
که مسلمان هستی در جوابش ان شاء الله تعالی نگوید و شک و تردد را در روی راه ندهد - و ایمان
وقت نزع و سکرات که احوال آخرت پیدا باشد مقبول و معتبر نیست - و گناهان کبیره مومن
را از ایمان خارج نکند - و گناهگاران همیشه در دوزخ نباشند اگر چه بی توبه از عالم بگذرند که
خدا تعالی نمی بخشد آنرا که شرک کند بدو و می بخشد سوای این هر آنرا که خواهد و او را میرسد
که عقاب کند بر صغیره نیز - و خدا تعالی پیغمبران فرستاده از نوع بشر بشارت دهندگان از
ثواب و تهدید کنندگان از عذاب بیان کنندگان ما را آنچه محتاج میشویم بدان از امور دنیا
و دین و تائید کرد ایشانرا با معجزات باهره - اول پیغمبران حضرت آدم صفی الله و آخر ایشان حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است - اولی آنست که در شمار پیغمبران بر عدد معین نباید استاد

۴۰

و پیغمبران دروغ نگویند و گناه نورزند و معزول نشوند و مهتر و بهتر ایشان حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم است و وی پیغمبر تمام عالم است و معراج وی صلی الله علیه و آله و سلم به تن ظاهر در بیداری است
بر آسمان تا جائی که خدا تعالی خواسته حق است و شریعت وی صلی الله علیه و آله و سلم کاملترین شریعتها
و دین وی ناسخ دینها است. و امت وی بهترین امتهاست و یاران او صلی الله علیه و آله و سلم بزرگترین
امت است و چهار یار با صفا فاضلتر از همه یاران و فضیلت ایشان به ترتیب خلافت و بعد
از ایشان باقی عشرهٔ مبشره و بعد از ایشان اهل بدر و بعد از ایشان اهل احد پس از آن اهل حدیبیه و
فاطمه رضی الله عنها بهترین نسای جنت و حسن و حسین رضی الله عنهما بهترین جوانان بهشت اند
و خلیفهٔ اول ابوبکر رضی الله عنه و بعد از وی عمر رضی الله عنه و بعد از وی عثمان رضی الله عنه و بعد از وی
علی کرم الله وجهه است و خلافت بعد از پیغمبر سی سال است و صحابهٔ پیغمبر را جز به نیکی یاد نباید کرد و
مجتهد که در قرآن و احادیث تفکر و رای خود نظر کند صواب کند و گاهی براه خطا نیز رود و وی در آن
خطا معذور باشد و اهل قبله را کافر نشاید گفت و هیچ کس را به تشخیص لعنت نباید کرد الا آنکه بنص
معلوم شود که کافر مرده و خواص بشر فاضلتر اند از خواص فرشتگان و خواص فرشتگان فاضلتر اند
از عوام بشر و عوام بشر فاضلتر اند از عوام فرشتگان و مراد بخواص بشر انبیا و از عوام بشر اولیا و
پرهیزگاران اند. و کرامات اولیا برحق است و هیچ ولی به مرتبهٔ نبی نرسد و بنده به مرتبه نرسد که احکام
دین و تکلیف شرع از وی ساقط گردد. و نصوص قرآن و احادیث محمول بر ظاهر بود الا بحکم
ضرورت و مذهب باطله که میگویند ظاهر آن مراد نیست الحاد است و در دعای زندگان مر مردگان
را نفعی است همچنین در صدقه دادن شان و قبول کننده دعای بندگان حق است و در لیس هر

۱۱۸

مسلمان اگرچه صالح نبود نماز باید کرد و مسح موزه را در سفر و حضر معتقد باید بود و حرام را حلال
و سبک داشتن کفر است و استهزای شریعت و اهانت آن کفر است و بازی کفر کفر است
اگر کسے در حالت مستی و بیهوشی کلمهٔ کفر گوید کافر نگردد و در آست گود انستن منجمان
و کاهنان را در خبر غیب کفر است و نومیدی از رحمت
حق سبحانه تعالی کفر است و ایمن بودن از عذاب
وے کفر است و سلامتی ایمان
درمیان بیم و امید است

[illegible]

بعون عنایات خداوند جهان دریں زمان میمنت اقتران همایون انجام فرحت عنوان نسخهٔ دلپذیر در علم عقاید
مسمی به تکمیل الایمان مصنفهٔ زبدهٔ محدثین عمدهٔ مفسرین سراج الملة والدین پیشوای راه یقین برگزیدهٔ
ارباب حق مولانا شیخ عبد الحق محدث بن سیف الدین الترک الدهلوی البخاری با حواشی جامع معقول
و منقول حاوی فروع و اصول عالم شهیر لاثانی مولانا مولوی سید وجیه الدین احمد صاحب قادری مدظله العالی
سابق ازین در مطبع فردوسی بنگلور طبع گردیده لیکن در اکثر جا غلط مانده بسیار از قصور فهمی کاتب و عدم
درستگی صحت آن هندسه علامت حاشیه در اکثر جا نبوده لهذا ذرهٔ بے تمیز غلام حسین عفی عنه
نسخهٔ مذکوره را از جامع مکارم اخلاق و منبع محاسن اشفاق فاضل جلیل جودت پناه فطنت دستگاه
حافظ محمد لطف الله صاحب دامت برکاته تصحیح قرار واقعی و تنقیح کما ینبغی کنانیده بعد ازالهٔ اغلاط صحیحه
در مطبع خاص مسمی به مطبع هاشمی حلیهٔ طبع پوشانید تصدیق این مقال حین مطالعهٔ این نسخه بر ارباب انصاف
مبرا از اعتساف روشن و هویدا خواهد شد پس از ناظرین با تمکین و ارباب اولی الیقین آنست که هرگاه ازین
کتاب فایده و منفعتی بردارند نظر بر عرق ریزی عاصی عاجز حسن خاتمه بردارند والسلام علی من اتبع الهدی